

# لعرفت

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها  
براساس درس گفتارهای

دکتر سید حسن افتخارزاده

تنظيم و ویرایش

عبدالحسین طالعی



انتشارات نیز

سروشناسه : افتخارزاده، حسن، ۱۳۲۱ -  
عنوان و نام پدیدآور : برگ معرفت: بررسی هشت پرسشن و پاسخ آنها  
براساس درس گفتارهای دکتر سید حسن افتخارزاده /  
تنظيم و ویرایش عبدالحسین طالعی.  
مشخصات نشر : تهران: نیا، ۱۳۸۸.  
مشخصات ظاهري : ۱۵۶ ص.  
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۲۳-۷۹-۵  
وضعیت فهرست نویسی : فیضا  
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.  
موضوع : حسین بن علی طیلله، امام سوم، ۴-۱ عق - سوگواری‌ها -  
فلسفه  
موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ ق. - پرسشن‌ها و پاسخ‌ها  
شناسه افزوده : طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰  
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۸/BP/الف ۷ ب ۴/۲۶۰  
رده‌بندی دیوبی : ۲۹۷/۷۴  
شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۸۲۲۹۱

## برگ معرفت

بررسی هشت پرسشن و پاسخ آنها براساس درس گفتارهای  
دکتر سید حسن افتخارزاده / تنظیم و ویرایش: عبدالحسین طالعی  
حروفچینی: انتشارات نبا / لیتوگرافی: ندا  
چاپ: دالاهو صحافی: صالحانی / چاپ اول: ۱۳۸۹ چاپ دوم: ۱۳۹۵  
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال  
ناشر: انتشارات نبا / تهران، خیابان شریعتی، رویروی ملک، خیابان  
شبستری، خیابان ادبی شماره ۲۶ تلفکس: ۷۷۵۰۶۴۰۲ - ۷۷۵۰۶۴۸۳  
شابک: ۵-۷۹-۹۷۸-۸۳۲۳-۷۹-۵ ISBN: 978-964-8323-79-5

## سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

در حوزه‌های علمیه، از دیرباز رسم بر این بوده که هر فردی به عنوان طالب علم وارد می‌شود، پس از گذراندن مقدمات علوم، در موضع انتخاب میان چند رشته برای خدمت، راهی بر می‌گزیند. یکی از این راه‌ها، راه خطابه و موعظه برای مردم است، که اگر حق آن به درستی ادا شود، به راستی یکی از بهترین و مؤثرترین ابزارها برای بهسازی اخلاقی و تربیتی جامعه است.

استاد گرامی حضرت حجۃ‌الاسلام و المسلمین دکتر سید حسن افتخارزاده، که می‌توانستند در تمامی ابعاد خدمتگزار باشند نزدیک به نیم قرن است که در جایگاه خطابه و موعظه ایستاده و از سنین جوانی به این خدمت کمر بسته است، ضمن این که در این دوره زمانی، با ورود به دانشگاه و دستیابی به بالاترین مدارج آن، به فضای علمی دانشگاهی نیز وارد شده و برآیند سالها تحصیل در محضر بزرگانی همچون شهید دکتر قاسم صادقی، آیت‌الله میلانی، آیت‌الله وحید خراسانی، دکتر مهدی حائری یزدی و استاد دیگر را در قالب منبر به مردم رسانده و می‌رساند.

امتیاز ویژه منابر ایشان، تبیین‌های ساده از مطالب غامض و پیچیده است که به کمک بیان مثالها و مطالب ملموس و محسوس، استدلالی ترین حقایق دین را به همگان می‌آموزد، بدون آن که از مبانی استوار عقلی و نقلی دین عدول کند.

البته معظم‌له در این میان، از چندین خدمت دیگر نیز غفلت نورزیده است: خدمات اجتماعی، تدریس و تربیت جوانان، ترجمه آثار مفید و ارزشمند، تدریس در دانشگاه و راهنمایی رساله‌های پایان‌نامه، و مشاوره‌های متعدد در زمینه‌های گوناگون زندگی، که بیان تفصیلی هریک از آنها، فرصتی مستقل می‌طلبد.

آنچه در این دفتر تنظیم گردیده، برگرفته از سخنرانی‌های حجت‌الاسلام و المسلمین آقای دکتر افتخارزاده در دهه اول محرم الحرام سال ۱۴۳۰ هجری (دی ماه ۱۳۸۷ هجری شمسی) در هیئت فدویان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، که ویراستار، محقق و پژوهشگر جناب استاد عبدالحسین طالعی با بهره جستن از سلسله یادداشت‌هایی از دیگر منابر و دروس ایشان، دفتر حاضر را به تمامی علاقمندان به حقایق ثقلین ارائه می‌نماید.

ویراستار محترم در مستندسازی احادیث، از برنامه نرم‌افزاری جامع الاحادیث - فرآورده مرکز تحقیقات کامپیوتروی نور قسم - بهره گرفته است که باید عرض سپاس خود را از تمامی دست‌اندرکاران تولید آن ابراز داریم.

لازم است در اینجا از عزیزان هیئت فدویان بخصوص آقای سید علیرضا طباطبائی که نوارهای ده شب سخنرانی استاد را در اختیار

گذاشتند و هم‌چنین از سرکار خانم فیروزه سبحانی که با دقت تمام و حوصله، نوارها را پیاده نموده‌اند کمال تشکر و قدردانی را داشته باشیم.

امیدواریم، به حول و قوه الهی توفیق داشته باشیم که در آینده، دفاتر دیگری ارمنابر و دروس حضرت استاد دکتر افتخارزاده -که در طول ده‌ها سال در موضع مختلف بیان داشته‌اند - تنظیم و تقدیم نمائیم.

از دوستان و عزیزان و شاگردان استاد که سالهاست افتخار شاگردی ایشان را دارند، توقع می‌رود در این جهت کوشای باشند تا انشاء الله مباحث عقیدتی و تربیتی دینی ایشان هرچه گسترده‌تر در اختیار مخاطبین قرار گیرد.

دعای خیر حضرت بقیة الله ارواحنا فداه و عجل الله فرجه شامل حال تمامی عزیزانی باد که ما را در این کار یاری نمودند.

#### ناشر

محمد حسین شهری

۱۳۸۸ / ۹ / ۲۰



## پرسش اول - در یادبود رویداد کربلا، باید خنده دیگریست؟

پاسخ:

۱- این پرسش، پیشینه‌ای دیرینه دارد. حدود دوازده قرن پیش، کمیت بن زید اسدی خدمت امام صادق علیه السلام رسید، در حالی که حضرتش در روز عید قربان در صحرای منی بود. گفت: قصیده‌ای سروده‌ام، اجازه می‌دهید خدمتتان بخوانم؟ امام با فرق علیه السلام به این مضمون پاسخ داد که این زمان و مکان، تناسب با شعر خواندن ندارد.<sup>۱</sup> کمیت گفت که این شعر درباره شماست.<sup>۲</sup> حضرتش فرمود:

۱. شعر با نظم تفاوت دارد. شعر برخاسته از تخیل است، در حالی که نظم، چیزی زیبای کلمات است. در شب و روز جمعه، شعر خواندن کراحت دارد. با این همه، محدث قمی که در مفاتیح الجنان، ضمن اعمال روز و شب جمعه، این کراحت را نقل می‌کند، خود از جناب سید ابن طاووس نقل می‌کند که پس از زیارت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در روز جمعه، این بیت را می‌خواند:

**نزيلك حيث ما اتجهت ركابي وضيقك حيث كنت من البلاد**

يعنى: هرجا که بروم، بر حضرت وارد می‌شوم و در هر شهری که باشم، مهمانت هستم. (مفاتیح الجنان، زیارت روز جمعه). شعر مکروه، تخیل است که غالباً آمیخته با دروغ است. این امر در شب و روز جمعه کراحت دارد، چه نثر باشد و چه نظم. ولی بیتی

پس صبر کن تا عده‌ای از شیعیان را جمع کنم (به تعبیر امروزی، حضرتش برای کمیت، مستمع جمع کرد). زنان را هم پشت پرده نشاند. بعد از آن فرمود: شعرت را بخوان. کمیت، شعر خود را با همین مضمون آغاز کرد:

أَضْحِكْنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَايِي  
وَالدَّهْرُ ذُو صِرْفٍ وَالوَانِ  
  
نَمِي دَانِم رُوزْگَار مَرَا بِهِ خَنْدَه درآورده یا گر یه؟! رُوزْگَارِی کَه رِنگَ به رِنگَ  
دارد. چَه بِرخُورَدِی بِکِنْمَ با جَوَانِهَايِ پَاكَ وَپَاكِيزَهَايِ کَه درکِرِبَلا بُودَنَد.  
  
لَسْعَة بِالظَّفَرِ قَدْ غُودِرَوا  
صَارُوا جَمِيعًا رَهْنَ أَكْفَانَ  
  
بِرَائِي آنَّه شَهِيدَ کَه درکِرِبَلا بِهِ خَاکَ وَخُونَ غُلْتَسِينَد.  
  
در اینجا امام صادق علیه السلام گریست. و با گریه خود پاسخ به کمیت  
داد. سپس کمیت چند بیت دیگر خواند و پس از آنها حضرتش  
فرمود:

ما من رجل ذُكرنا او ذُكرنا عنده، فخرج من عينيه ماء و لو قدر مثل  
جناح البعوضة، إِلَّا بْنَ اللَّهِ لَهُ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ.

هر کس ما را یاد کند، یا این که از ما در حضور او یاد شود، آنگاه از دیدگان او اشک - گرچه به اندازه بال مگس - بسیرون آید، خداوند برای او

که از ابن طاووس نقل شد، کلام منظوم است.  
 ۲. علامه مجلسی در ضمنن آداب مسجد، کراحت شعر خواندن در مسجد را  
 می‌آورد. سپس شعرهای مریوط به اهل بیت علیهم السلام را از آن استثنای می‌کند، به این جهت که،  
 «شعر در مدح اهل بیت علیهم السلام، عبادتی بزرگ است و مسجد، محل آن، پس منع از شعر  
 خواندن در مسجد، به شعر باطل اختصاص دارد. (بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۳۶۳)». این  
 نکته خود می‌رساند که توجه به محتوای این گونه اشعار - موسوم به اشعار آیینی - اهمیت  
 دارد، که مبادا به درون مایه غلط و تخریفی الوده شود.

خانه‌ای در بهشت می‌سازد.

در ادامه همین قصیده، کمیت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام برای انتقام گرفتن از دشمنان اشاره می‌کند که فعلاً با آن قسمت از حدیث کاری نداریم<sup>۱</sup>. این حدیث در کتاب بسیار معتبر «کفاية الاثر» نوشته خرّاز قمی - از محدثان قرن چهارم - آمده است که در ابتدای کتاب خود، گفته که فقط از روایان مورد وثوق و اعتماد، نقل حدیث کرده است.

۲- محدثان اهل تسنن روایاتی آورده‌اند در مورد گریه پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم بر مصائب امام حسین علیه السلام، که در نخستین لحظات ولادت حضرتش بود. همچنین در مقاطع مختلف زندگی آن حضرت. پس از آن گریه امیر المؤمنین علیه السلام که در زمان حرکت به سوی صفین، از کربلا گذشت و خبر داد که در آینده، پسرم حسین بن علی را در همین مکان می‌کشند و من وقتی این صحنه را به یاد می‌آورم، گریه می‌کنم. روایات اهل تسنن در این موضوع را، علامه امینی در کتاب «سیرتنا و سنتنا سیرة نبیانا و سنته» آورده است.<sup>۲</sup>

سؤال ما این است: آیا پیامبر و امیر المؤمنین نمی‌دانستند که ماجراهی عاشورا چیست و چه ابعادی دارد؟ یا این که در سده‌های

---

۱. کفاية الاثر، ص ۲۴۸ - ۲۵۰.

۲. این کتاب را علامه امینی به عنوان رهاورد سفر خود به سوریه و مناظره با علمای سُنّی آن دیار در سال ۱۳۸۴ قمری نوشته است. ترجمهٔ فارسی آن نیز تحت عنوان «راه و روش ما، راه و روش پیامبر ماست» منتشر شده است.

اخیر، ابعادی از آن کشف شده که رسول خدا از آن بی خبر بوده است؟ وقتی آن حضرات با علم به تمام ابعاد و جوانب، چنین برخوردی با قضیّه کربلا داشتند، تکلیف را برای ما روشن ساختند.

**۳- برخورد امامانی** که پس از رویداد کربلا آمدند، نیز همین بود. ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (مشهور به ابن قولویه قمی) محدث والا مقام قرن چهارم هجری در کتاب گرانقدر کامل الزیارات<sup>۱</sup>، احادیث زیادی در این مورد آورده است.

چون فرصت نقل تمام آن احادیث نیست، عناوین برخی از ابواب مربوط نقل می شود و اهل تحقیق را به آن کتاب ارجاع می دهیم:  
باب ۲۷ - گریه ملائکه بر حسین بن علی علیهم السلام. (۱۷ حدیث)

باب ۳۲ - پاداش کسی که بر حسین بن علی علیهم السلام بگرید.  
(۱۰ حدیث)

باب ۳۳ - پاداش کسی که در باب امام حسین علیهم السلام شعری بگوید، که با آن بگرید و بگریاند. (۷ حدیث)

باب ۳۴ - پاداش کسی که آب بنوشد و پس از آن امام حسین علیهم السلام را یاد کند و قاتلش را لعن کند. (۱ حدیث)

باب ۳۵ - گریه علی بن الحسین (امام سجاد) بر امام حسین علیهم السلام.  
(۲ حدیث)

۱. وی در مقدمه این کتاب تصویح می کند که هیچ خبری نقل نکرده مگر از راویان مورد وثوق و اعتماد. لذا یکی از ملاک های فقهها در مورد اعتبار یک راوی، آن است که در کتاب کامل الزیارات، از او نقل حدیث شده باشد.

باب ۳۶ - احادیثی که روایت شده که امام حسین علیه السلام کشته شد است، هیچ مؤمنی او را یاد نمی کند مگر این که بگرید. (۷ حدیث) فقط در همین چند باب از همین کتاب، ۴۴ حدیث در این مورد آمده است، که همگی در نهایت اعتبارند.

برای تکمیل بحث، فقط دو حدیث از همین مجموعه نقل می شود:

اول - امام صادق علیه السلام فرمود: گریه و بی تابی برای انسان در تمام موارد، مکروه است، مگر گریه و بی تابی بر حسین بن علی علیه السلام که انسان در این کار (نه تنها عمل مکروهی انجام نداده، بلکه) مأجور است. (کامل زیارات، باب ۳۲، حدیث ۲)

دوم - امام صادق علیه السلام فرمود: هر کاری ثوابی (محدود و معین) دارد، مگر گریه در مصیبت ما (اهل بیت علیه السلام). (کامل زیارات، باب ۳۳، حدیث ۶)

آیا این امامان معصوم، از پیروزی معنوی امام حسین علیه السلام خبر نداشتند که خودشان چنین می گردیدند و دیگران را نیز امر به گریه می کردند؟

۴- پژوهشی در احوال شاعران و مراثی آنان در قضیه کربلا نشان می دهد که آنان در طول این همه سالیان دراز، سخن در باب کربلا را از گریه آغاز می کردند.

از سیف فرغانی حنفی در قرن ششم که گفت:  
ای قوم در این عزا بگرید      برگشته کربلا بگرید

با گریه، سخن نکو نیاید      من می‌گوییم، شما بگریید  
 تا محتمشم کاشانی در قرن دهم که در ترکیب بند مشهور خود گفت:  
 باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است<sup>۱</sup>

و پس از آنها نیز ده شاعر در گوش و کنار جهان، با مرام‌های فکری  
 گوناگون، همگی بدین گونه سخن گفتند. گوش‌های از این مراثی عربی  
 در دوره ده جلدی «ادب الطف» توشته سیّد جواد شبر، بخشی از  
 مراثی فارسی در کتاب «دانشنامه شعر عاشورا» (دو جلد) توشته خانم  
 دکتر مرضیه محمدزاده، و نمونه‌ای از مراثی انگلیسی بر امام  
 حسین علیه السلام در کتاب «اشعار انگلیسی عاشورا» توشته دکتر فخر  
 روحانی ارائه شده است.<sup>۲</sup>

می‌دانید که شاعران در هر جامعه، معمولاً قشر فرهیخته آن جامعه  
 را تشکیل می‌دهند. اجماع و اتفاق این همه فرهیختگان در تمام  
 جوامع - از شیعه و سنّی و هندو و مسیحی، در تمام نقاط جهان - آیا  
 خبر از یک اصل عقلی نمی‌دهد؟ همچنین علامه امینی در جای جای

۱. در این مورد، مقالات مختلف نوشته شده است، از جمله: ویژگی‌های شعر عاشورایی از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن نهم، نوشته کاووس حسن لی و غلامرضا کافی، در: مجله علوم انسانی دانشگاه الزهرا، شماره ۶۱-۶۲، ص ۳۱-۶۹.

۲. عنوان دقیق و کامل کتاب اخیر چنین است:

Ashoora poems in English

جلد اول کتاب توسط کتابخانه حرم مطهر امام حسین علیه السلام در کربلا منتشر شده و مجلدات دیگر نیز در پی آن می‌آید.

كتاب الغدير، و استاد محمّدرضا حکیمی در كتاب ادبیات و تعهد در اسلام، نمونه هایی از ادبیات حسینی را نشان داده‌اند.



## پرسش دوم - آیا امامان علیهم السلام علم غیب داشتند؟

پاسخ:

۱- اگر ائمه علم غیب ندارند، چه علمی دارند؟ ما می‌دانیم که آنان علوم زمان خود را نزد معلم بشری فرانگرفتند، چنان‌که تاریخ شهادت می‌دهد. پس با این فرض، دانشمندان بشری - اعمّ از حوزوی یا دانشگاهی - بر امامان علیهم السلام مزیت پیدا می‌کنند.

اما می‌بینیم که چنین نشده است، بلکه بزرگان دین و دانش همچون شیخ انصاری، علامه مجلسی، شیخ صدق و شیخ مفید و صدّها مانند آنها در برابر امامان خصوص کرده‌اند. این خصوص عالیمانه عالیمان، در برابر علمی است که آنان در ائمه سراغ داشتند و خود، فاقد آن بودند، یعنی همان علم غیب که خداوند متعال به آنان بخشیده است. پس علم غیب موهبتی الهی، روی دیگر سکه امامت است. و انکار علم غیب، یعنی انکار امامت.

۲- این مطلب به شکل دیگر درباره نبوّت مطرح است. اگر عنصر

الهی «وحی» را از نبوت بگیریم، چه چیزی از نبوت باقی می‌ماند؟ بعضی از طرفداران این نظریه می‌گویند: وحی منحصر به ظاهر آیات قرآن است که به پیامبر رسید. از آنها می‌پرسیم: آیا عقلتاً احتمال نمی‌دهید که هر آیه از آیات قرآن، رمزی باشد برای گشودن یک قفل و ورود به دنیایی جدید؟ علم اکتسابی بشری، چشممه هایی نشان داده که چگونه یک کلید در کامپیوتر، می‌تواند ما را به دنیایی دیگر برساند. چرا این کلیدها و کارایی آنها را در قرآن، انکار کنیم؟ «ایمان به غیب» در قرآن به عوان رمز و راز بهره‌گیری از قرآن و نخستین ویژگی افراد متّقی مطرح شده است:

﴿ذلك الكتاب لاريء فيه هدى للمتّقين الذين يؤمنون بالغيب﴾<sup>۱</sup>

این غیب چیست و کجاست؟ بشری که هنوز به راز و رمزهای جهان ملموس مادّی پی نبرده و نهایت افتیخار دانشمندان بر جسته شرقی و غربی آن، اقرارشان به جهل و نادانی است، چگونه می‌تواند نسبت به عالم غیب، اذعاً کند؟

۳- می‌گویند: آیه قرآن چیست که می‌فرماید: ﴿قل إِنّا اَنَا بِشَرٍ مُّثْلِكُمْ يَوْحِي إِلَيْكُمْ﴾<sup>۲</sup>. براساس این نظر، پیامبر، بشری است مانند دیگر افراد بشر، بدون جنبه‌ای شاخص و فوق بشری.

در پاسخ می‌گوییم: اولاً شما چرا به نیمة اول آیه توجه می‌کنید و نیمة دوم آن را از یاد می‌برید؟ نیمة دوم آیه - که شاخص اصلی پیامبر

را وحی می‌داند، با تمام عظمتی که در این کلمه هست - بسیار اهمیت دارد. این گونه بهره‌گیری از قرآن، مانند کسی است که می‌گفت: «کلوا و اشربوا» را تو در گوش کن     «و لا تسرفو» را فراموش کن ثانیاً در علم بلاغت، درباره تشبیه سخن می‌گویند. براساس این مبانی، هرگاه دو شیء به هم تشبیه شود، باید دید در چه موردی با هم شباهت دارند. مثلاً وقتی می‌گویند: «فلانی مانند شیر است»، آیا به این معنی است که فلانی چهار دست و پا راه می‌رود یا این که فلانی در شجاعت به شیر، شباهت دارد؟! در اینجا باید جهت تشبیه را یافت، یا از عقل سليم یا از قرینه دیگر. در مثال یاد شده، به عقل سليم می‌توان یافت که جهت تشبیه، شجاعت است. اما اگر عقل به فهم مطلب راه نیافتد، باز هم به حکم عقل، از قرائن دیگر کمک می‌گیریم.

در مطلب مورد نظر ما - که فهم مقام پیامبر و جهت تشبیه او به مردم است - عقل، راهی به درک اوچ مقام پیامبر ندارد<sup>۱</sup>. پس باید از خود آن حضرت یا فرزندان و جانشینان بحق ایشان کمک بگیریم که پیامبر در کدام ویژگی مانند مردم است. پس از این مراجعه می‌بینیم که امام صادق و امام حسن عسکری علیهم السلام می‌فرمایند که پیامبر در این

---

۱. بدیهی است که این علّ مقام، در پرتو عبودیّت خداوند و فقر مطلق نسبت به او معنی می‌یابد. پس پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام، نسبت به ما، در اوچ، ولی نسبت به خداوند، گدای تهی دست هستند. و همین نکته سند افتخار آنهاست.

ویژگی مانند مردم است که «مانند آنها مخلوق خداست». <sup>۱</sup>  
 بدین ترتیب نمی‌توان از این آیه نتیجه گرفت که پیامبر، هم سطح  
 دیگر مردم باشد و در ضعف و عجز و نگرش احساسی و... مانند آنها  
 عمل کند.

ثالثاً اهل بیت علیهم السلام همان درجات پیامبر را دارند، بجز مقام نبوت  
 را، چنان که در روایات معتبر رسیده است. یکی از آن درجات و  
 ویژگی‌ها، «بی مانند بودن پیامبر در میان مخلوقات» است. در این  
 مورد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:  
 لا يقاس بآل محمد من هذه الامة احد.<sup>۲</sup>

هیچ یک از این امت با آل محمد علیهم السلام قابل مقایسه نیست.

یکی از ابعاد این ویژگی الهی، علم موهبتی الهی است که آن  
 بزرگواران نسبت به امور نادیده - از گذشته تا آینده - دارند، که در این  
 جهت، هیچ یک از امّت با آن بزرگ مردان قابل مقایسه نیست.

۴- خداوند متعال، کلیدهای رمزی به رسول خود علیه السلام داده تا با  
 آنها، رمزهای قرآن را بگشاید و به گنجینه‌های پنهان علوم آن راه یابد.  
 آن کلیدها را پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرد تا این گنجینه‌ها همچنان  
 به نسل‌های بعدی سپرده شود. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد  
 فرمود:

علماني رسول الله الف باب من العلم، ينفتح من كل باب الف باب.

۱. بحار الانوار ۹ / ۳۷۷ - ۲۷۲ / ۲۴، ۲۷۲ . ۲. نهج البلاغه، خطبه ۲.

رسول خدا هزار باب علم به من آموخت، که از هر کدام آن هزار باب دیگر گشوده می‌شود.<sup>۱</sup> به احتمال قوی، مراد از «هزار» در این حدیث، کثرت است نه عدد خاکس. این حدیث را، بزرگان علم حدیث از شیعه و سنی روایت کرده‌اند.

همچنین امیر المؤمنین علیه السلام بارها بر فراز منبر می‌فرمود: «آن هاهنا لعلماً جماً سلوانی قبل ان تفقدونی، فإنّي بطريق السماء اعلم من طريق الأرض».<sup>۲</sup>

در اینجا (یعنی درون سینه‌ام) علمی فراوان نهفته است. از من بپرسید پیش از آن که مرا نیایید، زیرا من به راه‌های آسمان دانستم تا راه‌های زمین.

تاریخ نشان می‌دهد که حضرتش، با پاسخ دادن به همه گونه پرسش‌ها به این جمله عمل کرد، با این که گاهی مخصوصاً از حضرتش می‌پرسیدند تا آن بزرگ را - به نظر خود - به زحمت بیندازند. کار به آنجا رسید که روزی خلیفه دوم به عنوان اشکال و ایراد به آن حضرت گفت که چرا همه پرسش‌ها را بدون تفکر و معطلی پاسخ می‌گوید. امام علیه السلام فرمود: چند انگشت در دست داری؟ پاسخ داد: پنج انگشت. فرمود: چرا بدون بررسی و تأمل جواب دادی؟ گفت: برای این که این مطلب نیاز به مطالعه ندارد. امام علیه السلام

۱. بحار الانوار / ۲۲، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۷۰، ۵۱۰، ۵۲۲.

۲. بحار الانوار / ۱۰ - ۱۲۹.

فرمود: تمام عوالم هستی برای من مثل همین کف دست روشن است. ۵- اساساً مواردی مانند دعای کمیل از امیر المؤمنین علیه السلام، دعای عرفه از سید الشهداء علیه السلام، دعاهاي صحيفه از امام سجاد علیه السلام؛ همچنین احاديث فراوان در معارف توحیدی و حقایق مبدأ و معاد که از امام باقر و صادق علیهم السلام رسیده؛ حقایقی که در ضمن احتجاجات توسط امام رضا علیه السلام بیان شده، و گوهرهای نابی که در احادیث امامان پس از حضرت رضا علیه السلام؛ امام جواد تا امام مهدی علیهم السلام آمده، گواه روشنی بر علوم فوق العاده و درخسان اهل بیت است؛ چراکه با وجود انتشار این احادیث و گسترش علوم مربوط به آنها، نه تنها بسیاری از نکات و اسرار آنها هنوز بر دانشمندان روشن نشده، بلکه حتی مخالفان نتوانسته‌اند مانند آنها را از خود بسازند، با این که به این کار علاقه داشته‌اند. مقایسه کتاب التوحید اصول کافی با کتاب التوحید صحیح بخاری، و کتاب الدعاء بحار الانوار با دعاهاي وارد در کتاب کنزالعمال، این حقیقت را به روشنی نشان می‌دهد.

ارج و مقام این گونه علوم - که چشم باطن و بصیرت مردم را می‌گشاید - در نظر اهل معرفت، اگر بالاتر از علم غیب (نسبت به اخبار آینده) نباشد، به یقین کمتر از آن نیست.

۶- این همه مطالب برای آن جهت گفته شد که علم غیب امامان معصوم علیهم السلام را انکار نکنیم. ولی راه کوتاه‌تر، آن است که به روایاتی رجوع کنیم که علم غیب را برای پیامبر و امامان علیهم السلام نشان می‌دهد. این گونه روایات، به صدھا مورد می‌رسد و در کتابهای حدیثی معتبر

نزد شیعه و سنی آمده است.

آیا مضمون کلی این روایات با قرآن مطابق است؟ با نگاهی به قرآن می‌بینیم که قرآن، علم غیب را بطور مطلق، از آن خداوند متعال می‌داند؛ ولی این امکان را می‌پذیرد که خداوند به هریک از حجّت‌های خود - پیامبر یا امام - که بخواهد و بپسندد، این علم را به امانت بسپارد.

«علم الغیب فلا یظہر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول.»<sup>۱</sup>

خداوند، دانای غیب است، به کسی غیب خود را اظهار نمی‌کند مگر فرستاده‌ای از فرستادگان خود را که برای این کار بپسندد.

این آیه، وجه جمع میان دو گروه آیات است: یک گروه، آیاتی که علم غیب را از غیر خدا بطور مطلق نفی می‌کند (مانند آیه ۳۴ سوره لقمان)، و در سوی دیگر، آیاتی که برخی موارد علم غیب به پیامبران نسبت می‌دهد (مانند آیه ۴۹ آل عمران).



## پرسش سوم - اگر امام حسین علیه السلام علم غیب داشت، چگونه سفر کربلا را با چنین پایانی برگزید؟<sup>۱</sup>

پاسخ:

۱- بشر، موجودی ضعیف است. خداوند، انسان را ضعیف معرفی کرده است.<sup>۲</sup> نشانه‌های ضعف انسان در رفتار او پیداست. این قانون کلی آفرینش، البته موارد استثناء دارد و همان موارد استثناء، صحنه‌های شگفت تاریخ و نقاط عطف انسانیت است که تعداد اندک شمار مصلحان و چهره‌های شاخص در این شمار است.

- 
۱. این پرسش به گونه‌های دیگر در مورد امامان دیگر نیز مطرح است. مثلاً می‌پرسند:
- اگر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانست که به دست ابن ملجم ضربت می‌خورد، چرا به مسجد رفت؟
  - اگر امام رضا علیه السلام می‌دانست که انگور مجلس مأمون، مسموم است، چرا از آن خورد؟
۲. نساء / ۲۸

یکی از نقاط ضعف انسان، آن است که اگر به خبری دست یافته، بلاfaciale می‌کوشد تا آن را به دیگران برساند و براساس آن موضع یا تصمیم بگیرد. گاهی این واکنش، حتی قبل از بررسی صحّت و سقم خبر، بروز می‌کند. زندگی ما، آکنده از موارد و شواهدی است که این نقطه ضعف بشری را نشان می‌دهد. بدیهی است که در این مورد نیز، اندک شماری از بزرگان بشری مستثنی هستند که به دلیل قوّت و قدرت روحی «تاریخ ساز» می‌شوند.

این نقطه ضعف در دو مورد، به روشنی آشکار می‌شود: در علم و قدرت.

در زمینه علم، فراوان دیده‌ایم کسانی را که در یک رشته یا حرفه، به مختصری علم یا تجربه دست یافته‌اند، در هر مجلسی و در هر موقعیتی در صددند که علم ناقص خود را به رخ بکشند، حتی گاهی در برابر کسانی که در همان رشته، علمی کاملتر دارند. علت وضع گواهی نامه و مدرک در علوم و حرفه‌ها، همین است که مشخص شود چه کسی در رشته علمی خاصی صلاحیت اظهار نظر دارد، تا مواردی مانند تجویزهای ناشیانه پزشکی و اظهار نظرهای کارشناسی نشده مهندسی پیش نیاید.

در مورد قدرت معنوی نیز چنین است. یکی از علل اصلی سقوط معنوی کسانی که ناشیانه به عالم سیر و سلوک و ریاضت (چه ریاضت شرعی و چه غیر شرعی) گام می‌ Nehند، آن است که هر نوری دیدند، آن را از ناحیه خداوند می‌دانند و احتمال نمی‌دهند که آن نور را

شیطان بر سر راه مرتاض قرار داده باشد. در نتیجه با دیدن کوچکترین قدرت نفسی - که نتیجهٔ تمرکز قوا در یک برنامهٔ خاص شرعی یا غیر شرعی بوده - خود را منشأ قدرت می‌پندارند و به زبانِ قال یا حال، «لیس فی جبی سوی اللّه» می‌گویند؛ در حالی که آن قدرت باطنی دستاورد همان ریاضت آنها و ترک بعضی از کارهای روزمرهٔ زندگی بوده است.

فرآیند دست یابی به این قدرت، همان فرآیندی است که یک دانش‌آموز برای موفقیت در کنکور ورود به دانشگاه طی می‌کند، یعنی حذف کارهای زائد یا درجه دوم، و تمرکز بر دروس کنکور. آیا کسی که با رعایت چنین برنامه‌ای و جدیّت در آن، به دانشگاه راه می‌یابد، می‌تواند ادعای مقامات معنوی کند؟

نکتهٔ اسف بارتر، این است که برخی از این مدعیان، به محض دیدن نار و نور پیش روی خود، جمعی از مبتدیان این وادی را به دنبال خود می‌کشانند، دکهٔ می‌زنند و دکان می‌سازند و بساط ریاست می‌گسترانند. و عملاً به جای جلب مردم به عبودیت، آنها را به مرید شدن و توجه مطلق به مراد، فرامی‌خوانند. یکی از وجوده بارز عصمت پیامبر و امامان بحق، آن است که خداوند متعال، آنان را به اوج مقامی که یک مخلوق می‌تواند برسد، رسانده است. ولی آنان همچنان در برابر خالق متعال، روح عبودیّت را حفظ کرده‌اند: در دل شب، در برابر خدای بزرگ، گریه‌ها می‌کنند و ضیجه‌ها می‌زنند. و در طول روز نیز، سخنی از خود نمی‌گویند و قدرتی از خود نشان

نمی‌دهند مگر آنکه مورد رضایت الهی باشد. اینان، هیچ‌گاه از علم و قدرت خود در مسیری خلاف رضای الهی بهره نمی‌گیرند. و بدین سان، مخاطب کلام نورانی قرآن قرار می‌گیرند که فرمود:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup>

شما هیچ‌امری را مشیت نمی‌کنید مگر آن که خداوند، مشیت کرده باشد.

به عبارت دیگر بشر عادی، از آن روی که معصوم نیست، از این علم و قدرت سوء استفاده می‌کند. ولی معصومان، این علم و قدرت را فقط در مسیر رضای الهی به کار می‌گیرند. شواهد این مطلب فراوان است. به عنوان نمونه اشاره می‌شود که وقتی حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> بین در و دیوار می‌خواست دست به موهای خود ببرد و به نشانه نفرین ظالمان، مو پریشان کند، امیر المؤمنین<sup>علیه السلام</sup> او را به عنوان «دختر پیامبر رحمت» خطاب کرد و از او خواست که چنان نکند. حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> با وجود قدرت الهی که داشت، امر امام زمانش را اطاعت کرد و از آن نفرین دست برداشت، در حالی که اگر موهای خود را پریشان می‌کرد، تمام مخالفان نابود می‌شدند.<sup>۲</sup>

۲- معصومان، پای در فرش داشتند و سر در عرش و گوش در فرمان الهی که در هر لحظه چه می‌فرماید. لذاگاهی به امر الهی معجزه

۱. انسان / ۳۰، تکویر / ۲۹. در روایات معتبر رسیده که این آیه، مختص معصومان<sup>علیهم السلام</sup> است (بصائر الدرجات / ۵۱۷، تفسیر قمی ۲ / ۴۰۹، خرائج ۱ / ۴۵۸).

۲. بحار الانوار / ۲۸ و ۲۵۲.

نشان می‌دادند و از آینده خبر می‌دادند. و گاهی به امر الهی، زندگی عادی داشتند مانند تمام مردم که از همه عوالم بی خبرند. به عبارت دیگر، در این حالات، به نظام زندگی عادی عمل می‌کنند، نه به علمی خداداد که در اختیار آنهاست.

در این راستا، گاهی پیامبر را می‌بینیم که افرادی به نقاط مختلف می‌فرستد تا گمشده‌ای را پیدا کنند.<sup>۱</sup> و گاهی با یک بیماری ساده، دست و پنجه نرم می‌کنند.

امیر المؤمنین علیه السلام را می‌بینیم که در اوج قدرت الهی، برای تأمین معاش خانواده، یکی از اشیاء زندگی خود را به همسایه یهودی وثیقه می‌دهد تا از او چند درهم به قرض گیرد.<sup>۲</sup>

به همین جهت، پیامبر خدا علیه السلام در برابر خواسته‌های کسانی که معجزه می‌خواستند، از این کار خودداری می‌کند و پاسخ می‌دهد که من فقط یک بشر فرستاده شده هستم.<sup>۳</sup> در چنین لحظاتی، امر الهی به آن حجّت‌های خدا چنین است. و آنان که به راستی عبد خدا هستند، عبودیت خود را بدین گونه نشان می‌دهند.

امام حسین علیه السلام در مواضع مختلف سفر تاریخی خود، بارها خبر از شهادت خود داد.<sup>۴</sup> چنان که بارها پیش از آن خدای متعال و پیامبر

۱. بحار الانوار ۴۳ / ۴۰۹

۲. اسراء / ۹۰ - ۹۳

۳. کامل الزیارات، باب ۲۳، حدیث ۴ - ۸، ۱۰ - ۱۳، ۱۵ - ۱۶

۴. شواهد التنزیل ۲ / ۳۹۴ - ۳۹۵

خدا، از این رویداد خبر داده بودند.<sup>۱</sup> حتی ابوذر - در روز خروج به حالت تبعید، از مدینه به ریزه - از شهادت امام حسین علیه السلام در آینده خبر داده بود.<sup>۲</sup> ابوذر این خبر آینده را از کجا به دست آورده بود؟ رسول خدا یا علیؑ مرتضی. آیا می‌توان پذیرفت که آنان چنین خبری را به ابوذر بدھند، ولی از حضرت سید الشہداء صلوات اللہ علیہ کتمان کنند؟

امّا سخن در اینجاست که آن حضرت در حالت عادی، زندگی خود را بر علم عادی مبتنی کرده بود نه علم موهبتی الهی. به همین جهت، به دعوت اهل کوفه پاسخ مثبت داد، چراکه به لحاظ ظاهری، این دعوت و بیعت عمومی برای امام معصوم، تکلیف می‌آورد، همان گونه که بیعت سال ۳۵ هجری برای پدر بزرگوارش امام امیرالمؤمنین علیه السلام تکلیف آورده بود که خلافت ظاهري را پذیرد، با این که از پیمان شکنی مردمان آگاه بود. و خود در خطبه‌ای در ابتدای خلافت ظاهري جمله‌ای بیان داشت که نشان می‌دهد مردم را به خوبی می‌شناسند:

انی اُریدکم لله و انتم تریدوننی لأنفسکم.<sup>۳</sup>

من شما را برای خدا می‌خواهم، ولی شما مرا برای منافع خودتان

۱. ابن قولویه در کتاب معتبر کامل الزیارات، باب ۱۶ - ۲۳ را اختصاص داده به مواردی که قرآن، جبرئیل، پیامبران، ملائکه، رسول خدا و علیؑ مرتضی علیهم السلام، خبر از شهادت امام حسین علیه السلام داده بودند.

۲. کامل الزیارات، باب ۲۳، حدیث ۱۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

می خواهید.

ولی در خطبۀ شقشقیه به بیعت ظاهری مردم استناد می کند:  
لو لا حضور الحاضر و قیام الحجۃ بوجود الناصر... لأنّیت حبلها علی  
غاربها.<sup>۱</sup>

اگر حضور افراد حاضر (و درخواست آنها) نمی بود، و اگر با وجود  
یاران، حجّت (بر من) اقامه ننمی شد،... رشتۀ آن (= شتر خلافت و  
حکومت ظاهری) را برگردانش می افکنند.

۳- امام حسین علیه السلام در این تصمیم و سفر، تابع فرمان خاص خداوند  
بود. به این حدیث امام صادق علیه السلام توجّه کنید:

«هر یک از ما (امامان) صحیفه‌ای دارد که در آن نوشته شده که در  
دوره خود چه وظیفه‌ای دارد. وقتی آن برنامه به فرجام خود می‌رسد،  
آن امام می‌فهمد که اجل او فرا رسیده است، آنگاه پیامبر علیه السلام نزد او  
حاضر می‌شود، خبر رحلتش را به او می‌دهد و به او خبر می‌دهد که  
چه اجری نزد خدا دارد. امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خواند و  
موارد باقی مانده صحیفه‌اش را برایش تبیین کردند. دانست که  
مواردی باقی مانده که قابل نقض نیست. بدین روی به سوی قتال  
بیرون رفت، تا آن امور روی داد...»<sup>۲</sup>

باید دقّت کنیم که کار امام حسین علیه السلام مبنی بر مبانی عالی و شامخ  
امامت بود. لذا بهترین کسی - بلکه تنها کسی - که می‌تواند خاستگاه و

۱. نهج البلاغه، خطبۀ ۳ (شقشقیه).

۲. کامل الزیارات، باب ۲۷، حدیث ۱۷.

مسیر حرکت و نتایج آن را بیان کند، دیگر امامان معصوم علیهم السلام هستند.  
لذا حضرتش به این امر الهی عمل کرد.  
۴- وقتی امام علیهم السلام در مکه بود، پیامبر را در خواب دید.<sup>۱</sup> پیامبر به او فرمود:

اخرج الى العراق، إن الله شاء إن يراك قتيلاً.<sup>۲</sup>

به سوی عراق بیرون رو، مشیت الهی آن است که تو را گشته ببیند.  
نکته مهم در این حدیث، کلمه «ان الله شاء» است که برای بعضی از افراد، مشکل پدید آورده است. برای توضیح باید بگوییم:  
خداآوند، دو گونه مشیت دارد: مشیت تکوینی و مشیت تشریعی.  
مشیت تکوینی مانند این که می‌گوییم: خدا خواسته که وقتی بذری در خاک قرار گرفت، با توجه به شرایط دیگر، به گل و گیاه و دانه و میوه تبدیل شود.  
اما مشیت تشریعی چنین است که می‌گوییم: خدا می‌خواهد که ما نماز بخوانیم.

مشیت تکوینی به اذن خدا انجام می‌شود و بشر در آن دخالت دارد. مثلاً: هر انسانی، از دوره کودکی آغاز می‌کند و دوره‌های نوجوانی، جوانی، پیری و مرگ را می‌پیماید. [البته این همه به اذن

۱. رؤیای معصومان مانند رؤیای انسانهای عادی نیست. امر بر آنان مشتبه نمی‌شود. و بعضی از اوامر در عالم خواب به آن‌ها صادر می‌شود، مانند امر شدن حضرت ابراهیم به ذبح فرزندش که در خواب دید و آن را تکلیف خود دانست (سوره صافات، آیه ۲. لهوف / ۶۳، بحار الانوار / ۴۴ / ۳۶۴).<sup>۲</sup>

خدا است و اگر خدا نخواهد، - یعنی مشیت تکوینی او اجازه ندهد - چاقوی تیز رگ‌های گردن حضرت اسماعیل را نمی‌برد، آتش حضرت ابراهیم را نمی‌سوزاند، حضرت مریم بدون ازدواج صاحب فرزند می‌شود، و حضرت ولی عصر با وجود گذراندن عمر دراز، گرفتار آفات کهولت سنّ و عجز و ضعف ناشی از آن نمی‌شود]. نکته مهم این است که در مورد مشیت تکوینی، بشر دخالتی در فعل ندارد. ولی در مورد مشیت تشریعی، بشر فاعل مختار است، یعنی به اختیار خود، بدون اکراه و اضطرار، مورد امر الهی قرار می‌گیرد که کاری خاص را انجام دهد یا ندهد، مثلاً نماز بخواند و دزدی نکند. در اینجا نیز انسان تابع مشیت الهی است، ولی مشیت تشریعی که می‌تواند به اختیار خود، انجام بدهد یا ندهد.<sup>۱</sup>

۱. بنگرید به کلام شیخ صدوق در بحار الانوار / ۵ / ۹۱.  
مشابه این بیان در باب کلمه «قضاء خدا» مطرح است. شیخ مجید گوید: قضای خدا، گاه تکوینی است که بشر در آن دخالتی ندارد، گاهی به معنای قضای تشریعی است که به اختیار انسان است، و گاهی این کلمه فقط به معنی اعلام از یک خبر آینده به کار می‌رود. نمونه قضای تکوینی در خلقت آسمان‌ها است. (فصلت / ۱۲)

نمونه قضای تشریعی در آیه شریفه است:

**﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَهًاٌ وَّبِالوَالِدِينِ أَحْسَانًا﴾** (اسراء / ۲۳)  
بدیهی است که عبادت خدا و احسان به والدین، هیچگاه جنبه جبر ندارد و ضمن افعال اختیاری بnde است که خداوند بطور کلی فرموده است: **﴿لَا اکراه فِي الدِّين﴾** (بقره / ۲۵۶). در عمل نیز می‌بینیم که بعضی افراد، این عبادت و احسان را انجام می‌دهند و برخی مخالفت می‌کنند.

نمونه قضا به معنای اعلام خبر، آن است که در مورد بنی اسرائیل فرمود: **﴿وَقَضَيْنَا إِلَيْيْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لِتَفْسِدَ فِي الْأَرْضِ مَرِّتَيْنَ﴾** (اسراء / ۴)

ارزش انسان در عمل به عبادات، عمل به مشیت تشریعی خداوند است. به عبارت دیگر، به تعبیر مرحوم صدقه، مشیت تشریعی چیزی جز امر و نهی الهی نیست. در این حدیث شریف، «ان الله شاء» مشیت تشریعی است. یعنی رضایت خداوند از تو - ای ابا عبد الله - در این است که: «تو را کشته شده در راه خود ببیند و خانواده‌ات را اسیر». آیا امام حسین علیه السلام از این عبارت چنین فهمید که خود را بیهوده به کشتن بدهد؟ می‌دانیم که امام معصوم، عارف‌ترین فرد به حقایق قرآن و عامل‌ترین مردم به آنهاست. آن بزرگوار آیه «لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة»<sup>۱</sup> را می‌شناسد و به آن عمل می‌کند. همچنین به این حکم عقلی و شرعی گردن می‌نهد که در برابر حمله باید تواناییت توان، از خود دفاع کرد. چراکه احکام شرعی با هم تضاد ندارند، بلکه یک‌دیگر را کامل می‌کنند.

به این دلیل، حضرت سید الشهداء صلوات الله عليه با تمام توان، از خود و خانواده‌اش در برابر دشمنان مهاجم دفاع کرد. ولی وقتی می‌داند که خدایش دوست دارد او را کشته و خانواده‌اش را اسیر

---

روایات معلمان معصوم قرآن به ما می‌رساند که این قضا به معنای اعلام این خبر است به بنی اسرائیل که شما در آینده به سوء اختیار خود، چنین خواهید کرد. (بحار الانوار ۵ / ۹۸) و البته نه علم خدا سبب فعل دیگری می‌شود و نه حتی علم خود بنده سبب فعل او است. (بنگرید: کتاب حکمت و اندیشه دینی نوشته دکتر رضا برنجکار). به هر حال، در این زمینه‌ها بدون بهره‌گیری از روایات همراه با دقّت‌های فقهی نمی‌توان وارد شد، و گرنه یک کلمه که مشترک لفظی با معانی مختلف است انسان را به ورطه‌های شگفت می‌اندازد.

۱. بقره / ۱۹۵: با دستان خود، خود را به هلاک میندازید.

ببینند، حتی به ملائکه که می خواستند او را یاری کنند - همچون جدّ بزرگوارش پیامبر خدا در جنگ بدر - اجازه همراهی نداد.<sup>۱</sup>

۵- اما انعام وظيفة حضرت سید الشهدا صلووات الله عليه، درسها فراوان داشت که در اینجا برای رعایت اختصار، فقط به یک مورد اشاره می شود. حضرتش می فرماید:  
الا و ان الداعي ابن الداعي قد رکز بین اثنین؛ بین السلاة والذلة، و  
هیهات متن الذلة.<sup>۲</sup>

آگاه باشید، که این نابکار زاده - که پدرش نیز نابکار زاده بود - میان دو امر قرار داده است: میان رویارویی و ذلت (بیعت). اما ذلت، از ما دور است.

گوییا می فرماید: با این که می دانم به شهادت می رسم، ولی ذلت را نمی پذیرم. و این مسیر را ادامه می دهم تا به جهانیان بفهمانم که اسلامی که در آن، جانشینی پیامبر، نه از مسیر نصب حکیمانه الهی بلکه از مسیر انتخاب ناپحته بشری می گذرد، بدین سان جنایت را توجیه می کند.

امام حسین علیه السلام با این حرکت حکیمانه خود به تمام نسل های آینده فهمانید که: دین سقیفه ای در مسیر جاهلیت، بر کفر جاهلی چنان سبقت می گیرد که حتی حرمت ماه حرام را نگاه نمی دارد. کافران و مشرکان جاهلی بنابر یک سنت حسن، وقتی جنگ آنها به ماه حرام می رسید، جنگ را متوقف می کردند. اما نظام خلافت سقیفه ای،

۱. کامل الزیارات، باب ۲۷، ح ۲ و ۱۷. ۲. لهوف / ۹۷، بحار / ۴۵ و ۸۳.

جنگ را در ماه حرام آغاز کرد، آن هم با فرزندان و وارثان بحق همان پیامبری که حکومت دنیا بی خود را وامدار نام و اعتبار او بودند.<sup>۱</sup>

**۶- امام صادق علیه السلام در بیانی موجز و جامع در زیارت نامه روز اربعین به این حقایق اشاره می کند:**

و بذل مهجهٔ فیک لیستنقذ عبادک من الضلاله و حیرة المجهاله.<sup>۲</sup>

خونِ دل خود را در راه تو بخشید، تا بندگان را از گمراهی و سرگردانی جهالت نجات بخشد.

نکته مهم این است: پیامبر رحمت، با رهآوردهای پیش آمد تا مردم را از «ضلال مبین که در آن بودند»<sup>۳</sup> نجات دهد. همچنین عقل را به عنوان «حجت باطننهٔ خدا»<sup>۴</sup> احیا و اقامه کرد تا انسانها در حیرت و سرگردانی ناشی از جاھلیت باقی نمانند. اما آن مردم آن همه نعمت را پس از معرفت دقیق و کامل، کفران کردند، که خداوند در قرآن یدان خبر داده بود: «يعرفون نعمة الله ثم ينكروها». پیامد آن انکار، بازگشت به ضلالت و جاھلیت بود، این بار در لباس اسلام و دین و قرآن. در این میان، امام حسین علیه السلام که تالی قرآن و بیانگر حقایق آن در زبان و عمل است، همانند جدّش پیامبر رحمت، بیداری مردم از چاله‌های تأویل باطل دین را هدف می‌گیرد و چنان می‌کند که نظام اموی، درون پلید

۱. با استفاده از بیان حضرت رضاعلیه السلام: آن یوم الحسین اقرح جفوتنا. تا آخر (بحارالانوار ۴۴ / ۲۸۳، اقبال الاعمال / ۵۴۴، امالی صدوق مجلس ۲۷).

۲. مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

۳. سوره جمعه، آیه ۲.

۴. امام کاظم علیه السلام، کافی ۱ / ۱۵ حدیث ۱۲.

۵. نحل / ۸۳.

ضدّ دینی خود را در قالب اعمال ضدّ انسانی نشان دهد.

این کار، در ادامه جهاد پدر بزرگوارش امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به امر پیامبر، «برای احیای تأویل قرآن جنگید، چنان که رسول خدا برای اقامه تنزیل قرآن جنگیده بود». <sup>۱</sup>

جنگ پیامبر با مشرکان - به تعبیر بهتر: دفاع پیامبر در برابر هجوم نظامی مشرکان - برای این بود که احکام دین محفوظ بماند. و دفاع امیرالله علیه السلام در برابر هجوم نظامی اصحاب جمل و صفین و نهروان - با وجود ظاهر مسلمانی و عبادت و سوابق دینی - برای تصحیح مسیر حرکت دین بود که احکام دین در چارچوب قبول ولایت شیطان به کار نیاید. اقدام امام مجتبی و سید الشهدا و دیگر امامان علیهم السلام، همه در همین مسیر بود، با این که تمام پیامدهای آن را می‌دانستند، و همه رابه جان خریده بودند.

۷- سخن کوتاه، برنامه تمام امامان معصوم در بیان امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره آمده است:

نصحتم له في السر والعلانية، و دعوتم الى سبيله بالحكمة والموعظة  
الحسنة، و بذلتكم انفسكم في مرضاته، و صبرتم على ما اصابكم في جنبه،  
و اقتم الصلاة، و آتنيتم الزكاة، و امرتم بالمعروف، و نهيتكم عن المنكر، و  
جادتم في الله حق جهاده.

در پنهان و آشکارا برای خداوند خیرخواهی کردید، با حکمت و اندرز نیکو مردم را به راه او فرا خواندید، جان خود را برای جلب رضا یتش فدا

۱. بحار الانوار ۲۲ / ۲۹۹ و ۳۰۳؛ کافی ۵ / ۱۰؛ تهذیب ۴ / ۱۱۴ و ۱۳۶.

کردید، بر دشواری هایی که در مسیر او برایتان پیش آمد صبر کردید، نماز را بربا داشتید، زکات دادید، به معروف (کارهای نیک) امر کردید و از منکر (کارهای زشت) بازداشتید، و به آن اندازه که باید در راه خدا جهاد شود، حق جهاد را گزاردید.

نتیجه این مجاهده آن است که:

اعلنتم دعوته، و بیتم فرائضه، و اقتم حدوده، و نشرتم شرایع احکامه، و سنتم سنته.

دعوت الهی را آشکار ساختید، فرائض او را تبیین کردید، حدود او را برپای داشتید، شرایع احکام او را گستردید، سنت او را اقامه کردید. و این همه در راستای عبودیت بود:

صرتم في ذلك منه الى الرضا و سلمت له القضاء و صدقتم من رسلي من مضى.

در این مطلب، به رضای الهی رسیدید، در حکم الهی به او سر سپردید، و فرستادگان پیشین او را تصدیق کردید. به دلیل این همه که گفته شد:

فالراغب عنكم مارق، و الازم لكم لاحق، و المقصّر في حكم زاهق. و الحقّ معكم وفيكم ومنكم و اليكم، و انتم اهله و معدنه.

بدین سان، هر که از شما روی گرداند، خارج از دین است. هر که با شما باشد، به مقصد می‌رسد. و هر که در حق شما کوتاهی کند، نابود می‌شود. حق، با شما و در میان شما است، از شما آغاز می‌شود و به سوی شما است. و شما اهل آن و جایگاه آن هستید.

پرسش چهارم - ما می‌توانیم از غیر خدا حاجت بخواهیم؛ آیا این کار شرک است یا نه؟

پاسخ:

۱- حاجت خواستن از غیر خدا، در صورتی که آن غیر را کنار خدا نشانیم، و به خدایی او معتقد نباشیم، نه اشکال دارد و نه شرک است.

اگر حاجت را از غیر خدا خواستی و آن غیر را جای خدا نشانه‌ی و خدارا از سلطه مطلق بر کنار دانستی، کفر است. و اگر آن غیر را کنار خدا و در ردیف خدا نشاندی، شرک می‌شود.

اماً اگر در هنگام تشنگی، دست خود را به شیر آب رساندی و از آن رفع عطش خواستی، با توجه به این حقیقت که خداوند متعال، آب را به تو داده، نه آب پرسست شده‌ای و نه کار خلافی مرتکب شده‌ای. این کار را هر موحد عاقل باید انجام دهد. شیر گاو را به عنوان ماده مقوی غذایی، از گاو بگیر، اماً گاو را معبد خودت ندان تا گاو پرسست نشوی.

همین گونه عسل از زنبور بگیر، و به او بگو: ای زنبور! تو عجب آیت خدایی هستی که خداوند حکیم، شفای بیماری مرا در عسل تو قرار داده و در قرآن فرموده است:

﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنَّ اتَّخَذَى مِنَ الْجَبَالِ بَيْوَاتٌ وَمِنَ الشَّجَرِ... فَيَهُ شَفَاءٌ لِلنَّاسِ.﴾<sup>۱</sup>

و خداوندگارت به زنبور الهمام کرد که از کوهها و درختان... خانه‌ای بزرگ‌تر...، که در آن (عسل) شفا برای مردمان است.

خداوند به زبان تکوین به مادر می‌گوید: ای مادر! در سینه‌ات شیر قرار دادم برای نوزادت. به نوزاد هم گفته‌ام که به سوی تو «متضرع» باشد. اصل ریشهٔ تضرع، مادهٔ «ضرع» به معنای پستان مادر است. تضرع، همان حالتی است که بچه به سینهٔ مادر می‌چسبد تا غذای خود را به دست آورد. آن نوزاد، حاجت از چه می‌خواهد؟ از سینهٔ مادر. آیا با این کار مشرک می‌شود؟ یا به امر الهی عمل کرده است؟ اگر مادری بگوید: خدايا! این نوزاد، مخلوق توست، پس خودت به او غذای مناسب برسان، تا او، به سوی تو، «تضرع» کند نه به سوی من؛ آیا چنین سخنی درست است یا نه؟ اگر مادری چنین بگوید، خداوند به او پاسخ می‌دهد که: ما می‌توانستیم بدون وساطت تو - مادر - به نوزاد شیر بدھیم، ولی شیر را در سینهٔ تو گذاشتیم و به تو گفتیم که نوزادت را شیر بده، تا تو را آزمایش کنیم.

همین گونه در بقیه موارد بیندیشیم. مثلاً:

الف. خداوند، رشد گیاهان و طراوت گلهای را در چند قطره آب و مختصری کود و چند لحظه آفتاب و قدری خاک قرار داده است.

ب. خداوند، شیر و گوشت گاو را در یک مشت علف و یک لیوان آب قرار داده است. بدین ترتیب، انسان را نیازمند به شیر و گوشت گاو کرده و گاو را به همان آب و علف محتاج ساخته است، با این که بدون این واسطه‌ها می‌تواند به هریک از افراد بشر، غذا برساند.

ج. کسی که از خدا نوه می‌خواهد، باید پسر یا دخترش را تزویج کند، با این که خداوند می‌تواند کسی را بدون پدر و مادر خلق کند (مانند حضرت آدم علیه السلام) یا بدون پدر (مانند حضرت عیسی علیه السلام). اما قرار بر این نیست که مردم را به کار مستقیم عادت دهد. خداوند، همان مورد استثناراً - که حضرت عیسی باشد - به عنوان «آیة للناس» می‌نامد<sup>۱</sup>، یعنی نشانه قدرت الهی.

آیا انسان می‌تواند بگوید: من نوه می‌خواهم، اما از خدا، نه از عروس یا داماد؟

د. در مباحث علمی، خدایی که می‌تواند هر علمی را مستقیماً به هر انسانی برساند، افراد را برای کسب علم به نزد دانشمندان و متخصصان هر رشته می‌فرستد. طلبه وهابی مسلک، چرا نزد استادش درس می‌خواند و چرا علم را مستقیماً از خدا طلب نمی‌کند؟ آیا -

بنابر مبنای خودش - با این کار مشرك نمی شود؟

هـ. فردی که بیمار می شود، وظیفه دارد به پزشک مراجعه کند. این رجوع - که حکم عقل و شرع است - نه توهین به امام رضا علیه السلام است، نه اهانت به خدای بزرگ. یعنی این که قرار نیست خداوند، مشکلات درمانی و بهداشتی مردم را از طریق امام رضا علیه السلام حل کند، بلکه می خواهد در این کار، پزشکان را واسطه کار خود قرار دهد که حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «و اذا مرضت فهو يشفين»<sup>۱</sup>. البته اگر برای پزشک، مقام خدائی قائل شدی، مشركی. نباید بگویی: «اگر پزشک نبود، من می مُردم.»، و گرنه پزشک پرسست می شوی، بلکه باید او را واسطه بدانی. ولی همان مقام وساطت را نباید از او گرفت.

۲- در طول تاریخ، دو نگاه به این مسئله بوده است: یکی نگاه عقلی - شرعی که برای این واسطه‌ها ارزش قائل بوده و با همین نگاه، به آنها رجوع کرده است. دیگری نگاه صوفیانه که این وسایط را نادیده گرفته است. مولوی دیدگاه دوم را بدین گونه بیان می کند:

دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن      تا بسو زاند سبب، از بیخ و بُن  
سعدي تقابل اين دو ديدگاه را در قطعه مشهور خود توضيح  
می دهد:

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاہ

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود

تا اختیارکردی از آن، این فریق را؟

گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج

و این سعی می‌کند که بگیرد غریق را

به نظر می‌رسد دیدگاهی که می‌خواهد تمام واسطه‌ها را نادیده بگیرد و نفی کند، می‌خواهد همان روش صوفیانه را احیا کند که قرآن با آیات روشن خود در صدد رد آن است و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام با تبیین و عمل خود، در ابطال آن کوشیدند. زمانی که محمد بن منکدر - از سران صوفیه در زمان خود - به دیدن امام محمد باقر علیه السلام شتافت که در مزرعه مشغول کار بود، از حضرتش مطالبی شنید که پندهای مناسب را شنید، به جای آن که حضرتش را پسند دهد.<sup>۱</sup>

اما مان معصوم علیه السلام به ما آموختند: «تواضعوا لمن طلبتم منه العلم».<sup>۲</sup>

در برابر کسی که از او علم فرا می‌گیرید، تواضع کنید.

آنان، هیچ تواضعی در برابر معلم را منافی با تصریع در پیشگاه خداوند متعال نمی‌دانند. آیا ارج نهادن به تخصص، با توکل بر خدا منافات دارد؟ خیر. ما پیرو دینی هستیم که در آن، امام حسین علیه السلام شب عاشورا شمشیر خود را تیز می‌کند، با این که به راحتی می‌تواند با یک نفرین، دشمنان خود را از میان بردارد. آن امام همام در ماجراهی

۱. کافی ۵ / ۷۳، تهذیب ۶ / ۳۲۵.

۲. کافی ۱ / ۳۶، امالی صدوق / ۳۵۹، مجلس ۵۷، بحار الانوار ۲ / ۴۱.

کربلا حتی بر اساس علم غیب الهی خود نیز عمل نمی‌کند، تا آنجاکه بعضی از نویسندهای کتاب، علم غیب حضرتش را منکر می‌شوند.

امام حسین علیه السلام می‌توانست در کربلا، با یک اشاره - و حتی با یک اراده - برای فرزندانش آب تهییه کند تا فرزندان و اصحابش به شهادت نرسند، ولی چنین نکرد تا نظامِ معیارهای طبیعی را به هم نزند.

آن مدّعیان عرفان که با چند ورد و ذکر - خدایی یا شیطانی - در این نظام طبیعی تصرّف می‌کنند، بی‌ظرفیت‌اند، درست مانند نوجوانی که به محض تهییه یک موتور سیکلت، در محله صدای ناهنجار به راه می‌اندازد، یا آن فارغ التحصیل دانشگاه که فقط به دلیل دستیابی به یک مدرک بر همه فخر می‌فروشد، یا آن کسی که چند سال در حوزه درس خوانده یا مانده و درس نخوانده، ولی به بهانه همان چند صباح، دیگر به پدر و مادر پیر و کم سواد خود سلام نمی‌کند!

آن مدّعیان، افرادی بی‌ظرفیت هستند که با چند تا ذکر شرعی یا خود ساخته، توانسته‌اند دو مورد عقرب و زنبور را مهار کنند. و با همان مختصر قدرتِ اکتسابی، به زبان یا در عمل، ادعای خدایی می‌کنند؛ در حالی که حضرت زهرای مرضیه علیها السلام با آن که تمام عوالم هستی در اختیار اوست و تمام پیامبران و اولیای خدا در برابر ش تعظیم می‌کنند و با یک اشاره خدمتکارش آب از آسمان فرود می‌آید؛ در همان حال، در خانه می‌نشینند، دستاس می‌کند، آتش در تنور می‌اندازد، لباس‌هایش را به دست خود وصله می‌زنند و یک ذره، از آن همه مقامات موهبتی در زندگی عادی و طبیعی خود بهره

نمی‌گیرد.

بدتر این که همین مدعیان، با چند کلمه علوم غریبه، پوست تخت  
می‌اندازند و خدا را بنده نیستند و حتی گاهی در مسائل فقهی نیز  
مداخله می‌کنند.

در حالی که بعضی از اصحاب، از راه دور به مدینه می‌رفتند تا  
خدمت پیامبر ﷺ برسند و از حضرتش ارشاد و هدایت و نصیحت  
طلب کنند، با آن که در نماز و غیر نماز بارها می‌گفتند: «اَهُدْنَا الصِّرَاطَ  
الْمُسْقِيمَ»، و آن درخواست از پیامبر را با طلب هدایت از خداوند،  
منافی نمی‌دانستند. جالب این است که حتی پیامبر نیز گاهی منتظر  
جبرئیل می‌ماند تا حکم الهی را به او برساند، با این که خودش بر  
جبرئیل، منصب نبوّت دارد. گاهی نیز مردم را به خانه  
امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرستد و با این که آن جناب خود تربیت شده  
پیامبر است، درباره اش می‌فرماید:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيَّ بَابُهَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلِيَأْتِ الْبَابَ.

منم شهر علم و علی دروازه ورود به آن است. پس هر که علم می‌خواهد،  
باید از دروازه آن وارد شود.

مگر پیامبر نمی‌توانست به مردم بگویید که من علوم را مستقیماً از  
خدا گرفتم، شما هم مستقیماً از خدا بگیرید!  
عرفان‌های قلّابی، راه تمدن و علوم را بسته‌اند و مبانی علمی را -  
که منجر به جراحی قلب و انرژی‌های جدید و پیشرفت‌های فناوری  
می‌شود - تعطیل می‌کنند. آنگاه زیر پای متخصص‌سان ما می‌نشینند، آنها

را - به جای پرداختن به تخصص شان و استفاده صحیح از آن - با چند ورد و ذکر سرگرم می‌کنند و سبب سلطه علمی دیگران بر ما می‌شوند. اما امامان معصوم علیهم السلام این گونه عمل نکردند. وقتی مسکین و یتیم و اسیر، از امیر المؤمنین و حضرت صدیقه علیها السلام درخواست غذا کردند، آن معصومان به آنها پاسخ ندادند که شما مشرکید و به جای درخواست از ما، باید دو رکعت نماز بخوانید تا خداوند به شما طعام برساند!

۳- اشاره شد که آنچه مصدق شرک قلمداد می‌شود، آن است که غیر خدا را مانند خدا بدانیم، یعنی اراده او را مستقل از خداوند متعال، مؤثر بدانیم. آیه «فلا تدعوا مع الله احداً»<sup>۱</sup> ناظر به همین مطلب است. این نگرش انحرافی گاهی به این صورت است که فکر کنیم - مثلاً در زمینه علم - خدا بیشتر می‌داند و ما کمتر. در این صورت، خود را هم سنخ خدا دانسته‌ایم که آن هم نوعی شرک است.

این نگرش مانند آن است که گویی یک دهم سهم از میلیون‌ها سهم یک کارخانه را مالک شده‌ایم. روایات ما، به صراحة، از این حقیقت سخن می‌گویند که خداوند، هیچ سنخیت و مشابهتی با هیچ یک از آفریدگان خود ندارد، لذا هیچ کس سهمی از خدایی او ندارد، حتی پیامبر و امامان علیهم السلام.

در باب توسل، سخن ما این است که خداوند، کمالی را در اختیار

یکی از بندگان می‌گذارد و او را «مالک» آن کمال می‌کند، در حالتی که خود نسبت به آن «املک» است، یعنی هر لحظه بخواهد و اراده کند، می‌تواند کمال بیشتری به او بدهد یا تمام آن و یا بخشی از آن را پس گیرد. به عبارت دیگر، اولیای خدا - براساس این نگرش - تمام تصرّفات خود را «به اذن خدا» انجام می‌دهند، چنان‌که حضرت عیسی مسیح، زنده کردن مردگان و شفای بخشیدن به بیماران صعب العلاج و خبردادن از غیب را «به اذن خدا» می‌داند<sup>۱</sup> و خداوند متعال نیز این موارد را به «اذن خود» بر می‌شمارد.<sup>۲</sup>

لذا جمله‌ای که در روایات آمده: «نحن صناعي ربنا و الناس بعدهنا صناعنا - یا: صنایع لنا»<sup>۳</sup>، در همین راستا و با همین مفهوم است.

بحث در این نیست که «بخشی - ولو به نسبت یک بر میلیارد - از قدرت یا علم خدا در اختیار امام معصوم قرار گیرد»، که در این صورت، ساختیت خلق با خدا پیش می‌آید که درجه‌ای از شرک است. اما خداوند، «خلیفه» در زمین خلق کرده<sup>۴</sup> و به او «علم آموخته» است.<sup>۵</sup> فرق میان این بندۀ مقرب یعنی خلیفه خدا با خود خدا، آن است که او بندۀ است و آن علم را - به هر اندازه باشد - به تمیلیک خداوند، مالک شده است که خداوند نسبت به آن املک است، در

۱. آل عمران / ۴۹ . ۲. مائده / ۱۱۰ .

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸ (کلام امیرالمؤمنین علیه السلام)، غیبت طوسی / ۲۸۵ (کلام حضرت مهدی علیه السلام): ما، ساخته خداوندگارمان هستیم. و مردم پس از ما، ساخته ما - یا ساخته برای ما - هستند.

۴. بقره / ۲۰ .

۵. بقره / ۳۱ .

حالی که علم خدا متعلق به خود است.

ساده‌ترین درجه این بحث، آن است که من می‌باشم که نام خودم و ویژگی‌های خودم را می‌دانم. اما آیا می‌توانم این علم را بگیرم و از قلمرو حکومت خدا فرار کنم؟ خیر، به هیچ وجه نمی‌شود، چنان‌که در دعای کمیل می‌خوانیم: «لا یکن الفرار من حکومتك».

و شاعر به درستی گفته است:

بر مال و جمال خویشتن غرّه مشو

کان را به شبی برند و این را به تبی  
بر این مبنا - که قرآن می‌فرماید: «و ما بکم من نعمة فن الله»<sup>۱</sup> - اگر خودت یا فردی دیگر را صاحب «ماکان و ما یکون و ما هو کائن الى يوم القيمة» بدانی، اما نه به عنوان عالم مستقل، بلکه به عنوانِ موهبت الهی، مشرک نیستی، چون در این صورت عقیده داری که خداوند، هر لحظه بخواهد و اراده کند، می‌تواند بگیرد. ولی اگر ساده‌ترین علم - یعنی اسم و مشخصات خودت - را از خودت بدانی، به عنوان استقلال نسبت به خدا، در این صورت، مشرکی.

به همین دلیل، امیر المؤمنین علیه السلام - که عبد واقعی و مقرب خداست - در مناجات خود به خداوند متعال عرضه می‌دارد: أنت المالك و أنا الملوك، أنت الغني و أنا الفقير، أنت الحي و أنا الميت، أنت الرازق و أنا المرزوق، أنت الرّب و أنا المربوب،...<sup>۲</sup> و این همه را، نه برای تعلیم ما، بلکه

۲. مفاتیح الجنان، اعمال مسجد کوفه.

۱. نحل / ۵۳

برای بیان فقر و ذلت خود در برابر خدای غنی فدیر بیان می‌دارد. چون چنین است، هرچه امام صاحب کمالات شود؛ در هر حدّی که باشد؛ نه بنده، خدا می‌شود و نه خدا، بنده می‌شود. هیچگاه خلق، خدا نمی‌شود، ولی به اذن خدا، خالق می‌شود. مملوک، هیچگاه مالک نمی‌شود، ولی به اذن مالک اصلی می‌تواند مُلک آسمان و زمین در اختیارش باشد. این مرز توحید و شرک است. لذا در هیچ یک از مناجات‌های واردۀ ار معصومان یا دعا‌های قرآنی، نمی‌گویند: «أَنَا أَنْتَ وَ أَنْتَ أَنَا». منطق «همه نایی و همه نی، ما خداییم و خدا ماست» غلط است. اگر صندلی نجّار شد، ما هم خدا می‌شویم. بلکه مدّعای خدا گونه شدن هم گونه‌ای از همان اتحاد است.

ما باید بدانیم و بپذیریم که در برابر قدرت الهی، هیچ قدرتی نداریم. آن کسی که با مبالغه شاعرانه ادعا می‌کند که:

چرخ بر هم زنم از غیر مرادم باشد

من نه آنم که زیونی کشم از چرخ فلک  
چگونه چنین می‌گوید؟ کسی که - به تعبیر یکی از اساتید ما - یک لپه که روی دلش گیر کرد، تا صبح «خدا خدا» می‌گوید، این خدا نیست. آیا با یک قدرت مختصر اکتسابی - که نتیجه ریاضت و تمرکز قوای بدنی و روحی است - می‌توان گفت: لیس فی جَنَّتِ سُوی اللَّهِ؟  
بنده کامل خدا، آن کسی است که پس از قدرت عظیم بر تمام کائنات، در برابر خداوند، با تصریع و زاری در نیمه‌های شب می‌گوید:

«اللهم و لا تكلى الى نفسى طرفة عين ابداً».<sup>۱</sup>

بنده کامل خدا، آن کسی است که - در اوچ کمالاتی که یک مخلوق می‌تواند واجد باشد - خود را در برابر خداوند، چنین معرفی می‌کند: «و أنا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين».<sup>۲</sup>

برای این که مقامات امیر المؤمنین علیه السلام را بشناسیم، خوب است که بدانیم حضرت موسی علیه السلام در پرتو نور ولایت ایشان به کجا رسیده است. ذیل آیه «فَلِمَّا تَجَلَّ رَبُّهُ لِلْجَلْلَ»<sup>۳</sup> در روایت معتبر دارد که آن تجلی خداوند، از طریق یکی از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام، از گروه ملائک کریمین بود.<sup>۴</sup> اما با این همه عظمت که حضرتش دارد، یک جانگفت که: خدا! من تو هستم و تو منی. و هرگز سخن از خدا گونه شدن، فانی در خدا شدن، پلّه پلّه رسیدن به خدا و مانند آن ندارد.

۴- مقامات پیامبر و حضرت صدیقه و ائمه اطهار علیهم السلام بدین گونه است، که هر شخصیت بزرگواری در برابر عظمت آنها خاضع و متواضع است. در زیارت جامعه کبیره به بیان امام هادی علیه السلام می‌خوانیم:

طأة كل شريف لشرفكم و بخ كل متکبر لطاعتكم و خضع كل جبار  
لفضلكم و ذل كل شيء لكم.

هر انسان والا در برابر شرافت شما سرفورد آورد، هر متکبری در مقابل شما خاشع شد، هر جباری در برابر فضیلت شما خضوع کرد، و هر

۲. دعای کمیل.

۱. بحار الانوار / ۱۴ / ۳۸۴.

۳. اعراف / ۱۴۳.

۴. بصائر الدرجات / ۱۳، ۶۹، بحار الانوار / ۲۲۴.

شیئی در برابر شما رام شد.

لذا درست نیست که در برابر آنها، دکه‌ای باز شود. هر کسی را در رتبهٔ خودش باید قرار داد.

مثلاً وقتی به مدینه می‌روید، باید در کنار قبر حضرت صادق علیه السلام  
بایستید و حالت درونی خود نسبت به آن حضرت را چنین بگویید:  
آخذ بقولکم، عامل بأمرکم، مستجير بکم، زائر لكم، لائز عائد بقورکم،  
مستشفع الى الله عزوجل بکم و متقرب بکم الیه.

کلام شما را بیر می‌گیرم، به امر شما عمل می‌کنم، پناهنده به شما میم،  
زارهتان هستم، پناهنده به قبرهای مطهره‌تان هستم، به سوی خدای  
عزوجل به واسطهٔ شما شفاعت می‌گیرم، و به واسطهٔ شما به درگاه الهی  
تقرّب می‌جویم.

ولی وقتی زمان نماز فرا رسید، نه قبر مطهر پیامبر را قبله قرار دهید  
ونه قبور ائمه بقیع را، بلکه رو به سوی کعبه نماز بگزارید.

در همان سفر معنوی مگه و مدینه، از زیارت حضرت عبدالمطلب، حضرت ابوطالب، جناب عبدالله و آمنه و فاطمه بنت اسد نیز غفلت نکنید و به آن بزرگواران متولّ شوید، چرا که ائمه اطهار به این توسل امر فرموده‌اند.<sup>۱</sup> ولی نه به این معنی که این زیارت‌ها، شما را از واجبات حجّ یا زیارت پیامبر غافل کند. علاوه بر آنها، از زیارت فرزندان این امامان - حتی فرزندان کوچک آنها - غفلت نکنید، چرا که وقتی به فرزند انسان بزرگی احترام بگذارید، آن بزرگ

۱. فقیه / ۲، ۵۲۰، کافی / ۵۴۴.

شادمان می شود و به شما توجّه می کند. لذا هیچ اشکالی ندارد که به قصد زیارت حضرت موصومه علیه السلام به قم بروید، بلکه عملی پسندیده و مطلوب است. همچنین به قصد زیارت ابن بابویه - به عنوان یکی از عالمان بزرگ دین و مرّجان احادیث اهل بیت علیهم السلام - به سمت شهری بروید. ولی با توجه به این نکته که هر کدام از این بندگان خدا - از موصومان تا فرزندانشان تا عالمان و دیگران - چه جایگاهی دارند. مهم تر از همه این که باید با تمام وجود در هر حال به ویژه وقت نماز گفت:

قل انّ صلّاق و نسّكى و محبّاى و معاّق لِلّهِ ربّ العالمين، لا شريك له و  
بذلك أُمرت و أنا من المسلمين.<sup>۱</sup>

بگو نماز من، عبادت من، زندگانی من و مرگ من، همه برای خداست، خداوندگار جهانها، که او را شریکی نیست، به این کار امر شده ام، و من در شمار اهل تسليیم هستم.

این توجّه در هنگام زیارت موصومین علیهم السلام ضرورت بیشتری می یابد. لذا قبل از آغاز زیارت جامعه، صد بار تکبیر بگو، مبادا با خواندن آن همه فضائل ائمه علیهم السلام به غلوّ بیفتی. و نیز پس از خواندن زیارت نامه امام حسین علیه السلام که مقامات حضرت سید الشهداء علیه السلام را بیان کردی، دو رکعت نماز به درگاه خدای بی نیاز بگزار و پس از آن بگو:

اللّهُمَّ إِلَيْكَ صَلَّيْتُ وَ رَكَعْتُ وَ سَجَدْتُ لَكَ وَ حَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَأَنَّكَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا  
الصَّلُوةُ وَ الرَّكُوعُ وَ السُّجُودُ لَا يَكُونُ إِلَّا لَكَ، لَأَنَّكَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا

أنت.<sup>۱</sup>

خدا یا! تنها به سوی تو نماز می‌گزارم، رکوع می‌کنم و سجده می‌آوریم،  
تنها برای تو، که یگانه‌ای و بی شریک، زیرا نماز و رکوع و سجده، تنها  
برای تو می‌باشد، چرا که توبی اللہ، معبدی جز تو نیست.  
وقتی به تمام این نکات توجه کردی و دانستی که عبودیت الهی  
تنها به اطاعت اوامر الهی تحقق می‌یابد، آنگاه امر الهی را به جان  
می‌خری که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾.<sup>۲</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و به درگاه او وسیله  
بجویید.

در این زمینه، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:  
ان الله لو شاء عرّف نفسه حقّ يعرفوه و يأتونه من بابه، ولكن جعلنا  
ابوابه و صراطه و سبیله و بابه الذي يؤتى منه.  
اگر خدا می‌خواست، خود را به گونه‌ای می‌شناساند که او را بشناسند و  
(بدون واسطه) نزد او بروند. ولی ما را ابواب و راه خود قرار داد و  
دوازه‌ای که از طریق آن به سوی خدا بروند.<sup>۳</sup>  
بدیهی است که وسیله را تنها خود خداوند باید معین کند نه ما.  
مرور تمام مباحث یاد شده فوق در پرتو این آیه و تفسیر آن، ما را به  
نتایج خوبی می‌رساند.

۱. مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه.

۲. مائدہ / ۳۵.

۳. منهاج البراعة (شرح نهج البلاغه)، میرزا حبیب اللہ خویی، ۱ / ۳۳۰.



## پرسش پنجم - چرا بعضی دعاهای ما مستجاب نمی‌شود؟

پاسخ:

۱- در مرحله اول این مطلب باید برای ما روشن شود که: آیا ما از خدا طلبکاریم؟ آیا بر خدا واجب است که هر چه از او خواستیم، برایمان عملی کند؟ آیا خداوند به ما بدهکار است یا ما بر او حقی داریم که مجبور باشد همه گونه خواسته را - با این همه تنوع و تضاد، از این همه بنده اش - اجابت کند؟

این نکته را باید با تمام وجود بپذیریم که هر نعمتی را که خداوند به هر کس می‌دهد، بدون استحقاق و شایستگی اوست و خداوند، «مبتدئ» است یعنی نعمت دادن را آغاز می‌کند، بدون هیچ مقدمه‌ای. لذا در روایت دارد:

يا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها.<sup>۱</sup>

ای کسی که نعمتها را آغاز می‌کنی پیش از این که شایستگی آن در

---

۱. تهذیب ۳ / ۸۴، بحار الانوار ۵۱ / ۷۵، ۳۰۴ / ۸۳، جمال الاسبوع / ۲۷۵.

مردم باشد.

حال که چنین است، اگر در یک مرحله به هر دلیلی - که قطعاً مبتنی بر حکمت الهی است - یک درخواست ما پرآورده نشد، آیا جای سؤال دارد؟ اساساً چه کسی توان آن را دارد که کارهای خدا را مورد سؤال قرار دهد؟ تمام بندگان - حتی مقرّب‌ترین بنده که خاتم الانبیاء ﷺ باشد - خود را بنده‌ای ذلیل در پیشگاه خدای عزیز می‌دانند. پس کیست که در جایگاه سؤال یا حساب کشیدن از خدا باشد؟ در قرآن می‌فرماید:

﴿لا يُسئلَ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُون﴾<sup>۱</sup>

خداآوند، در مورد آنچه انجام می‌دهد، مورد سؤال قرار نمی‌گیرد، بلکه از آنها سؤال می‌شود.

در اینجا می‌توان پرسید که: خداوند، خودش و عده داده که دعاهای ما را مستجاب کند و فرموده است: «أَدْعُونَنَا إِنْجِبْ لَكُمْ».<sup>۲</sup> آیا مستجاب نکردن دعا، خلف و عده نیست؟

در پاسخ باید به بحث سببیت اشاره شود. خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، سبب‌های زیادی برای امور مختلف قرار داده، ولی تمام آنها را در همین سطح (سبب) می‌دانند، و مسبب الاسباب، یعنی کسی که به آن سبب‌ها، سببیت می‌بخشد، خود اوست نه دیگری. این مضمون در آیات ۶۷ تا ۷۲ سوره واقعه به صورتی شگفت

.۲. غافر / ۶۰

.۱. انبیاء / ۲۳

آمده است. در چهار مورد (خلقت انسان، ثمر رسیدن گیاه، شیرینی آب، و پدید آمدن آتش)، ابتدا انسان را به آن مورد توجه می دهد، سپس به او تذکر می دهد که عامل اصلی خلقت آن مخلوق، خداست نه انسان و کار انسان فقط در مرحله تهیّه سبب است، همان سببی که خداوند برای آن کار قرار داده است. سپس، از او می برسد که اگر ما، جلوی سببیت آن سبب را بگیریم، چه می کنید؟ این آیات، توضیحی است براین حقیقت که خداوند، «مسبب الاسباب» است.

این حقیقت، منحصر به دنیا نیست. در آخرت نیز همین گونه است. به عنوان مثال، شفاعت، وسیله‌ای است که خداوند، گره از کار کسی در مواقف قیامت پگشاید. ولی شفاعت شافعان تنها زمانی برای انسان مفید است که خداوند، آن را بپذیرد. یعنی مسبب آن سبب شود. لذا در قرآن می فرماید:

﴿وَ لَا يُشْفِعُونَ إِلَّا مَنْ أَرْضَى﴾<sup>۱</sup>

و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که او را بپسندند.

یکی از مصاديق بحث سببیت، مسئله دعا است. دعا، یک سبب و وسیله برای رسیدن به خواسته ها و نیازه است. خدایی که مسبب الاسباب است، به حکمت بالغه خود، گاهی این سبب را به مقصد نمی رساند، همچنان که گاهی خواسته فرد را بدون دعای او بسر می آورد. در دعای روزانه ماه رب می خوانیم:

يا من يعطى من سأله، يا من يعطى من لم يسأله و من لم يعرفه، تحثّا  
منه و رحمة.<sup>۱</sup>

۲- دعا، نوعی عبادت است که خداوند، خود ما را بدان فرا  
خوانده است. ولی باید دانست که خداوند در حریت مطلقه‌ای که در  
عین حکمت واسعه دارد، در قالب هیچ محدودیتی نمی‌گنجد، از  
جمله درخواست‌های بندگان. با این همه، وظيفة ما، پرداختن به  
شئون عبودیت است، از جمله دعاکردن مکرّر و پیوسته و همیشگی،  
که خداوند آن را دوست دارد و می‌پسندد. آفریدگار ما در قرآن فرموده  
است:

﴿وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾.<sup>۲</sup>

وبه پیامبرش - در اوج مقام علمیت که یک مخلوق می‌تواند واجد  
باشد - می‌فرماید:

﴿وَقُلْ رَبِّ زَدْنِي عِلْمًا﴾.<sup>۳</sup>

تنوع و تعدد دعاها و خواسته‌ها، در حالات مختلف، زمانها و  
مکان‌های گوناگون و موقعیت‌های متنوع، این پیام را به ما می‌رساند.  
امام سجاد علیه السلام فقط در دعای مکارم الاخلاق، نزدیک به دویست  
مورد از برتری‌های اخلاقی را از خداوند طلب می‌کند که خود، یک  
منشور کامل اخلاقی و تربیتی است. آیا به حسب ظواهر امور، این  
دویست خصلت در چه زمانی قابل دستیابی است؟

۱. بحار الانوار ۹۵ / ۳۹۰، اقبال الاعمال / ۶۴۴.

۲. نساء / ۳۲ . طه / ۱۱۴.

به ما امر شده که در تمام لحظات شب و روز ماه رمضان، توفیق حجّ را - به عنوان رزق الهی - از خدا بخواهیم و بگوییم:  
اللّهُمَّ ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامَ، فِي عَامٍ هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ.  
آیا این مطلب، برای کسی که - به حسب عوامل مادّی - امکان یک بار تشرّف را نمی‌یابد، چه وجهی دارد جز تکیه و اعتماد بر لطف و فضلِ بیکرانِ الهی؟  
اساساً در متون حدیثی به ما امر شده است:

كُنْ لَا تَرْجُوا أَرْجَى لَكَ مَا تَرْجُوا.

برای آنچه (به حسب ظاهر) بدان امید نداری، امیدوارتر باش تا آنچه (به حسب ظاهر) امید داری.

آنگاه ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان نمونه و مثال برای این امر، شواهدی یاد کرده‌اند، از جمله:

- حضرت موسی علیه السلام در بیابان طور، آتشی بر فراز کوه دید. رفت تا برای خانواده خود در آن شب سرد و تار، آتشی بیاورد، اما مأمور به نبوّت شد.

- جادوگران فرعون، به قصد دستیابی به جایگاه دنیوی و پاداش مادّی به میدان مصاف با حضرت موسی علیه السلام آمدند، ولی مؤمن و موحد بازگشتند.<sup>۲</sup>

۱. کافی ۵ / ۸۳، فقیه ۳ / ۱۶۵ و ۴ / ۳۹۹

۲. در روایت امام صادق علیه السلام آمده که در مورد امام مهدی علیه السلام نیز چنین خواهد بود، که خداوند، امر ظهور حضرتش را در یک شب اصلاح می‌کند. بحار الانوار ۱۳ / ۴۲.

۳- باید بپذیریم که بعضی از درخواست‌های ما، به صلاح ما نیست، مانند موارد ازدواج که به کفویّت در آن توجه نمی‌شود. در این حال، خدای حکیم به لطف و رحمت و حکمت خود، درخواست ناپیخته ما را نمی‌پذیرد و «مصلحت و منفعت» ما را بر «هوس و شهوت» ما ترجیح می‌دهد، همان‌گونه که یک پزشک مهربان و دلسوز، «سلامت» بیماران را بر «خواسته» آنها ترجیح می‌دهد.

در این زمینه، مروری بر دعای افتتاح، ما را به پاسخ نزدیک می‌سازد. این دعای ارزشمند، از ناحیه مقدّسهٔ حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به واسطهٔ دو مین نایب خاص حضرتش جناب محمد بن عثمان رسیده و حقایق زیادی در بر دارد که همان حقایق، خود، دلیلی بر امامت آن امام همام است.

دعای افتتاح، با حمد و سپاس خداوند آغاز می‌شود، برای این نعمت که به ما اجازه داده با او سخن بگوییم و از محضر مقدّسش درخواست کنیم. پس از توضیحاتی در این زمینه، به این نکته می‌رسد که می‌گوییم: خدایا! با وجود کارنامهٔ سیاه، به طمع افتاده‌ام که از تو چیزی بخواهم که شایسته آن نیستم. چرا؟ چون گناهم را بخشیدی، از خطایم چشم پوشیدی، بر کارهای زشت من پرده افکندي، و برای کیفر کردن به گناه بزرگ من شتاب نکردی.

این لطف حضرت کار را به آنجا کشانید که در کمال آرامش و امنیّت، تو را می‌خوانم، نه در حال ناامنی و ترس، با آن که وضع عمل من مطلوب نیست. بالاتر این که وقتی از تو چیزی می‌خواهم، برایت

ناز می‌کنم، به گونه‌ای که اگر برآوردنِ خواسته من به تأخیر افتاد، به جهل خودم (نه به حکم عقل)، بر تو عتاب می‌کنم؛ با آن که - چه بسا - این تأخیر، برایم بهتر باشد، براساس علمی که به فرجام کارها داری.  
و لعلُّ الذی ابْطأ عَنِّی هُو خَيْرٌ لِّعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأَمْوَرِ.

اما با این همه، مرا از درگاه خود نمی‌رانی و به بارگاه خود می‌خوانی. پس ندیده‌ام مولایی بزرگوار را که به این اندازه، بر بنده لئيم خود صبر پیشه کند.

خدایا! تو مرا می‌خوانی، اما من از توروی می‌گردانم. تو نسبت به من محبت می‌ورزی، ولی من با تو کینه می‌ورزم. تو نسبت به من دوستی می‌کنی، ولی من به توروی نمی‌آورم، به گونه‌ای که گویی بر تو سرکشی دارم. اما با وجود این همه، رحمت و احسان و لطف خود را بر من ادامه می‌دهی. حال که چنین است، بر بنده جا هل خود رحم آور و به فضل احسان خود بر او بخشنده و بزرگ منش.<sup>۱</sup>

۴- این عبارات دعای افتتاح، می‌رساند که نباید برای برآورده شدن تمام خواسته‌های خود، بر خدا اصرار کنیم. بهتر آن است که امر خود را به خدا واگذاریم و مصلحت بینی‌الهی را بر خواسته‌های حقیر خود برگزینیم.

خداوند متعال، از زبان مؤمن آل فرعون درسی بزرگ به مداده

۱. دعای افتتاح تهذیب ۳ / ۱۰۸، اقبال / ۵۸

است. وقتی آن بزرگ مرد موحد در برابر یک قوم مشترک، ندای توحید سر داد و به مشکلاتی رسید، به آنها گفت:

﴿أَفَوْضُ امْرِي إِلَى اللَّهِ أَنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾.<sup>۱</sup>

کار خود را به خدا سپردم، زیرا خداوند نسبت به امور بندگان، بینا است. خداوند متعال، نتیجه این سخن را - که مؤمن آل فرعون با کمال اعتقاد و ایمان درونی بر زبان آورده بود - بدین گونه بیان می دارد:

﴿فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بَالَّا فَرَعُونَ سُوءُ الْعَذَابِ﴾.<sup>۲</sup>

پس خداوند، بدی های مکره ای آنها را از مؤمن آل فرعون بازداشت، و کیفر ساخت، خاندان فرعون را در بر گرفت.

تفویض امور به خداوند، یکی از کمالات بندۀ مقرب و یکی از نشانه های تقرّب اوست.

برترین نمونه این روح والای عبودیت، وجود مقدس امام عصر حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه است که بیش از هزار و صد سال پیش، دست به دعای «اللَّهُمَّ اخْبِرْ لِي مَا وَعَدْتَنِي» برداشته<sup>۳</sup> و همچنان چشم انتظار تحقیق این درخواست است، بدون این که دست از تسليم در برابر امر الهی و تفویض کار خود به خداوند حکیم بردارد.

به همین جهت، حضرتش به واسطه جناب عثمان بن سعید - نخستین نایب خاص خود - دعایی به پیروان و دوستداران خود آموخته، که عالم ربانی جناب سید بن طاووس، سفارش می کند: «اگر

۱. غافر / ۴۵

۲. غافر / ۴۴

۳. فقیه / ۲، ۵۲۰، غیبت طوسی / ۳۶۲، کمال الدین / ۲ و ۴۴۰ و ۴۲۸

هیچ یک از اعمال و دعاها روز جمعه را - به هر دلیل - نخواندی، این دعا را رها مکن، که ما آن را به فضل خدای جل جلاله شناختیم که ما را به آن مخصوص داشت.»

در ضمن این دعا، سخن از آن است که می‌گوییم:

خدایا! تو زمانی را که صلاح امر ولیٰ تو در آن است که به او اذن اظهار امرش بدهی، می‌دانی بدون این که به دیگری تعلیم کنی. پس مرا نسبت به این امر، صبر بده تا آنجا که نه دوست بدارم شتاب و رزم در آنچه تأخیر می‌اندازی و نه دوست بدارم در مورد آنچه شتاب می‌ورزی، تأخیر روا بدارم؛ نه آنچه را پوشانده‌ای، رازگشایی از آن را دوست بدارم، و نه بخواهم در باره آنچه کتمان کرده‌ای جست و جو کنم؛ نه در باب تدبیرت با تو منازعه کنم و نه این که بگوییم: چرا و چگونه و چه شده که ولیٰ امر ظاهر نمی‌شود، با این که زمین از جور آکنده شده است؟

خدایا! چنان کن که تمام امور خود را به تو تفویض کنم.<sup>۱</sup>

۵- درسی روشن که از این حقایق می‌گیریم، آن است که در عین تلاش کامل و بی وقفه، دعا را به عنوان وظیفه همیشگی فراموش نکنیم، و همزمان، امور خود را به خدا و اسپاریم و تأخیر در استجابت دعا یا عدم استجابت آن را دلیل بر قطع رابطه خود با خدایمان نسازیم.

علّامه مجلسی در پاسخ به همین سؤال، یک باب از کتاب گرانقدر بحوار الانوار را اختصاص داده است (بحوار الانوار، ج ۹۰، باب ۲۲، ص ۳۵۴ - ۳۶۲).

علّامه مجلسی خلاصه‌ای از این باب را به زبان فارسی در کتاب مشکاة الانواره، ص ۱۷۲ - ۲۰۴ آورده است. محدّث قمی نیز در بیانی کوتاه و جامع در کتاب منتهی الامال (ختامهٔ فصل ششم از باب چهاردهم) به این مطلب پاسخ می‌دهد که چرا پس از توسّل به امام عصر علیہ السلام، بعضی از خواسته‌ها برآورده نمی‌شود.

با رجوع به این منابع، مطالب بیشتری در این زمینه می‌توان یافت که برای پرهیز از اطالهٔ کلام، خوانندگان را به آنها ارجاع می‌دهیم.

## پرسش ششم - رابطه ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۱]

پاسخ:

۱- یکی از عواملی که به این گونه پرسش‌ها دامن می‌زنند، خلط میان چند گروه از متون تاریخی است. برای رفع این مشکل، باید در چند مورد، نصوص تاریخی و روایی را دسته بندی و تفکیک کنیم و هر یک را در جای خود قرار دهیم.

### الف. تفکیک شئون احتجاجی از شئون تبیینی

توضیح مطلب این است که بزرگان شیعه امامیه، گاهی خود را در محکمه‌ای می‌دیدند که دیگران در صدد محاکمه آنها بودند. در نتیجه، به کلماتی استناد می‌کردند که بزرگان مخالفان درباره ائمه<sup>علیهم السلام</sup> بیان کرده بودند. بر این اساس، جملاتی شهرت یافت و سر زبان‌ها افتاد که افرادی گفتند، مانند این که خلیفه دوم گفت: «لو لا على هلك

عمر»، و ابوحنیفه دریاره دو سال تلمذ خود در محضر امام صادق علیه السلام گفت: «لو لا السنستان هلک نعمان».

این گونه نصوص فراوان است، تا آن جا که بخشی عظیم از کتب سیره و کتب امامت را تشکیل می‌دهد. این گروه مطالب را «مطلوب احتجاجی» می‌نامیم، زیرا عمدتاً در مقام احتجاج بر مخالفان، به کار می‌آید.

اما گروهی دیگر از مطالب، مربوط به حالاتی است که مسائل درون آنها، همان گونه که بوده، بیان می‌شود. نامه‌های خلیفه دوم به معاویه در این گروه است.<sup>۱</sup> در تبیین تاریخ بیشتر باید به این گروه از نصوص توجه شود. لذا این گروه مطالب را «مطلوب تبیینی» می‌نامیم.<sup>۲</sup>

۱. برای دیدن برخی از این نامه‌ها به منابع زیر رجوع شود:  
الف. نامه‌ای مختصر از عبدالله بن عمر به یزید و پاسخ یزید به او:

کتاب اهل سنت واقعی، دکتر تیجانی ۲ / ۱۸۳ - ۱۸۴.

(به نقل از بلاذری در انساب الاشراف).

ب. نامه مفصل عمر به معاویه:

بحارالانوار ۳۰ / ۳۰ - ۲۸۷، که مرحوم رحمانی همدانی در کتاب فاطمة الزهراء خود نیز نقل کرده است.

در همین زمینه، همچنین می‌توان اشاره کرد به نامه محمدبن ابی بکر که خطاب به معاویه نوشته و پاسخ معاویه به آن در: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ / ۱۹۰ - ۱۸۸، که تیجانی در کتاب خود (اهل سنت واقعی ۲ / ۱۷۷ - ۱۸۲) آورده است.

۲. در این مورد، بنگرید: مقدمه کتاب خلاصه عبقات الانوار (ترجمه فارسی) مجلد حدیث سفینه.

### ب. تفکیک امور تقیه‌ای از غیر تقیه

تقیه، امری عقلی است برای هر شخص و هر گروه که در اقلیت باشد و به تداوم راه خود بیندیشد. این امر عقلی در اسلام نیز هست و ریشه در قرآن و سنت نبوی دارد، و عمل عمّار که مورد تأیید رسول خدا علیه السلام قرار گرفت، شاهدی روشن بر آن است. ائمه اطهار علیهم السلام نیز از این اصل بهره گرفتند تا دین حق را به آیندگان برسانند.

در این میان، برخی احادیث بر مبنای تقیه بیان یا نوشه شد، مانند نامه‌های امیر المؤمنین علیه السلام به معاویه که در نهج البلاغه و منابع دیگر آمده، و مانند نامه امام کاظم علیه السلام به مادر هادی خلیفه عباسی که پس از فوت او نوشته‌اند و او را «امیر المؤمنین» نامیده‌اند!<sup>۱</sup>

شرکت ائمه علیهم السلام در مراسم رسمی خلفاً مانند نماز جماعت، نماز عید فطر و قربان، مراسم عید نوروز بعضی خلفای عباسی و مانند آنها، همین گونه است.

در برابر اینها، مواردی می‌بینیم که امام معصوم علیه السلام، در مجلسی با یک یا چند تن از یاران وفادار خود خلوت کرده و حقایق ناب را به آنها بیان می‌کند. این موارد در کتب حدیثی ما فراوان است، که در کتابهای اهل سنت غالباً اثری از آنها نیست. این تصور غلط که ما، تمام حقایق را در منابع آنها جست و جو می‌کنیم، ناشی از سوء تفاهem در همین مورد است. و این روش غلط، گاهی به آنجا می‌رسد که برخی از

---

۱. بحار الانوار ۴۸ / ۱۳۴، و کلام علامه مجلسی ذیل آن.

مدعیان علم، روایاتی مانند خطبهٔ مفصل غدیریه و زیارت عاشورا و خطبهٔ فدکیهٔ حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> را، به دلیل ندیدن آن در منابع دیگران، نمی‌پذیرند. یک نمونهٔ بارز در این مورد، دوگروه احادیث در مورد ولایت است: یک‌گروه، روایاتی که ولایت را در ضمن فروع دین و در ردیف نماز و روزه و حجّ و زکات بیان می‌دارد. و گروه دیگر، روایاتی که ولایت را اصلی اصول دین می‌داند. علامه محمد تقی مجلسی اول، گروه اول را تقییه‌ای می‌داند و مربوط به مجالسی که به تعبیر ایشان: «حالی از اغیار نبوده است». ایشان این معنی را از ضروریات مذهب می‌داند که احادیث مربوط به آن، فوق تواتر است.<sup>۱</sup>

فقهای ما، در مورد روایات تقییه‌ای می‌فرمایند: «لا نعمل به»<sup>۲</sup> یعنی: به آنها ایمان داریم، چون از ناحیهٔ امام معصوم صادر شده، ولی به آنها عمل نمی‌کنیم و آنها را مبنا قرار نمی‌دهیم، چون در مقام تقییه است. مثلاً امام کاظم<sup>علیه السلام</sup> به علی بن یقطین امر می‌فرماید که در هنگام وضو، دست خود را از پایین به سمت بالا بشوید. چنین روایتی را جعلی یا ضعیف نمی‌دانیم، ولی به این حکم، هرگز عمل نمی‌کنیم. یکی از شاخص‌های مهم فقاوت، تفکیک میان این دو گروه از احادیث است که انصافاً فقهای عظام در طول تاریخ شیعه، در این جهت، زحمات زیادی کشیده‌اند.

۱. لوامع صاحبقرانی (شرح من لا يحضره الفقيه) ۳ / ۶۶ و ۷۰.

۲. به عنوان نمونه: استبصرار ۱ / ۲۱۵، تهذیب ۴ / ۳۱۶.

### ج. تفکیک محبتان از شیعیان راستین

برخی از افرادی که پیرامون ائمه علیهم السلام بودند، فقط محب آن بزرگواران بودند که شیفتۀ اخلاق و علم و برخوردهای ائمه بودند، نه این که آنان را «امام بحق و حجّت خدا» بدانند که اطاعت‌ش واجب و تسلیم در برابر او در تمام سخنان و حرکات و سکناتش فریضه باشد. به عبارت دیگر، در پایین‌ترین درجه محبت، که برای فرد، احساس تکلیف و وظیفه در برابر محبوب نمی‌آورد، چون معرفت شایسته و باشته نسبت به محبوب ندارد. لذا آنان در زمان آزمون‌های دشوار، تن به قبول سختی‌ها نمی‌دادند.<sup>۱</sup>

در این میان، بسیار اندک بودند افرادی مانند عبدالله بن ابی عفور که به خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشت: «اگر اناری را از وسط نصف کنید و بگویید که این نیمة آن حلال است و آن نیمه، حرام، می‌پذیرم».<sup>۲</sup>

اینان، شیعیان راستین بودند که این آیه شریفه را با تمام وجود باور داشتند و به آن عمل می‌کردند که خداوند متعال خطاب به پیامبر رحمت علیه السلام فرمود:

۱. به این جهت، محدث بزرگ سید هاشم بحرانی می‌گوید: من أحبّ علياً أى: اعتقاد ولايته (الانصاف في النّص على الائمة الأشراف، ص ۳۷۷ چاپ علمیه قم) فقهیه بزرگ شیخ یوسف بحرانی نیز می‌گوید: «از اخبار بروی آید که محبت اهل بیت یعنی عقیده به امامت ایشان و قرار دادن آنها در رتبه‌ای که خداوند قرار داده است. و مقدم داشتن دیگران بر اهل بیت، کینه و عداوت نسبت به آنان است. (الشهاب الثاقب فی معنی الناصب / ۲۴۹، رقم ۴۶۲).

﴿بَلِّي وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوكُ فِي مَا شَجَرَ بِيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حِرجًا مَا قَضَيْتُ وَ يَسِّلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.<sup>۱</sup>

چنین نیست که می‌گویند! به خداوندگارت سوگند، اینان ایمان نمی‌آورند مگر آن که در مسائل مورد اختلاف، تو را - ای پیامبر - حکم قرار دهند؛ سپس در اندرون خود نسبت به قضاوت حضرت، احساس ناخشنودی نکنند، و در برابر تسلیم شوند، به نهایت تسلیم.

این گروه، تسلیم محض در برابر امامان معصوم را - به عنوان جانشینان پیامبر و وارث تمام شئون دنیوی و آخرتی حضرتش بجز نبوت - ویژگی اصلی ایمان خود می‌داند.

نمونهٔ دیگر این گروه محدود، جناب ابان بن تغلب است که در کلامی ارزنده می‌فرمود: «شیعه، کسی است که پس از پیامبر (در اختلافات) به امیر المؤمنین علیه السلام رجوع کند. و پس از امیر المؤمنین (به امامان بعدی، تا این که امروز) به امام صادق علیه السلام مراجعه کند.»<sup>۲</sup>

به این نکته باید دقّت شود که ابان بن تغلب در زمان امام صادق علیه السلام درگذشت. لذا شاخص فرد شیعه را در تمام موارد، تسلیم در برابر امام زمان خود و تبعیت کامل از او می‌داند.

برخی از این بزرگ مردان در زمانی تسلیم کامل خود در برابر امام زمانشان را به مردم اعلام می‌داشتند که امام علیه السلام در سنّ پایین بود و اینان سنّ زیادی داشتند. به عنوان نمونه: جناب جابر بن عبد الله انصاری در سنّ پیری به حضور امام باقر علیه السلام می‌رسد که آن زمان در

۱. نساء / ۶۵. ۲. رجال نجاشی / ۱۲.

سنین کودکی بوده است و با این همه، آن صحابی سالخورده، در حضور مردم در مسجد النبی، از آن کودک، درس دین فرا می‌گیرد.<sup>۱</sup> همین گونه است جناب عبد العظیم الحسنی که پیرمردی مورد احترام در میان سادات حسنی بوده، و در برابر جوانی از سادات حسینی به نام امام هادی علیه السلام فرو می‌آورد و دین خود را بر آن جوان عرضه می‌دارد.<sup>۲</sup> نیز بزرگ مردی به نام علی بن جعفر می‌بینیم که در سنّ کهولت، نسبت به امام جواد علیه السلام در جمع مردم عرض ادب می‌کند، با این که عمومی پدر آن حضرت است. آنگاه در برابر اعتراضات آنها پاسخ می‌دهد که خداوند، این جوان را به امامت برگزید و مرا به این عنوان انتخاب نکرد.<sup>۳</sup>

عظمت اینان در همین عرض ادب و تسلیم نسبت به امام زمانشان بود. ولی این گروه در میان یاران امامان معصوم، بسیار انگشت شمار بودند. و اکثریت یاران ائمه را گروه اول تشکیل می‌دادند. کافی است که در ماجراهی جنگ صفیین برخورد اکثریت یاران امیر المؤمنین علیه السلام با برخورد مالک اشتر مقایسه شود. امام علی علیه السلام چند تن مانند مالک داشت تا بتواند حکم الهی را در مورد دشمنان دین به خوبی اجرا کند؟ مگر امام حسن مجتبی علیه السلام نفرمود که: «فقط اگر تعدادی محدود یاران وفادار می‌داشتم، به صلح با معاویه رضایت نمی‌دادم»؟<sup>۴</sup>

۱. بحار الانوار ۴۶ / ۲۹۵، ۲۸۶.

۲. امالی صدق / ۳۳۸، مجلس ۵۴، توحید / ۸۱، بحار الانوار ۳ / ۲۶۸.

۳. بحار الانوار ۵۰ / ۳۶، ۱۴۷، ۴۳، ۲۲ / ۴۴.

این تفکیک‌ها، در آثار مکتوب و در بیان گویندگان به خوبی و دقت انجام نشده و لذا مشکلاتی در فهم تاریخ و سیره ائمه علیهم السلام پدید آمده است. مثلاً در سال‌های اخیر، این بحث مطرح شده که عامل قتل امام حسین علیه السلام، شیعیان کوفه بودند، چرا که حضرتش را دعوت کردند، ولی به پیمان خود وفادار نماندند. پاسخ به این سخن، با توضیحات یاد شده کاملاً روشن است، زیرا بیشتر مردم کوفه، حدّاً کثر دوستداران امامان علیهم السلام بودند، نه تسليیم در برابر آن بزرگواران.

این سه تفکیک، برای آن بیان شد تا روشن شود که وقتی تعداد یارانِ قدر شناس امامان علیهم السلام، محدود باشد، نمی‌توان انتظار داشت که ائمه اطهار علیهم السلام، عمق نظر خود در باب ظالمان روزگار خود را بیان کنند یا در صحنه عمل، تحقق بخشنند و در نتیجه، مطلبی که این اندازه بدیهی است، مورد سؤال قرار گیرد یا نسبت به آن، سوء تفاهم پدید آید.

۲- با نظری دقیق به تاریخ، جواب سؤال را به روشنی می‌یابیم.  
نور، با ظلمت سازگاری ندارد و حق در کنار باطل نمی‌نشیند. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿لَا تجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر يوادون من حادَ الله و

رسوله، ولو كانوا آباءَهُمْ أو أبناءَهُمْ أو إخوانَهُمْ أو عشيرَهُمْ﴾<sup>۱</sup>

گروهی را نمی‌یابی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشند، اما کسانی

را که با خدا و رسول ضدیت دارند، دوست داشته باشند، گرچه پدران  
شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا قبیله شان باشند.  
آیا ما، امامان معصوم علیهم السلام را عامل به این آیه می‌دانیم یا نه؟  
می‌دانیم که آن بزرگواران، وارث بحق و آینه تمام نمای رسول خدا علیهم السلام  
هستند که امام سیّد جّاد علیهم السلام در وصف و مدح جدّ گرامی خود در دعای  
دوم صحیفه می‌فرماید:  
**والی فیک الأبعدين و عادی فیک الأقربین.**

پیامبر، در راه تو - ای خدا - با افرادی که دور بودند، پیمان دوستی بست.  
و در راه تو، با نزدیکان خود به دشمنی برخاست.  
ملاک دوستی و دشمنی و دوری و نزدیکی در نظر معصومان علیهم السلام،  
محض اطاعت و تقرّب است، و با معیارهای ما تفاوت اساسی دارد.  
از سوی دیگر، آنان از طرف خداوند متعال، واجد مقام ریاست  
دینی و دنیا یی بر مردم بودند، گرچه مردم و حتی دوستداران ائمه، در  
مقام عمل، اینان را در هیچ یک از این ریاست‌ها اقامه نکردند و بدین  
گونه به آنان روی نیاورند. به عنوان نمونه، در احادیث متعددی،  
رسول خدا علیهم السلام، حضرت علی علیهم السلام را به عنوان «امیر المؤمنین» به مردم  
شناساند و از مردم خواست که در حضور پیامبر، با همین لقب، به  
حضرت علی مرتضی علیهم السلام عرض سلام و ادب کنند.  
جالب است که بدانیم در میان عالیمان، دو گونه با این احادیث  
برخورد شده است: برخورد فقهاء و برخورد عرفاء.  
فقهاء و محدثان، براساس این احادیث نتیجه گرفتند که باید مردم،

امیرالمؤمنین علیه السلام را در بالاترین درجات دینی و دنیوی جای می‌دادند. مثلاً جناب سید ابن طاووس که در مورد همین احادیث، دو کتاب «الیقین» و «التحصین» را نوشته، در پایان این دو کتاب تأکید می‌کند که این احادیث نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام باید در تمام شئون دینی و دنیایی بر مردم حاکم باشد. و اگر جز این باشد - که هست - مردم به وظیفه خود عمل نکرده‌اند.

در گروه مقابل، یکی از صوفیان مشهور به نام علاء الدوله سمنانی را می‌بینیم، که - با وجود اظهار محبت نسبت به اهل بیت علیه السلام در بعضی از رسائل خود - میان ریاست دنیایی با زعامت دینی فرق می‌نهد و اظهار می‌کند که شأن امیرالمؤمنین علیه السلام، برتر از آن بوده که رئیس دنیای مردم باشد، و آن حضرت، چنین کارهای بی‌ارزشی را به دیگران سپرده است!

این نگرش غلط، همان است که علامه میر حامد حسین هندی در کتاب ارزشمند عبقات الانوار به آن پاسخ داده است. علامه میرزا ابوالفضل تهرانی نیز در کتاب گرانقدر شفاء الصدور - که بهترین شرح زیارت عاشورا است - ذیل عبارت «سیدالوصیین» به آن اشاره می‌کند و به عنوان یکی از زیرکانه‌ترین تلبیس‌های ابلیس به آن پاسخ می‌دهد. جالب است که بدانیم همین سخن صوفیانه غلط، پس از این همه پاسخ‌های منطقی، بار دیگر تحت عنوان «ولايت باطنی و ولايت سياسی»، از حلقوم یکی از مدعیان روشنفکری در زمان ما بر می‌آيد و آن شخصیت مشهور، به عنوان یک کشف جدید تاریخی، حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام را واجد دو مقام می‌داند: یکی ولایت باطنی که در آن مقام، حجّت خدا و امام معصوم است؛ دیگری ولایت سیاسی که در آن مقام، برگزیده مردم است و عصمت ندارد! و در ردیف دیگر حاکمان جای می‌گیرد!

این نگرش صوفیانه، ریشه در این بینش دارد که هرچه اتفاق افتاده، عین حق و صواب بوده است. در حالی که آنچه روی داده، نتیجه عدم توجه مردم به اوامر الهی و پیامد شکستن پیمان الهی غدیر بوده است.

نتیجه این گونه پیمان شکستن‌ها، همان است که در زیارت جامعه ائمه المؤمنین به تفصیل بیان می‌شود، که پرداختن به آن خود فرصتی مستقل می‌خواهد. به خوانندگان گرامی توصیه می‌شود که متن این زیارت را - که محدث قمی در اواخر مفاتیح الجنان آورده - با دقّت تمام در مسامین آن، بارها و بارها بخوانند تا بدانند امامان معصوم علیهم السلام در چه زمان دشواری زندگی می‌کردند و چگونه فضای نامساعد پیرامون آنها، مجال بیان حقایق و اجرای احکام الهی را از آنها می‌گرفت.

۳- یکی از آیات قرآن، وضع امامان معصوم در برابر دیگران را نشان می‌دهد. در قرآن می‌فرماید:

﴿ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله، فقد آتينا آل إبراهيم﴾

### الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكاً عظيماً<sup>۱</sup>

آیا نسبت به مردمی که خداوند، از فضل خود به آنها بخشدیده، به این دلیل حسادت می‌ورزند؟ به راستی ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنها مُلک عظیم بخشدیدم.

ائمه اطهار علیهم السلام ذیل این آیه فرموده‌اند که مردمی که مورد حسد واقع شده‌اند، ماییم.<sup>۲</sup>

این حقیقت تلخ در بسیاری از جوامع هست که فردی که کمالی دارد، به دلیل همان کمال، مورد حسد حاسدان قرار گیرد. هرچه این کمال، بیشتر و گسترده‌تر باشد، این حسد نیز بیشتر و دامنه اقدامات علیه صاحب کمال، گسترده‌تر می‌شود. قرآن به عنوان یک نمونه، از حسد برادران حضرت یوسف علیه السلام نسبت به او یاد می‌کند که در پی آن، حضرتش سالها زندانی و غربت کشید. شاعر گوید:

دشمن طاوس آمد پر او      ای بسا شه را بکشته فر او  
شگفتا! که چگونه رفتار بنی اسرائیل نسبت به پیامبران خود و  
فرزندانشان، در امت اسلام تکرار شد که نسبت به خاندان پیامبر، هر  
چه توانستند به ایدا و ستم رفتار کردند، چنان که امام سجاد علیه السلام  
فرمود:

يذبحون ابناءنا و يستحيون نسائنا، وأصبح خير البرية بعد محمد يُعلن  
على المنابر، وأصبح عدونا يعطي المال و الشرف، وأصبح من يحبنا

۱. نساء / ۵۴

۲. بحار الانوار / ۲۳ - ۲۸۴ / ۳۰۴ - باب ۱۷

### محوراً منقوصاً حقه.<sup>۱</sup>

اینان پسران ما را می‌کشند و زنان ما را زنده نگاه می‌دارند؛ بهترین مخلوق پس از پیامبر (حضرت علی علیه السلام) را بر فراز منبرها لعن می‌کنند، در حالی که به دشمن ماء، مال و مقام داده می‌شود، و دوستداران ما تحصیر می‌شوند و حق آنها را کم می‌کنند.

حاکمان غاصب، در یک سیاست تبلیغی گستردہ و همه جانبی،  
فضائل اهل بیت علیهم السلام را پوشیدند و در برابر، در جهت جعل فضائل  
برای دیگران کوشیدند. نتیجه کوتاه مدت این تلاش‌های شیطانی، آن  
شد که تنها پس از چند دهه، خاندان پیامبر در سرزمین وحی، غریب  
و تنها ماندند، تا آنجا که امام سجاد علیه السلام در بیانی در دمدازه فرمود:  
**ما بکّة و لا بالمدية عشرون رجالاً حبنا.**<sup>۲</sup>

در تمام مکّه و مدینه، بیست نفر نیست که ما (اهل بیت) را دوست بدارد.  
کار امّت با امامان بحقّ، به آنجا رسید که امام سجاد علیه السلام پس از  
فاجعهٔ کربلا فرمود:

**و اللّه لو أَنَّ النَّبِيَّ تَقْدَمَ إِلَيْهِمْ فِي قَاتِلَنَا كَمَا تَقْدَمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَائِةِ بَنَا، لَا  
ازدادوا عَلَى مَا فَعَلُوا.**<sup>۳</sup>

به خدا سوگند، اگر پیامبر، جنگ با ما (اهل بیت) را به مردم پیشنهاد می‌کرد، چنان که نیکی به ما را به آنها پیشنهاد کرد، بیش از آنچه انجام دادند، کاری دیگر نمی‌کردند.

۱. تفسیر قمی ۲ / ۱۳۴، بحار الانوار ۴۵ / ۸۴.

۲. الغارات ۲ / ۳۹۳، بحار الانوار ۳۴ / ۲۹۷ و ۴۶ / ۱۴۳.

۳. بحار الانوار ۴۵ / ۱۴۷.

بیهوده نبود که آن حضرت، در ضمن قطعهٔ شعری کوتاه می‌فرمود:

یفرح هذا الوری بعیدهم و نحن اعیادنا مآتمنا.<sup>۱</sup>

این مردم در عید خود شادمانند، در حالی که برای ما (اهل بیت)، عیادها همه ماتم است.

علّت این مطلب را حضرتش در دعای ۴۸ صحیفه سجادیه - که پس از نماز عید قربان می‌خواند - چنین بیان می‌دارد:

اللهم انّ هذا المقام لخلفائك و اصحابيائك و مواضع امنائك في الدرجة  
الرفيعة الّتي اختصتهم بها، قد ابتزّوها... حقّ عاد صفوتك و خلفاؤك  
مغلوبين مقهورين ميتّين، يرون حكمك مبدلاً و كتابك منبذاً، و  
فرائضك محّفة عن جهات إشعاعك، و سنن نبيّك متروكة.

خدایا! این جایگاه به خلفا و برگزیدگانست و امینان تو، اختصاص دارد در درجه‌ای والا که آنها را بدان اختصاص دادی. امّا اینان آن را گرفتند... تا آنجا که برگزیدگانست و جانشینان (راستین) تو، مغلوب و مقهور شدند و حق آنها را باز ستانندند. می‌بینند که حکم تو، تبدیل یافته، کتابت را پشت سر نهاده‌اند، فرائض تو از جهات تشریع آنها تحریف شده، و سنت‌های پیامبرت متروکه گردیده است.

در این بیان روشی می‌بینیم که مشکل امام علیؑ با خلفا، نه یک مشکل شخصی است و نه منحصر به غصب قدرت و حکومت، بلکه سخن از تحریف و تبدیل احکام و پشت سر نهادن قرآن است. بدین جهت، زیان به لعن آنها می‌گشاید و از خدای حکیم می‌خواهد که آنها

.۱. مناقب ۴ / ۱۵۶، بحار الانوار ۴۶ / ۹۲.

را از رحمت خود دور بدارد:

اللهم عن اعدائهم من الاولين والآخرين، و من رضي بفعاليهم و  
اشياعهم وأتباعهم.

خدایا! دشمنان آنان (اهل بیت) را - از پیشینیان و پسینیان - و نیز هر  
کسی را که به کارهای آنها رضایت دهد، و پیروان آنها را العن کن (از  
رحمت خود دور بدار).

سپس، از خدای متعال می خواهد که زمان قدرت و تمکین اهل  
بیت را برساند:

و عجل الفرج والروح والنصرة والتکین والتأیید لهم.<sup>۱</sup>  
و درگشايش و رحمت و ياري و سلطه و تأييد برای آنها تعجیل فرما.  
همین حقیقت را امام باقر<sup>ع</sup> در بیانی در دمدازه، به این تعبیر بیان  
می دارد. حضرتش خطاب به عبد الله بن دینار می فرماید:  
ما من عید للملمین أضحى و لا فطر، الا و هو يتجدد لآل محمد فيه  
حزن.

هیچ عیدی برای مسلمانان نیست، نه عید قربان و نه فطر، مگر این که در  
آن، اندوه آل محمد تازه می شود.

راوی علّت این سخن را از امام<sup>ع</sup> می پرسد. و در پاسخ می شنود:

۱. شگفتان، که برخی از گویندگان در روزگار ما، صحیفه سجادیه را نماد «تشیع  
اعتدالی» و متونی مانند زیارت عاشورا را نماد «تشیع غالیانه» می دانند. و یکی از شواهد  
این مدعای را، وجود عبارات لعن در زیارت عاشورا می دانند که - به نظر آنها - صحیفه  
سجادیه، خالی از چنین تعبیراتی است! سخن گفتن یک سویه و تعصّب‌آمیز و بدون  
تحقیق جامع - گرچه در کسوتِ نو اندیشه‌ی دینی باشد - به چنین نتایج غلطی می انجامد.

لأنهم يرون حقّهم في يد غيرهم.<sup>۱</sup>

زیرا حق خود را در دست دیگران می بینند.

در چنین حالتی، چگونه می توان از دوستی و حُسن رابطه میان ائمه و حاکمان زمانشان سخن گفت؟!  
ادامه این پاسخ را در بخش بعد، پی می گیریم.

---

۱. کافی ۴ / ۱۶۹، فقیه ۱ / ۵۱۱ و ۲ / ۱۷۴، تهدیب ۳ / ۲۸۹، اقبال / ۲۷۹،  
بحارالانوار ۸۸ / ۱۳۵. عالم ربانی جناب سید ابن طاووس در کتاب اقبال الاعمال و نیز  
آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی در کتاب المراقيات، مبنی بر همین حدیث و احادیث  
مشابه آن، تذکرایی در مورد نماز عید فطر و اضحی داده اند که خواندنی و عبرت آموز  
است.

## پرسش ششم - رابطه ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۲]

ادامه پاسخ:

۴- ماجراي رابطه ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> با ديگران به موارد ياد شده، خلاصه نمی شود. يکی از اصول مسلم در مورد شأن امامت، آن است که امام همچون پیامبر، مثل و مانندی در میان مردم ندارد. بهتر است این مطلب را از پیامبر آغاز کنيم. در قرآن می فرماید:  
**«قل أَفَا انا بشرٌ مثلكم يوحىٰ إِلَيْكُمْ»<sup>۱</sup>**

پیامبر در کدام ویژگی، «مثل» ما بشر عادی است؟ آیا آیه به اين معنی است که پیامبر مانند ما، اسیر خشم و غضب و محبت افراطی و تعصب بيهوده است؟ اين تفسير غلط - که در برخى از منابع اهل تسنن آمده - مانند آن است که بگويم منظور از جمله «حسن مثل شير

است»، آن است که حسن، چهار دست و پا راه می‌رود و همواره می‌غرد و می‌دارد و مردم از او می‌گریزند! در حالی که هر انسان عاقلی می‌فهمد که مراد از این تشبیه، فقط شجاعت حسن است، نه آن معانی دیگر.

پیامبر در کدام ویژگی، مثل ما بشر عادی است؟ بهتر است این سؤال را از فرزندانش پرسیم که: «اهل البيت ادری با فی الیت» (خانگی داند که اندر خانه چیست)، به ویژه که این فرزندان، وارشان بحق کمالات آن پیامبر رحمت اند. آن بزرگ مردان معصوم، این شباهت را فقط در این خصلت دانسته‌اند که پیامبر، مانند ما، مخلوق است؛<sup>۱</sup> یعنی این که هرچه در کمالات پیش برود و درجه او بالاتر رود، هرگز خالق نمی‌شود. ولی در همان حالت مخلوقیت، به بالاترین رتبه‌ای که یک مخلوق می‌توان برسد، رسیده است. و البته، این لطف خداوند منّان بر اوست که خطاب به حضرتش فرمود:

﴿وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾.<sup>۲</sup>

اهل بیت آن حضرت نیز وارث همان کمالات پیامبرند، بجز شأن نبیوت. بدین روی امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لا يقاس بآل محمد من هذه الامة احد، و لا يسوى بهم من جرت نعمته عليه ابداً.<sup>۳</sup>

این نکته بسیار اهمیت دارد که وصف خورشید را از زبان خورشید

۱. بحار الانوار ۹ / ۲۷۲ / ۳۷۷ . ۲. نساء / ۱۱۳ .

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲

بشنویم، نه ذرّه‌های ظلمت زده. لذا باید این گونه تعبیرات را غنیمت شماریم و بدان گوش جان سپاریم. بر این اساس، اهل بیت را با صحابهٔ پاک و آسمانی همچون سلمان و ابوذر نمی‌توان مقایسه کرد، چه رسید به دیگران با چنان کارنامه‌هایی.

گفتیم که اینان، فضائل و مناقب موهبتی الهی را از پیامبر به ارث برده‌اند. و پیامبر، نعمتی والاست که خداوند، در میان نعمت‌های خود که همه ارزش دارند، تنها به این نعمت، بر بشر متنّ نهاده و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَذْبَعَ ثِيَمَ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>

هیچ کس از این امّت با آل محمد قیاس نمی‌شود. و هیچ یک از امّت که نعمت خداوند پیوسته بر آنها جریان دارد، با آنها مساوی نیست. و تفسیر آیهٔ شریفه «الْمَجِدُ يَتِيمٌ فَآوَى»<sup>۲</sup> به بیان حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> چنین است که: خداوند حکیم، نه تنها افراد عادّی امّت، بلکه بزرگان امّت همچون سلمان و ابوذر و مقداد را زیر چتر پیامبر و خاندانش<sup>علیهم السلام</sup> در آورده است.<sup>۳</sup> بدین سبب، این گفت و گو که میان راوی با امام صادق<sup>علیه السلام</sup> انجام شده، خواندنی و درس‌آموز است:

- راوی: آیا پیامبر فرمود: «آسمان سایه نیفکنده و زمین زیر پای کسی پهنه نشده که راستگوتر از ابوذر باشد؟

- امام صادق<sup>علیه السلام</sup>: آری.

---

۱. آل عمران / ۱۶۴

۲. صحنی / ۶

۳. بحار الانوار / ۱۱ / ۸۱

- راوی: پس رسول الله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در این حدیث کجایند؟
- امام صادق علیه السلام: چند ماه در سال هست؟
- راوی: دوازده ماه.
- امام صادق علیه السلام: چند ماه حرام در آنها هست؟
- راوی: چهار ماه.
- امام علیه السلام: آیا ماه رمضان در شمار آنهاست؟
- راوی: نه.
- امام علیه السلام: ماه رمضان، یک شب دارد که کار خیر در آن، برتر از هزار ماه است. ما خاندانی هستیم که کسی با ما قیاس نمی‌شود.<sup>۱</sup>
- چنین است که اسوه‌های زهد و تقوا همچون سلمان و ابوذر، نمی‌توانند دم از هماوردی با اهل بیت بزنند و حتی خود را با آنها قابل قیاس بدانند. حال آیا افراد سفله دون مایه را می‌رسد که سخن از چنین دوستی گویند؟ چه رسید به مقایسه یا هماوردی؟! که اساساً محال است.

بسیاری از داوری‌های مورخان را باید بر این مبنای سنجید و بررسی و ارزیابی کرد. چنان که شاعر گوید:

نه عَجَبْ گَرْ فَرُو رُودْ نَفَّشْ      عندلیبی، غراب، هم قفس اش

این مضمون در احادیث فراوان آمده که به دلیل اختصار، مجال

---

۱. اختصاص / ۱۲ و ۱۳.

بيان آنها نیست. به این مورد اکتفا کنیم که رسول خدا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> در مورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

علیّ مّن و أنا منه. فمن قاسه بغيري فقد جفاني.<sup>۱</sup>

علی از من است و من از او. پس هرکس او را با دیگری غیر از من قیاس کند، به من جفا کرده است.

بر این اساس است که امام هادی صلوات الله عليه در زیارت معتبر غدیریه خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:  
لعن الله من سواك بم نواك.<sup>۲</sup>

خدا لعنت کناد کسانی را که افرادی را که با تو درافتادند، با حضرت مساوی می دانند.

اکنون این شاخص وحیانی را که پیش روی ماست، مقایسه کنید با سخنانی که برخی گویندگان و نویسندها مطرح کرده‌اند و می‌کنند. در جایی که هرچه ادب و حق گزاری - حتی از بزرگانی مانند سلمان - در برابر آن اوج، به بی وزنی می‌افتد، درباره رفتارهایی مانند حق بردن و خانه نشین کردن و محاصره و مانند آن - که در خطبه شقشقیه، گوشه‌ای از آن آمده - چه می‌توان گفت؟!

۵- از دیر زمان چنین بوده که اکثر مردم به دنیا اندیشیده‌اند نه دین و معنویت. قرآن، این ویژگی غالب انسانها را بدین سان باز می‌گوید:

۱. فرائد السمعطین / ۸۷

۲. مفاتیح الجنان، زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر؛ بحار الانوار / ۹۷ .۳۶۳

﴿بِلَ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقٌ﴾.<sup>۱</sup>

بلکه زندگانی دنیا را (بر آخرت) ترجیح می‌دهید، در حالی که آخرت، بهتر و ماندگارتر است.

شما زندگی دنیا (= زندگی پست و بی ارزش) را انتخاب می‌کنید، در حالی که آخرت، بهتر و ماندگارتر است.

خداآوند، پیامبر خود را فرستاده تا ظرف وجودی انسانها را تطهیر کند و قلب او را به نور تذکر، حیات بخشید. بدین روی، از مردم می‌خواهد تا خود به اختیار، به این کار اقدام کنند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعْبِدُوا اللَّهَ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لَمَا يَحِيِّكُمْ﴾.<sup>۲</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ندای خدا و رسول را پاسخ مثبت گویید، زمانی که شما را فرا می‌خوانند بدانچه شما را حیات می‌بخشد.

دریغا! که بشر، به این ندای آسمانی پاسخ مثبت نمی‌دهد. در نتیجه، آن ظرف، تطهیر ناشده باقی می‌ماند. و آنگاه، حتی زمانی که پاک‌ترین آب‌ها در آن ریخته شود، به آبی آلوده بدل می‌شود که می‌تواند دیگران را فریب دهد، ولذا برای رفع عطش خود بدان روی می‌آورند، بدون این که به نتیجه‌ای برسند.

نعمت وجودگرامی پیامبر ﷺ بدین سان در میان مردم آن روزگار، مورد ناسپاسی قرار گرفت. آن گوهر بیش بها را قدر ندانستند، تا آن جا که خداوند، یک بار در مددتی کوتاه، آن مردم مدعی را با یک آزمون بسیار آسان آزمود. آزمون، این بود که حکم الهی صادر شد که هر کس

می خواهد به دیدار پیامبر برود، باید یک درهم (که مبلغی ناچیز بود) به فقیری صدقه دهد تا پیامبر، او را به حضور پذیرد:  
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوهَا بَيْنَ يَدِي نَجْوَاكُمْ  
صَدَقَةً﴾.<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه می خواهید با پیامبر نجوا کنید، پیش از نجوای خود صدقه بدھی.

به محض آن که این امر از آسمان در رسید، همه مردان زمینی از صحنه گریختند. و تنها کسی که روزی چند بار صدقه می داد تا به حضور پیامبر رسید و از محضرش بهره گیرد، امام امیر المؤمنین علیه السلام بود، چنان که سالها بعد، در مجالس مختلف، در جمع اصحاب، آنها را سوگند می داد که: کدام یک از شما در آن زمان به آیه «نجوی» عمل کرد؟ همه - به اتفاق - سوگند یاد می کردند که: هیچ کس غیر از شما چنین نبود.<sup>۲</sup>

باری، خداوند وقتی مردم را به این آزمون آزمود و واقعیت وجودی شان را به آنها نشان داد، این حکم را نسخ کرد، چنان که در آیه دیگر به زبانی تلخ به آنها خطاب کرد:

﴿أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدِي نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ؟ فَإِذَا لَمْ تَفْعُلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ...﴾<sup>۳</sup>

۱. مجادله / ۱۲.

۲. تفصیل مطلب در: بحار الانوار ۳۵ / ۳۷۶ - ۳۸۵ - باب ۱۸ (آیة النجوى و الله لم ي عمل بها غيره علیه السلام).

۳. مجادله / ۱۳.

آیا ترسیدید از این که قبل از نجوای خود صدقه بدهید؟ حال که چنین نکرده‌اید و خداوند، توبه شما را پذیرفت...

حال مردم در آن روزگار چنان بود و در این روزگار نیز چنین است. می‌بینیم که در موارد فراوان، دین خود را، نه به دنیابی مفصل، بل به اندکی ناچیز از آن می‌فروشند و این کار را توجیه دینی می‌کنند! چگونه در جامعه مسلمانان، ربا بیداد می‌کند؟ ربا یعنی که در قرآن، گرفتن و دادن آن، «اعلام جنگ با خدا و رسول» نام دارد!<sup>۱</sup> خداوند تعالی در دو آیه قرآن، از حقیقتی شکفت خبر می‌دهد. در یک مورد به پیامبر ش تسلي می‌دهد:

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسُ وَلَوْ حَرَصُتْ بِهِمْ نَيْنِ﴾<sup>۲</sup>

بیشتر این مردم - اگر چه بر آن حرص ورزی - مؤمن نیستند.

این آیه در زمان بسط و گسترش اسلام نازل شده است. عجیب نیست؟ امّا عجیب‌تر از آن، آیه‌ای دیگر است که کمی بعد از آن می‌خوانیم:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۳</sup>

بیشتر اینان، ایمان به خدا نمی‌آورند مگر این که مشرکند!

پیامبر! غصه نخور! بیشتر این مؤمنان، مشرک اند. الفاظ آیه به گونه‌ای است که مختص زمان حیات پیامبر نیست، بلکه امروز نیز مصدق دارد، چنان که با نگاهی به پیرامون خود می‌بینیم.

۱. بقره / ۲۷۹

۲. یوسف / ۱۰۳

۳. یوسف / ۱۰۶

از این توضیح کوتاه، پاسخ به یک پرسش مهم را می‌یابیم که گاه مطرح می‌شود. می‌پرسند: اگر در غدیر هفتاد هزار یا صد و بیست هزار نفر تن با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند، چگونه این همه جماعتیت، چند هفته بعد، حضرتش را، زمانی که به یار و یاور نیاز داشت، تنها گذاشتند؟

با این توضیحات، جواب آن روش می‌شود. در یک کلمه: دنیاپرستی. قرآن نیز به بیانی دیگر پاسخ می‌دهد:

﴿يعرفون نعمة الله ثم ينكرونه، و اكثراهم الكافرون﴾<sup>۱</sup>

نسبت به نعمت خدا معرفت یافتند، سپس به انکارش پرداختند و بیشتر آنان کافرونده.

امام صادق علیه السلام فرمود: نعمت خدارا در غدیر شناختند و در سقیفه به انکارش پرداختند!<sup>۲</sup>

این حقیقت تلخ، همان است که حضرت سید الشهداء صلوات الله عليه در جمله تاریخی خود بیان فرمود:

ان الناس عبید الدنيا، و الدين لعق على انفسهم، يحوطونه ما درت به معايشهم، فإذا مُحصوا بالبلاء قل الدينون.<sup>۳</sup>

مردم به راستی بندگان دنیا یند. و دین، بطور لغزنده روی زبان آنان است. درباره اش تا زمانی سخن می‌گویند که معیشت شان با آن بگردد. اما زمانی که در آزمونی آزموده شوند، دین داران (راستین) انداختند.

۱. نحل / ۸۳.

۲. بحار الانوار / ۳۷ / ۱۶۶.

۳. بحار الانوار / ۴۴ / ۳۸۲، تحف العقول / ۲۴۵.

مردمی که چنین باشند، در مرحله انتخاب میان حاکمان غاصب و امامان بحق که قدرت ندارند، کدام یک را برابر می‌گزینند؟ دیده‌ایم که غالباً گروه اول را برگزیده‌اند. و حتی در زمانی کوتاه که امیرالمؤمنین علیهم السلام حکومت دنیا بی داشت، به صرف وعده‌های مخالفان و فقط در حد خبر سفره‌های چرب آنها که به گوش می‌رسید، حکومت آنها را برابر حکومت حضرتش ترجیح دادند. و شد آنچه شد. پیامد این انتخاب غلط مردم، این است که امامان معصوم علیهم السلام تنها ماندند و قدرت و امکان برخورد با غاصبان را نیافرند.

۶- در چنین وضعیتی که مردم فقط به دنیا می‌اندیشند، حکومت‌های غاصب نیز، از همین ویژگی مردم سوء استفاده می‌کنند. و برای جلب منافع به خود، تظاهر به همراهی با امامان بحق می‌کنند. آن خلیفه که بارها «لو لا علی هلك فلان» گفت، هلاک را در چه می‌داند؟ هلاک را در این می‌بیند که در یک قضاوت، درماند و پایه‌های قدرتش سست و لرزان شود. بدین جهت است که وقتی امیرالمؤمنین علیهم السلام قضاوت صحیح را پیش می‌آورد (به خاطر احراق حق یک فرد مظلوم، نه تحکیم پایه‌های قدرت یک ظالم)، آن ظالم نیز، از این انجام وظیفه حضرتش سودی ناچیز می‌گیرد، در جهت حکومت چند روزه دنیوی خود. آنگاه این فرآیند را «نجات خود از هلاک» نام می‌نهد و «لو لا علی هلك فلان» می‌گوید. و گرنه کیست که نداند طبق احادیث متواتر میان فریقین، دشمنی با امیرالمؤمنین علیهم السلام، عین هلاکت است؟!

این ماجرا بارها تکرار شده از جمله:

- آن زمان که در مدینه، زلزله‌ای روی داد، مردم سراسیمۀ به خانه دو خلیفه شتافتند. و آنها نیز به امیرالمؤمنین علیؑ پناه آوردند. و حضرتش مردم را نجات داد.<sup>۱</sup>
- آن زمان که پادشاه روم سؤال هایی از معاویه پرسید. و معاویه در پاسخ درماند و از امام مجتبی علیؑ کمک گرفت.<sup>۲</sup>
- زمانی که متولی عباسی به بیماری سخت دچار شد و در مورد نذر خود، از امام هادی علیؑ کمک گرفت.<sup>۳</sup>
- زمانی که سامرا گرفتار خشک سالی شد. در این میان، یکی از اسقف‌های نصرانی با ترفندی خاص دعایش مستجاب شد. و او از همین رویداد، سوء استفاده کرد و حقانیت اسلام را مورد تردید قرار داد. در این حال، خلیفه عباسی، امام عسکری علیؑ را از محاصره خانگی احضار کرد تا پاسخ را بیان فرماید. و امام علیؑ برای نجات عقیده مردم، ترفند اسقف نصرانی را روشن ساخت.<sup>۴</sup>
- این پدیده را امام صادق علیؑ در بیانی کوتاه و گویا نشان می‌دهد.
- این بیان، پاسخی بسیار روشن است به این پرسش که: چرا آن غاصبان

۱. بحار الانوار / ۴۱، ۲۵۴ / ۲۵۶، علل الشرایع / ۲ / ۵۵۶، المناقب / ۲ / ۳۲۴.

۲. بحار الانوار / ۱۰، ۱۳۲ / ۴۳، ۳۵۷ / ۴۴، ۱۴۷ / ۵۷، ۱۹۹ / ۷۲، ۱۹۶ / ۱۹۶، تفسیر قمی / ۲ / ۲۶۸، المناقب / ۱۲ / ۴.

۳. بحار الانوار / ۵۰، ۱۶۲ / ۱۶۲، احتجاج / ۲ / ۴۵۳، تحف العقول / ۴۸۱، تفسیر قمی / ۱ / ۲۸۴، عوالی اللئالی / ۲ / ۳۱۴، فقه القرآن / ۲ / ۳۱۳، المناقب / ۴ / ۲۹۱ و ۴۰۲.

۴. بحار الانوار / ۵۰ و ۲۷۰ / ۲۷۱، خرائج / ۱ / ۴۴۱، کشف الغمة / ۲ / ۴۲۹، المناقب / ۳ / ۳۱۳.

به امامان معصوم علیهم السلام رجوع می‌کردند؟ پاسخ امام صادق علیه السلام به این پرسش - به روایت معتبر کتاب نفیس کامل الزیارات - چنین است:

وَاللَّهِ أَنَّ بْنَ هَاشَمَ وَقَرِيشًا لَتَعْرَفُ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ، وَلَكِنَّ الْحَسْدَ أَهْلَكَهُمْ كَمَا أَهْلَكَ إِلَيْسَ. وَأَنَّهُمْ لِيَأْتُونَا إِذَا أَضْطَرُوا وَخَافُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، فَيَسْأَلُونَا، فَنَوْضِحُ لَهُمْ، فَيَقُولُونَ: نَشَهِدُ أَنَّكُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ، ثُمَّ يَخْرُجُونَ فَيَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا أَضَلَّ مِنْ أَتَبَعَ هُؤُلَاءِ وَيَقْبِلُ مَقَالَتِهِمْ.<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، بنی هاشم (= بنی عباس) و قریش نسبت به آنچه خداوند به ما بخشیده معرفت دارند. اما حسد آنها را هلاک ساخت چنانکه ابلیس را نابود کرد. آنان در زمان اضطرار که بر جان خود می‌ترسند، نزد ما می‌آینند و از ما درخواست می‌کنند و ما برای آنها توضیح می‌دهیم. آنگاه به ما می‌گویند: شهادت می‌دهیم که شما اهل علم هستید. پس از آن بیرون می‌روند و می‌گویند: ندیدیم کسی را که گمراه تر باشد از آن کس که پیرو اینان (اهل بیت) باشد و سخن آنها را بپنیرد.

ادامه این پاسخ را در بخش بعد، همچنان پی می‌گیریم.

---

۱. کامل الزیارات، باب ۱۰۸ نوادر الزیارات، حدیث ۲، چاپ غفاری، ص ۳۴۳.

پرسش ششم - رابطه ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> با خلفای زمان خود و خلفا با آنها  
چگونه بود؟ [۳]

ادامه پاسخ:

۷- در ذیل این سؤال، یک سؤال فرعی دیگر مطرح می‌شود: چرا ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> بعضی از فرزندان خود را به نام خلفا می‌نامیدند؟  
الف. پس از توضیحات یاد شده پیشین - که در کمال اختصار، وضع رابطه ائمه با خلفا را نشان می‌دهد - آیا این مسئله جزئی می‌تواند تمام آن موارد را تحت الشعاع قرار دهد؟ بار دیگر، به نکات قبلی رجوع شود تا جایگاه این سؤال فرعی روشن شود.  
ب. آیا نام‌های مورد نظر شما، مختص خلفا بوده و هیچ فرد دیگری به این نام‌ها وجود داشت؟ با نگاهی ژرف به تاریخ، می‌بینیم که این نام‌ها، نام‌های عربی بوده که خلفا نیز به آنها نام‌گذاری شده‌اند. به عنوان مثال، اکنون که رضا شاه و محمد رضا شاه، به عنوان چهره‌های اصلی حکومت پهلوی شهرت دارند، آیا هرکسی که این نام

را دارد، بدان معنا است که وابسته و ارادتمند به خاندان پهلوی است؟ یا این که مردم، فرزندان خود را به دلیل ارادت به امام رضا<sup>علیه السلام</sup> به این نام نامیده‌اند؟

ج. در برخی موارد، نص صریح وجود دارد که روشن می‌سازد این نامگذاری به خاطر افرادی مشخص است. مثلاً در توضیح این مورد که حضرت امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup>، یکی از فرزندان خود را به «عثمان» نام نهاد، آمده است که حضرتش این نام را به خاطر «عثمان بن مظعون» بر فرزندش نهاد.<sup>۱</sup> عثمان بن مظعون، یکی از اصحاب بسیار محبوب رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> بود.

د. بعضی از این نام‌ها، تا مدت‌های مديدة، شخصیت فردی خاص را تداعی نمی‌کرد، چراکه افرادی با افکار مختلف، در درون جامعه با هم زندگی می‌کردند، بدون اینکه مرز بندی خاص و مشخصی در میان باشد. اما به تدریج که مرزاها مشخص شد، ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> بر حفظ هویت شیعی افراد، تأکید کردند. بر همین مبنای وقتی حضرت امام کاظم<sup>علیه السلام</sup> از یکی از اصحاب خود پرسید: چه نامی بر دخترت نهاده‌ای؟ گفت: حمیرا. فرمود: ما این اسم را خوش نمی‌داریم. آن را عرض کن.<sup>۲</sup>

هـ. در همین راستا، این نکته قابل توجه است که یکی از القاب امام

۱. بحار الانوار / ۳۱، ۴۵، ۳۰۷ / ۳۷.

۲. مستدرک الوسائل / ۱۵، کافی ۱ / ۱۲۸، ۳۱۰، بحار الانوار / ۴۸ و ۱۹ و ۷۳، ارشاد ۲۱۹، اعلام الوری / ۲۹۹، دلائل الامامة / ۱۶۱.

هادی علیه السلام، «متوکل» بود. ولی برای اینکه نام خلیفه ظالم عباسی تداعی نشود، از یاران خود می‌خواست که او را به این لقب نخوانند.<sup>۱</sup> و. در بدترین حالت، فرض کنیم این نام‌گذاری، از اصل به نام خلفاً بوده است. نکته مهم این است که اگر شدت تقیّه در آن زمانها را در نظر بیاوریم، آنگاه می‌بینیم که ائمه اطهار علیهم السلام در یک جهاد دشوار و طاقت فرساً، به حفظ اصل دین و عقاید یاران محدود خود می‌اندیشیدند، و طبیعی است که هر کس در چنین وضعی باشد، نتواند تمام شئون را نگاه دارد. در این حال، می‌توان بعضی فرع‌ها را فدای اصل کرد.

ز. سخن از روزگاری است که مهم‌ترین اصل اعتقادی شیعه یعنی امامت و نصّ بردوازده امام - یعنی نام‌ها و ویژگی‌های اولیه آن بزرگ مردان - خود یکی از اسرار شیعه بوده است، تا آن‌جا که یکی از مهم‌ترین استناد امامت شیعه یعنی حدیث لوح حضرت زهراء علیها السلام، تا حدود صد سال به عنوان یک راز و امانت نزد صحابی بزرگواری مانند جابرین عبد‌الله انصاری نگاهداری می‌شد. پس از آن، این امانت را، امام باقر علیه السلام - به حسب ظاهر - از جابر تحويل گرفت و باز هم ده‌ها سال نزد آن حضرت به امانت ماند تا این که امام صادق علیه السلام آن را به ابو بصیر به امانت سپرد و ابو بصیر آن را به عبدالرحمان بن سالم آموخت، با این قید تأکید که: «فُصُنْهِ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ». <sup>۲</sup> عبدالرحمان بن

---

۱. بحار الانوار ۵۰ / ۱۱۴، کشف الغمة ۲ / ۳۷۴.

۲. کافی، ج ۱، کتاب الحجۃ، باب ما جاء فی الاشتبہ عشر و النصّ علیہم، ص ۵۲۷.

سالم به این توصیه عمل کرد و در میان تمام مردم آن روزگار، کسی نیافت که این حدیث شریف را به او برساند مگر یک نفر به نام «بکرین صالح». او نیز فقط به چهار تن آموخت: صالح بن ابی حماد، حسن بن ظریف، ابراهیم بن هاشم قمی، سعد بن عبد‌الله اشعری قمی.

یکی از طرق همین حدیث لوح، به جناب عبدالعظیم حسنی می‌رسد، که در آن طرق، جناب عبدالعظیم حسنی به راوی پس از خود، توصیهٔ جناب ابو بصیر را (ده‌ها سال بعد از ابو بصیر) به بیان دیگر تکرار می‌کند:

هذا سرّ الله و دینه و دین ملائكة، فصنه الا عن اهله و اولیائه.<sup>۱</sup>  
این سرّ خدا و دین اوست و دین ملائكة او، پس آن را نگاه دار، مگر از اهل و اولیای او.

در چنین حالتی چگونه می‌توان انتظار داشت که جزئیات اخبار خاندان پیامبر یعنی نامگذاری فرزندانشان و تمام حکمت‌ها و مصلحت‌های مربوط به آن - که غالباً با مسائل دشوار آن روز ارتباط داشت - به اطلاع ما رسیده باشد؟

۸- سؤال فرعی دیگر این است:  
آیا تزویج بعضی از امامان یا فرزندان آنها با برخی از بستگان

چاپ غفاری: آن را نگاه دار، مگر از اهلش.

۱. بحار الانوار ۳۶ / ۲۰۰ ح ۲ به نقل از کمال الدین ۱ / ۳۰۸ و عیون اخبار الرضا علیه السلام / ۴۵.

خاندان خلفاً صحیح است؟ و آیا این کار به معنی قبول رسمیت و حقانیت خلفاً نیست؟

الف. بارها در باب شدّت تقیّه سخن گفته‌ایم. بار دیگر با اشاره به همان مطالب می‌گوییم: درباره جزئیات این قضایا، خبر دقیق به دست ما نرسیده که - به اصطلاح امروز - «پشت صحنه» هر کدام از این قضایا، چه فشارها و تهدیدها یا مصلحت‌ها و جلوگیری از آزارهایی بوده که اهل بیت را وادار به چنین وصلت‌هایی کرده است. اما هرچه باشد، اصل کلی را نباید از یاد برداش که شدّت فشارها و تضییقات بر خاندان نور را نشان می‌دهد.

ب. یکی از مهم‌ترین مصادیق این مدعای ازدواج خلیفه دوم با ام کلشوم است که - بنابر این مدعای فرزند حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام بوده است.

در اینجا نیز ابتدا می‌گوییم: آیا این کار - به فرض صحت این مدعای با درد دل‌های امیر المؤمنین علیہ السلام در خطبه شقصیه برابری می‌کند؟ خانه نشین کردن باب مدینه علم نبوی به دست گویندۀ «لو لا على هلك فلان»، آیا ظلمی بر حضرت علی مرتضی علیه السلام هست یا نه؟ و به فرض که صحیح باشد، یکی از تحمیل‌های دستگاه خلافت بر حضرتش بوده است.

اما ماجرای این ازدواج بدین ترتیب است: جعفر بن ابی طالب در آغاز جوانی با اسماء بنت عمیس - از نخستین زنان مؤمنه به اسلام - ازدواج کرد. در زمانی که حضرت خدیجه مورد بی مهری مردم مگه

قرار گرفت، اسماء با آن بانوی گرامی همراز بود و انس داشت. حضرت خدیجه زمانی از دنیا رفت که حضرت فاطمه علیها السلام پنج ساله بود. در آخرین روزهای عمر حضرت خدیجه، اسماء به ایشان قول داد که حضرت زهرا را تنها نگذارد. اسماء با جعفر بن ابی طالب به حبسه هجرت کرد. در بازگشت از حبسه، گاهی اسماء به مدینه می‌آمد. از جمله در شب ازدواج حضرت امیرالمؤمنین با حضرت صدیقه علیها السلام که اسماء شرکت داشت. اسماء بار دیگر به حبسه بازگشت. در حبسه صاحب پسری شد که جعفر، نام او را عبدالله گذاشت. در سال ۶ هجری بار دیگر اسماء همراه با جعفر به مدینه بازگشت. در مدینه، بعد از چند ماه، جناب جعفر فرمانده سپاه موته شد و به شهادت رسید. بعد از مدتی اسماء با ابوبکر ازدواج کرد، در زمانی که هنوز زمینه و مجالی برای بروز اختلافات پیش نیامده بود. اسماء از ابوبکر صاحب دو فرزند شد: یکی محمد بن ابی بکر و دیگری ام کلثوم دختر ابوبکر.

بعد از قضایای سقیفه، حاضر نشد زندگی با ابوبکر را ادامه دهد، به سبب قولی که به حضرت خدیجه داده بود که حضرت زهرا را تنها نگذارد. لذا در دوره بیماری حضرت فاطمه، اسماء در خدمت ایشان بود. وقتی ابوبکر از دنیا رفت، اسماء با دو فرزندش (محمد و ام کلثوم) به خدمت حضرت امیر علیها السلام درآمد و با آن حضرت ازدواج کرد، بدون این که از حضرتش صاحب فرزند شود. دو فرزند او هم به عنوان فرزند خوانده امیرالمؤمنین بودند که تحت سرپرستی

حضرتش بزرگ شدند.

از سوی دیگر، امیرالمؤمنین دو دختر داشت: یکی ام کلثوم که همسر مسلم بن عقیل بود. (در قضایای عاشورا، زمانی که حضرت سیدالشهداء، دخترانِ یتیم مسلم را روی پای خود نشاند، خواهر زاده‌های امام حسین علیهم السلام بودند). دیگری حضرت زینب که همسر عبدالله بن جعفر بود.

اما همسر عمر بن خطاب، ام کلثوم دختر ابوبکر بود. عمر، او را از امیرالمؤمنین علیهم السلام (پدر خوانده‌اش) خواستگاری کرد تا همسرش خواهر عایشه - همسر پیامبر - باشد و خودش به عنوان باجنان پیامبر شهرت یابد. ماجرای ام کلثوم این است.<sup>۱</sup> این ماجرا چه ربطی به قصه تحریف شده مشهور دارد؟

ج. مهم‌تر از همه این نکات، آن است که به فرض، مطلب بدان سان باشد که در نقل‌های تحریف شده آمده است. جای تأمّل دارد که آیا ازدواج پیامبر با دختر ابوسفیان، بدان معنا است که پیامبر و ابوسفیان با هم مخالفت نداشته و رفاقت داشته‌اند؟

آیا این ازدواج، هند جگر خوار را در زمرة اصحاب پیامبر درآورد؟ اساساً نکته مهم این است که ازدواج‌ها، طبق ظواهر شرع انجام می‌شد، چنان که زینب (فرزنده یا دختر خوانده پیامبر) مدّتها همسر عمرو عاص بود، در حالی که عمرو عاص مشرک بود. و این در زمانی

۱. بحار الانوار / ۲۳ و ۵۸۰ / ۴۲، ۵۸۱ و ۱۰۵ و ۱۶۲، شرح نهج البلاغة / ۶، ۵۳ / ۱۴۳، کشف الغمة / ۱، ۳۷۲ / ۱۹۵، کشف اليقين /

بود که هنوز امراللهی به عدم تزویج مسلمان با مشرک نازل نشده بود.  
منافقان ظاهر اسلام داشتند، چون شهادتین می‌گفتند. لذا ازدواج  
مسلمان مؤمن با مسلمان منافق، هیچ اشکال شرعی نداشت، ضمن  
این که هیچ نوع حقائیقی برای هیچ طرفی پدید نمی‌آورد.

۹- نکته‌ای که برای تکمیل نکات قبل باید افزود، آن است که ظلم  
به اهل بیت، منحصر به خلفانیست. در این ظلم، مردم نیز مشارکت  
داشته‌اند و دارند.

امیرالمؤمنین و امام جواد علیهم السلام در حدیث گرانقدری فرموده‌اند:  
نعمۃ لا تُشكِر كَسْيَة لا تُغْفَر!

نعمتی که شکر آن ادا نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نشود.  
چه نعمتی بالاتر از وجود مقدس پیامبر و خاندانش علیهم السلام؟ و بر این  
اساس، چه گناه نابخشودنی بالاتر از کفران چنین نعمتی می‌توان  
تصوّر کرد؟!

در دل‌های امیرالمؤمنین علیهم السلام از مردم زمانش که او را در برابر  
تهاجم دشمنان مسلح یاری نمی‌کردند، در نهیج البلاعه آمده است.  
این همه ناسپاسی منحصر به حاکمان و صاحبان قدرت نیست، بلکه  
هرکس به سهم خود در این گناه شرکت دارد. یکی از مهم‌ترین گناهان  
که باید از آن به درگاه خدا آمرزش بخواهیم، این است که: «مظلومی  
در محضر ما، مورد ظلم قرار گیرد، و توان یاری او داشته باشیم، ولی

---

۱. غررالحكم / ۲۸۰ حدیث ۲۱۲، اعلام الدین / ۳۰۹، بحارالانوار / ۷۸ و ۳۶۳ و  
۳۶۵، مستدرک الوسائل / ۱۲ ۳۶۹ / ۱۴۳۲۵ حدیث .

به یاری او نشتابیم». <sup>۱</sup> چه مظلومی بالاتر از چنان شخصیت‌های آسمانی که در بنده پندارهای غلط مردم زمینی گرفتار آمده و با چنان حاکمانی مقایسه شوند؟! چنان که امام امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شقشیقه به عنوان درد دل خود فرمود: «حتی صرت أُقرن الى هذه النظائر». <sup>۲</sup>

به هر حال، آن بزرگواران مورد ظلم قرار گرفتند. مردم می‌توانستند - هر یک به سهم خود - از آنان دفاع کنند، اما چنان نکردند. خداوند متعال هشدار داده بود:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ أَبْؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَاتُكُمْ وَامْوَالُ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةً تَخْشُونَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنَ تَرْضُونَهَا أَحَبُّ الِّيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجَهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرْبِصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾ <sup>۳</sup>

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و دوستان تان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتهایی که از کسادی آن می‌ترسید و مسکن‌هایی که دوست می‌دارید، نزد شما محبوب‌تر باشد از خدا و رسولش و جهاد در راه او، پس انتظار بکشید تا آن که خداوند، امر (عذاب) خود را بفرستند.

مردم، گذران چند روزه دنیا را بر این نعمت بی بدیل الهی ترجیح

۱. رجوع شود به صحیفه سجادیه، دعای ۳۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳ (شقشیقه): کار به جایی کشیده که مرا با چنین هماوردهایی همراه می‌دارند.

۳. توبه / ۲۴.

دادند. خداوند متعال، بارها این ظلم آشکار را نادیده گرفت. و سرانجام، آنها را مشمول عذاب خود گردانید. عذاب الهی بر مردم این بود که آخرین حجّت خود را از دسترس مردم دور نگاه داشت و این گوهر را در دل صدف محفوظ داشت، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود:

اذا غضب الله تبارك و تعالى على خلقه، نحانا عن جوارهم.<sup>۱</sup>

وقتی خدای تبارک و تعالیٰ بر آفریدگانش غضب کند، ما را از جوار آنها دور می‌سازد.

امروز، امام عصر ارواحنا فداء، نه تنها از دستِ دشمن داناگریزان است که از دستِ دوستِ نادان نیز دردِ دل می‌کند:  
قد آذانا جهاء الشيعة و حماؤهم و من كان دينهم جناح البعوضة ارجع منه.<sup>۲</sup>

به راستی افراد نادان و نابخرد شیعه، و کسانی که بال مگس را بر دین خود ترجیح می‌دهند، ما را آزرنده.

حضرتش در بیان دیگر، عدم توجّه مردم به خود را در این جملات خلاصه می‌کند:

و لو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء  
بالعهد عليهم، لما تأخر عليهم اليـن بلـقائـنا...<sup>۳</sup>

۱. کافی ۱ / ۳۴۳، باب فی الغيبة.

۲. احتجاج ۲ / ۴۷۳، بحار الانوار ۲۵ / ۲۶۶.

۳. احتجاج ۲ / ۴۹۸، بحار الانوار ۵۳ / ۱۷۶.

اگر دلهاي شيعيان ما - که خدai بر طاعت خود، آنان را توفيق دهاد - بر وفاي به پيمانی که بر عهده آنها داريم، مجتمع بود، برکت لقاي ما از آنها تأخير نمي افتد.

تا زمانی که غييت حضرتش ادامه يابد، تداوم غييت نشان می دهد  
که هنوز دشمنان دانا دست اندركار ستم بر آن حضرت اند و دوستان  
نادان، عزم جدّی برای یاری حضرتش ندارند.

اميدهواريم خداوند متعال، در امر ظهرور حضرتش تعجیل فرماید و  
به ما معرفتِ فضائل و شئون آن حضرت و قدردانی از اين نعمت  
والاي الهى را به ما نصیب فرماید.

آمين رب العالمين.



پرسش هفتم - آیا صحیح است که غیر شیعه‌ها، با وجود عملکرد اخلاقی  
صحیح به جهنم می‌روند و شیعه‌ها با وجود عملکرد غلط به بهشت  
می‌رسند؟ [۱]

پاسخ:

۱- این پرسش گاهی در مقایسه افراد غیر مسلمان با افراد مسلمان  
طرح می‌شود. همچنین پرسش‌هایی دیگر، هم خانواده آن پیش  
می‌آید، از جمله این که پیشرفت علمی غیر مسلمانها با عقب گرد  
علمی مسلمانها مقایسه می‌شود، و از اینجا در مورد حقانیت اسلام  
تشکیک می‌شود.

در این موارد، باید به چند نکته توجه شود:  
الف. آنچه تحت عنوان دنیای پیشرفته - از جهت نظام علمی یا  
اخلاقی اجتماعی - یاد می‌شود، مجموعه‌ای است که ده‌ها سال،  
سیاست و ریاست دنیا را به عهده داشتند. و به شکل استعمار آشکار  
یا پنهان، ارباب بخشی دیگر از دنیا بودند که آنها را به نوکری گرفته

بودند. اینان در موارد عدیده چنین می‌کردند که در مقام اربابِ مسلط، نوکرها را به جان هم انداختند، بعد از آن گفتند که نوکرهای ما خشونت دارند، در حالی که دنیای ما، دنیای مهربانی و رحمت است. در این جهت، از پدیدهٔ خودباختگی آنها نیز -که خود همان حاکمان جهانی در کشورهای عقب افتاده ایجاد کرده بودند- بهره‌گرفتند و آنها را شیفتۀ خودشان کردند. سؤال، این است: چه کسی این خشونت را به آنها یاد داد؟ یا این روحیه را در آنها دید و - با وجود امکاناتی که برای تغییرشان داشت - نه تنها به اصلاح آن نپرداخت، بلکه این روحیه را در آنها تقویت کرد؟

ب. پیشرفت علمی آنها با سرمایه‌های ما انجام شد: سرمایه‌های علمی مانند ترجمۀ آثار ابن سینا و ابو ریحان به زبانهای خود و تدریس در مراکزشان، که البته به آن حدّ، محدود نماندند و پیش رفتند. همچنین سرمایه‌های مالی ما، که ده‌ها سال به غارت و یغمای منابع زیرزمینی ما پرداختند. افرون بر آن، سرمایه‌های فکری ما را که در آنها حالت خودباختگی و شیفتگی در برابر غرب پدید آورده بودند و به آنها امکانات دادند و به سمت خود جذب کردند. پس از این همه، آیا انصاف است که دربارهٔ مایهٔ اصلی پیشرفت خود، چنین قضاوت کنند؟ و آیا انصاف است که ما همان سخنان را بدون اندیشه و تأمل تکرار کنیم؟

ج. با وجود نکتهٔ قبلی، انکار رفتار صحیح، در هر حال و از سوی هر کسی که باشد، نه معقول است، نه مقدور و نه مقبول. ما هم بعضی

رفتارهای صحیح غربی‌ها را انکار نمی‌کنیم. ولی می‌گوییم که تمام این رفتارها، در این مقوله جای می‌گیرد که «انسان» محور جهان باشد نه خدا، و «دنیا» مقصد اصلی باشد نه آخرت. بیان این جمله به آن معنا نیست که ما - یعنی مسلمانها - در تمام شئون خود، خدا و آخرت را محور کار خود می‌دانیم. ما، خود اقرار داریم که در موارد متعدد، در عمل، به دین پشت پا زده‌ایم، ولی فعلاً سخن در آن باب نداریم. سخن در این است که منشأ اصلی رفتارها و برخوردهای انسان دوستانه آنها چیست؟ با دقّتی مختصر می‌توان دید که هدف، فقط رسیدن به دنیایی است که رفاه آن بیشتر باشد، آن هم با ترویج فرهنگ انسان محوری. این دو هدف، جای بحث و نقد زیاد دارد.

د. ما، از جنبه‌های انسانی دین اسلام غافل شده‌ایم. موارد فراوان در اسلام وجود دارد که به آن امتیاز بخشیده است، در زمینه‌های: حقوق بشر، محیط زیست، اخلاق حرفه‌ای در تجارت، شیوه اجرای حدود و قصاص، روابط اجتماعی و ضرورت حفظ مبانی اخلاق اجتماعی و حقوق دیگران و دهها بحث دیگر، که تفصیل آن در جای خود باید بیاید. ولی تا آنجا نسبت به آن غفلت داریم که نه تنها در عمل بدان بی توجه شده‌ایم، بلکه در بحث و گفت و گو نیز کمتر مطرح می‌کنیم.

هـ. دین را باید در آینه آموزه‌های آن دید نه در آینه عملکردهای مدد عیانش. البته ما همواره وظیفه داریم که به عمل، مرّوج دین باشیم نه فقط به زبان و بیان. ولی اگر در جایی چنین نشد - که متأسفانه نمونه

آن را کم نداریم - آن عملی غلط، نباید معیار بررسی دین ما باشد. دین ما می‌گوید:

- به دشمن خود بگویید:

﴿لَئِنْ بَسْطَتِ الَّيْدَ لِتَقْتُلَنِي، مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ﴾<sup>۱</sup>

اگر دست خود را برابر من بگشایی تا مرا بکشی، من هرگز دست بر تو نمی‌گشایم تا تو را به قتل برسانم.

﴿إِذْ أَدْفَعُ بِالْقَيْهَى أَحْسَنَ السَّيْئَةَ فَإِذَا الَّذِى يَبْتَكُ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةً كَائِنَهُ وَلَيْ حَمِيم﴾<sup>۲</sup>

بدی را با نیکی پاسخ‌گویی. در این حال، کسی که میان تو و او دشمنی است، به دوست و هم پیمان بدل می‌شود.

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۳</sup>

کسانی که خشم خود را فرو می‌خورند، و مردم را می‌بخشند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

البته در جای خود هم می‌گوید: «کونا للظلم خصما و للمظلوم عونا»<sup>۴</sup>، ولی عفو و انتقام، هر دو مشروط است به آن که کسی در این میان سوء استفاده نکند. در هر حال، با شناخت زمان و مکان و... باید اقدام کرد. ۲- گاهی بعضی از مراسم مذهبی شهرهای مکه و مدینه در ایام حجّ را - مثلاً - با شهری مثل شیراز در ایام عادی سال مقایسه می‌کنند. در این مورد توجه به چند نکته لازم است:

۱. مائدہ / ۲۸  
۲. فصلت / ۳۴  
۳. آل عمران / ۱۳۴  
۴. نهج البلاغه، نامه ۴۷

الف. آیا اطمینان دارید که ساکنان مکّه و مدینه، به رضایت خود در آن مراسم مذهبی - مثلاً نماز جماعت - شرکت می‌کنند یا تهدید و جبر در میان است؟ آیا چنان تهدیدی - برای نماز جماعت - را در شهرهای خودمان می‌پسندید؟

ب. مقایسه ایام زیارتی حجّ با ایام عادّی سال، امری غیر معقول است. هر زمانی اقتضای خاص خود را دارد. باید دانست که منطقه حجاز، منطقه‌ای است که از دیرباز - و حتّی قبل از اسلام - شاهرگ اقتصادی آن، زیارت خانهٔ کعبه بوده است. پس بطور طبیعی، هرچه در جهت جلب مشتری برای این «گردشگری اسلامی» سرمایه‌گذاری شود، اثر اقتصادی آن در وضع مردم آن منطقه نمایان می‌شود.

ج. همچنین برای رعایت دقّت بیشتر در مقایسه، باید شکوه مسجدالحرام را مثلاً با حرم حضرت امام رضا<sup>علیه السلام</sup> مقایسه کرد، و وضع عمومی فرهنگی پایتخت سعودی - ریاض یا جده - را با پایتخت ایران، تا سنخیت رعایت شود.

د. در هر حال، مقایسه باید عقلی صورت گیرد و نه احساسی، و عملی باشد نه ظاهری. در مقایسه، باید از خودباختگی و شیفتگی در برابر دیگران - اروپایی یا عرب یا غیر آنها - دست برداشت. کار خوب، از هرکسی که باشد، خوب است و کار بد، از هرکسی که باشد، بد. این شیوه برحورد، با منطق خودباختگی - که بگوییم: «مرغ همسایه، غاز است» - تفاوت اساسی دارد. متأسفانه در بسیاری از موارد، قضاوت ما، بر مبنای خودباختگی است.

۳- مبنای قضاوت در مورد یک گروه، عملکرد آنها است یا اصل اندیشه آنها؟ به عبارت دیگر، ریشه وجودی هر کسی، اندیشه اوست یا عمل او؟ برخورد برخی از اندیشمندان اروپایی - مانند ویلیام مونتگمری وات - در ارزیابی و مقایسه تفکرات دینی، مقایسه عملکرد جوامع مربوطه است. و خطأ در همین جاست که به عمل، محوریت بدھیم، در حالی که در دین ما، نیت، اصل است و آن را برتراز از اندیشه دانسته‌اند، که در آینده به این بحث می‌پردازیم.

همچنین در دین ما، خودباختگی در برابر شخصیت‌ها و جوامع و مراکز - به نوعی که حق را از روی آن بشناسیم - مقبول نیست. در جنگ جمل، امیرالمؤمنین علیہ السلام با جمیع روبرو شد که وجود بعضی از صحابه در سپاه جمل را دلیل حقانیت آن مجموعه می‌دانستند. حضرتش خطاب به آنها فرمود:

انَّ دِيْنَ اللَّهِ لَا يُعْرِفُ بِالرِّجَالِ، بِلِ بَآيَةِ الْحَقِّ، فَاعْرُفُ الْحَقَّ تَعْرِفَ أَهْلَهُ.<sup>۱</sup>

دین خدا بر مبنای شخصیت‌ها شناخته نمی‌شود، بلکه به آیت حق، پس

حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

ثقة الاسلام کلینی در مقدمه کتاب گرانقدر کافی، از گروهی که حق را بر مبنای شخصیت‌ها می‌سنجند، شکایت می‌کند و این شخصیت پرسنی را آفت دستیابی به حق می‌داند. وی در این مقدمه، حدیثی از

۱. وسائل الشيعة / ۲۷ حدیث ۱۳۵، ۳۳۴۱۳، بحار الانوار / ۶ و ۱۷۹، امالی طوسی / ۶۲۵ مجلس ۳۰، امالی مغید / ۳ مجلس ۱، بشارة المصطفی / ۴، کشف الغمة .۴۱۱ / ۱

امام معصوم علیه السلام روایت می‌کند:

من دخل هذا الدين بالرجال، ردته الرجال. و من دخل هذا الدين  
بالكتاب والسنّة، زالت الجبال قبل ان يزول. <sup>۱</sup>

کسی که بر مبنای شخصیت‌ها به این دین درآید، همان شخصیت‌ها او را  
از دین بر می‌گردانند. و کسی که دین را از روی کتاب خدا و سنت  
رسولش شناخت، (چنان استوار و ثابت قدم می‌شود که) کوه‌ها  
می‌لرزند پیش از آن که چنین انسانی بлерزد.

كتاب خدا و سنت پیامبر - که پس از پیامبر، در وجود مقدس  
امامان معصوم علیهم السلام جلوه گر می‌شود - ضابطه اصلی ما است که  
حقانیت آموزه‌های دینی را نشان می‌دهد، نه عملکرد شخصیت‌های  
دینی و غیر دینی.

۴- این پرسشن به یک شکل - مقایسه و ضعیت اعمال شیعه با غیر  
شیعه - در زمان امام محمد باقر صلوات الله علیه مطرح شده و  
ابوحمزه از حضورتش در این مورد پرسید. آن جناب پس از تبسمی،  
چنین پاسخ داد:

يا ثابت!انا في افضل بقعة على ظهر الارض. لو أن عبدا لم يزل ساجداً  
بين الركن و المقام حتى يفارق الدنيا، لم يعرف ولا يتنا، لم ينفعه ذلك

۱. مرحوم کلینی، حدیث را به عنوان «قال المعصوم علیه السلام» می‌آورد. ولی شیخ  
نعمانی - که شاگرد او بوده و خود، محدثی بلند پایه است - در کتاب غیبت خود، همان  
حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند. (غیبت نعمانی / ۲۲، مقدمه). علامه حلی نیز  
رساله سعیده خود را با همین حدیث آغاز می‌کند تا ضرورت تحقیق و عدم تقلید در باب  
اصول دین را یادآور شود.

شیئاً.

ای ثابت (اسم ابو حمزه)! من در برترین مکان روی زمین هستم. اگر بنده‌ای همواره میان رکن و مقام خدا را سجده کنم تا وقتی که از دنیا بیرون رود، ولی نسبت به ولایت ما معرفت نداشته باشد، این همه سودی به او نمی‌رساند.

این پاسخ استوار، ممکن است امروز به ذائقه برخی از افراد خوش نیاید یا آن را بر تعصّب فرقه‌ای حمل کنند. ولی با توجه به مجموعه توضیحاتی که در پی می‌آید، می‌توان نگاهی دیگر بر آن افکند:

الف. در مورد عمل، کمیّت شرط نیست، بلکه صحّت آن مهم است. برای روحیه کمیّت زده‌ما و دنیای کمیّت زده‌ما، توجه به این نکته اهمیت فراوان دارد که آموزه‌گرانقدر امام امیرالمؤمنین علیه السلام همواره پیش چشم آوریم:

لا يقل عمل مع تقوى، وكيف يقل ما يُتقرب؟<sup>۲</sup>

هیچ کاری - اگر با تقوی همراه باشد - اندک نیست. و چگونه اندک باشد آنچه مورد قبول درگاه الهی قرار گیرد؟

امام عسکری علیه السلام در توضیح این حقیقت والا، بیانی از امام صادق علیه السلام می‌آورند که براساس آن، یکی از مدعیان زهد زمان ایشان، دو قرص نان از نانوایی و دو عدد میوه از میوه فروشی دزدید و سپس

۱. مستدرک الوسائل ۱ / ۱۵۰ حدیث ۲۳۰، با تفضیل و به تعبیر دیگر از محمد بن مسلم: همان کتاب ۱ / ۱۶۶ حدیث ۲۶۸.

۲. کافی ۲ / ۷۵ باب الطاعة و التقوى...، غرر الحكم / ۱۵۶ حدیث ۲۹۴۱، مجموعه ورام ۱ / ۲۴ و ۲ / ۱۸۶.

آنها را به چهار نفر نیازمند صدقه داد. وقتی به او اعتراض شد، در پاسخ به دو آیه قرآن استناد کرد که در برابرگناه، یک سیئه می‌نویسند و در برابر کار خیر، ده حسنه. در نتیجه، چهار سیئه برای اونوشته‌اند و چهل حسنه، که در این میان سی و شش حسنه باقی می‌ماند! امام صادق علیه السلام پس از این که محاسبه ریاضی را از آن مدعی نقل می‌کند، به این حقیقت ارزشمند اشاره دارد که آن گونه کارها صحیح نیست، چون خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿أَفَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَقِّنِ﴾<sup>۱</sup>

به قید «افا» توجه شود که حصر را می‌رسانند، یعنی این که خداوند، عمل را، فقط و فقط، از اهل تقوا می‌پذیرد نه از دیگران. و بدیهی است که دزدی عمده خلاف تقوا است، گرچه در نظر آن مدعی کمیت زده، مقدمه اتفاق در راه خدا باشد!

این حقیقت در جای دیگر نیز بیان شده است. در قرآن می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِبِلِوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾<sup>۲</sup>

خدا بی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما عملی نیکوتر دارد.

امام صادق علیه السلام در تبیین آیه فرمود:

احسن عمل... لیس یعنی اکثر عمل، ولکن اصوبکم عمل. و اما الاصابة

۱. بحار الانوار ۴۷ / ۲۳۸ و ۲۳۹، احتیاج ۲ / ۳۶۸، تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۲. ملک / ۲. ۴۴

### خشیة الله و التیة الصادقة و الحسنة...<sup>۱</sup>

عملی نیکوتر... نه یعنی عملی بیشتر، بلکه عملی که استوارتر باشد. و استواری عمل، چیزی نیست جز خشیت خدا و نیت صادقانه و نیکو... ب. عمل، جسمی دارد و روحی. به تعبیر دیگر، عمل، ترکیبی است از قالب و قلب. جسم و قالب عمل، نحوه ادای آن است که باید صحیح باشد، مثلاً نماز که باید به همان دستوری که در شرع رسیده، ادا شود نه به میل و دلخواه انسان. اما روح و قلب عمل، نیت صحیح است که اگر در کار نباشد، تمام آن عمل صحیح، مقبول نمی افتد.

این نکته جای دفت دارد که در بینش مبتنی بر شرع، نه افراط در نیت را از انسان می پذیرند، به گونه ای که اعمال عبادی - مانند نماز و حجّ زکات و روزه و مستحبات و ترك مکروهات - را به بهانه نیت آنها تعطیل کند، چنان که برخی از صوفیه چنان کردند. و نه تفریط را، به این معنا که تمام توجه انسان به صحّت جزئیات آداب و مناسک شرعی معطوف گردد، به گونه ای که از اصل و روح عمل غافل شود. روش صحیح توجه هم زمان به هر دو جزء عمل است. جسم بدون روح، کالبدی است مرده، هر چند که بسیار زیبا و جذاب باشد. و روح بدون جسم، قابل ارتباط و تعامل نیست، هر چند قوی باشد.

نکته مهم تر این است که این هر دو عامل، زمانی ارزش دارد که در چارچوب سنت صحیح نبوی - بدون پیرایه ها و آرایه های بشری -

باشد، نه مبتنی بر بدعت‌ها، که ساخته‌های دست دیگران است و به نام دین‌الله عرضه می‌شود. رسول خدا<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہی</sup> به ما هشدار می‌دهد که:  
لا قول الاّ بعمل، و لا قول و لا عمل الاّ بنية، و لا قول و لا عمل و لا  
نية الاّ بإصابة السنة.<sup>۱</sup>

سخن مفید نیست مگر همراه با عمل. سخن و عملی مفید نیست مگر با نیت. و سخن و عمل و تیّبی مفید نیست مگر آن که مطابق سنت باشد. نمی‌توان در چارچوب بدعت پیش رفت، اماً ادعای نیت صحیح داشت. لذا بررسی دقیق در مورد هر یک از کارهایی که انسان در نظر دارد، ضروری است که مبادا بدعت باشد و ما به جای تقرّب به خداوند، از درگاه رحمت او بیشتر دور شده باشیم.

ج. گفتیم که روح تمام اعمال و آداب عبادی، تقرّب به خدا و رسیدن به تقوّا است. این حقیقت در آیات قرآن به روشنی بیان می‌شود. به عنوان نمونه:

- نماز: «اقم الصلاة لذكرى»<sup>۲</sup>

- نماز را برای یاد من بر پای دار.

- روزه: «كتب عليك الصيام... لعلكم تتقوّن»<sup>۳</sup>

- روزه را بر شما واجب ساخت... باشد که به تقوّا بررسید.

- حجّ: «لن ينال الله لحومها و لا دماءها، لكن يناله التقوى منكم»<sup>۴</sup>

۱. کافی ۱ / ۷۰ باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، بحار الانوار ۱ / ۲۰۷، امالی طوسي / ۳۸۵ و ۳۳۷ مجلس ۱۲ و ۱۳ . ۲. طه / ۱۴ . ۳. بقره / ۲۷ . ۴. حج / ۱۸۳

- گوشت و خون‌های آنها (قربانی‌ها) به خدا نمی‌رسد، بلکه تقوای شما به او می‌رسد.

- زکات: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدْقَةً تَطْهِيرٌ وَ تَرْكِيهُمْ بِهَا»<sup>۱</sup>

- از اموال آنها صدقه بگیر، تا بدآن وسیله آنها را تطهیر و تزکیه کنی.

تقوا چیست؟ تقوایعنی تعبد محض، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام در تعریف «اسلام» فرمود:

الاسلام هو التسلیم...<sup>۲</sup>

اسلام، چیزی جز تسلیم نیست...

برای این تعبد و تسلیم، یک راه قرار داده شده نه بیشتر، که «صراط مستقیم» است و هر روز، دست کم ده بار هدایت به این راه را از خداوند متعال می‌خواهیم:

«اهدنا الصراط المستقيم».

در قرآن، سخن از «صراط مستقیم» است و نه «صراط‌های مستقیم»، تا برخی مدّعیان، مدّعای کهن صوفیانه را در کسوتی دیگر به ما نگوینند. در این هشدار قرآن ژرف بنگرید:

«وَ إِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمٌ فَاتِّبِعُوهُ، وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقُ بِكُمْ عَنْ

سیبله، ذلکم وصاکم به لعلکم تذکرون»<sup>۳</sup>

و این است صراط من که استوار است، پس آن را تبعیت کنید. و از راه‌های

۱. توبه / ۱۰۳

۲. کافی ۲ / ۴۵ باب نسبة الاسلام، کافی ۸ / ۱۱، محسن ۱ / ۲۲۲، معانی الاخبار

۳. انعام / ۱۵۳، نهج البلاغه / حکمت ۱۲۵ /

دیگر پیروی مکنید که شما را از راه او باز می‌دارد. خداوند بین وصیت سفارشتان می‌کند، باشد که تذکر پذیرید.

در پرتو این نکته روشن قرآنی، به این مطلب تذکر می‌دهیم که اگر کسی در مسیر تقوا، تعبد، تسلیم و صراط مستقیم قرار داشت، اندک بودن عمل او به لحاظ کمی شاید قابل جبران باشد، که البته کاری دشوار است. اما اگر در راه‌های انحرافی گام بردارد، هرچه بیشتر به زعم خود عبادت کند، از راه حق دورتر می‌شود، گرچه خودش به این امر، آگاه نباشد.

﴿قُلْ هَلْ نَنْبَكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾<sup>۱</sup>

بگو: آیا شما را خبر دهم به زیانکارترین مردمان در عمل؟ کسانی که تلاش آنها در زندگانی دنیا گم شد، در حالی که می‌پنداشتند درست عمل کردند.

تفاوت میان این دو حالت، روشن است و جای دقیقت فراوان دارد. در حالت اول، انسان نماز را ادامی کند، با قدری عدم توجه در شرایط صحیح یا کمال آن، مثلاً در آخر وقت یا بدون مستحبات. اما در حالت دوم، نماز را - از روی علم و عمد - بدون طهارت یا پشت به قبله می‌خواند. در حالت اول امکان جبران کمبودها هست، گرچه دشوار. ولی حالت دوم، استهzaء نسبت به حکم الهی است، لذا گناهی بزرگ به شمار می‌آید، گرچه در کسوت نماز باشد.

د. آنچه گفته شد، از منظری دیگر در منشور چند وجہی دین قابل رؤیت است:

در شماری از احادیث معتبر آمده که خداوند، اموری را بر انسان فرض و واجب ساخت. با این همه، در مورد بسیاری از آنها به انسان رخصت داد که بتواند آنها را ادا نکند یا این که در حدّی کمتر از معمول، یا در غیر زمان خود، و خلاصه به شکلی دیگر. مثلاً:  
 - نماز را واجب ساخت، اما از برخی افراد در حالات خاص این تکلیف را برداشت. و در حالات دیگر مانند سفر، به نیمی از آن امر فرمود.

- فریضه روزه را از مسافر و بیمار، در زمان مسافرت و بیماری برداشت، تا در زمان‌های دیگر، قضای آن را انجام دهند.  
 - فریضه حجّ، در صورتی که انسان به استطاعت نرسد، از انسان ساقط است.

- فریضه جهاد، از بیماران و زنان و سالخوردگان ساقط است. و درباره دیگران نیز، به شرایط خاص خود موكول شده است.  
 به تعییر حدیث شریف، خداوند در این گونه فرائض الهی، به بعضی افراد «رخصت» داده تا در زمان‌ها و شرایط خاص، این واجبات را ادا نکنند یا به شکلی دیگر بدان بپردازنند. اما در این میان، یک فریضه هست که در هیچ حالت و وضعیت که انسان باشد، از او

### ساقط نمی شود: فریضه ولايت.<sup>۱</sup>

نکته مهم این است که آن‌چه انسان را در زمان حضر به نماز تمام و در زمان سفر به قصر، امر می‌کند، همان فریضه ولايت است که در تمام این حالات، انسان باید به آن‌گردن نهد و به جان بپذیرد. ولايت، رشتہ استوار الهی است که در هر زمان، همچون چراغی روشن، راه تقوا و تعبد را به انسان نشان می‌دهد و او را از جزئیات راه - مقصد، مسیر، هدف، خطرات و نحوه پیمودن راه - آگاه می‌سازد.

به همین دلیل، در نماز - دست کم ده بار در هر روز - از خدا می‌خواهیم که ما را جزء «مغضوب علیهم» و «ضالین» قرار ندهد. وقتی به بیان امام هادی صلوات اللہ علیه در زیارت جامعه کبیره رجوع کنیم، تفسیر روشن و جامع این دو مفهوم را از حضرتش فرا می‌گیریم:

- على من جحد ولايتكم غضب الرحمن. (معنای مغضوب علیهم)

- ضلّ من فارقكم. (معنای ضالین)

وقتی کسی به علم و عمد، خود را در شمار گمراهان مورد غضب خداوند حکیم قرار داد، نماز و روزه چه سودی به او می‌بخشد؟ چنین کسی، وقتی در نماز از خداوند می‌خواهد که او را در زمرة آن دو گروه قرار ندهد، آیا چنین نمازی استهزا به خدا و رسول نیست؟ طبعاً در این حالت، هرچه بیشتر نماز گزارد، نه تنها وسیله تقرّب

۱. خصال ۱ / ۲۷۷ باب الخمسة حدیث ۲۱، بحار الانوار ۶۸ / ۳۷۶. مرحوم شیخ احمد رحمانی همدانی، در کتاب «امام علی بن ابی طالب علیهم السلام» شماری از این احادیث را آورده است.

نشده، بلکه عذاب خود را سنگین تر کرده است.  
 هـ بد نیست در مورد همین نکته، توضیحی دیگر بیان شود.  
 دیدیم که خداوند متعال، عمل خیر را فقط از اهل تقوا می‌پذیرد:  
**«إِنَّمَا يَقْبِلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>**

تقوا مصاديق مختلف دارد، که هر کدام از آنها بخشنی از این مفهوم قرآنی را در انسان تحقق می‌بخشد. (مانند مطلق خیرات، عبادات، اخلاق حسن و...) ولی در اینجا نیز تفسیر روشن و جامع این آیه را باید در بیان امام هادی علیه السلام (زیارت جامعه کبیره) یافت که فرمود:  
**بِوَالاتِّكُمْ تُقْبِلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ.**

علمای علم بلاغت بر این نکته اتفاق دارند که این گونه بیان جملات در عربی، می‌رساند که فقط و فقط به قبول ولایت از طرف انسان است که اعمال و آداب الهی از او پذیرفته می‌شود.  
 نکته مهم این است که تقوا و ولایت، یک درجه ثابت نیست که انسان به دست آورده و بالاتر از آن برای او مقدور نباشد. همچنین این درجه، چنان نیست که از انسان قابل سلب نباشد.  
 به عبارت دیگر: از یک سو، تقوا خود درجاتی دارد که در هر درجه، هدایت بالاتر را نصیب انسان می‌سازد. لذا در مورد قرآن فرمود:  
**«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رِيبٌ فِيهِ هُدٌى لِّلْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>**

این کتاب - که تردیدی در آن نیست - هدایت برای اهل تقوا در آن است.

و در جای دیگر فرمود:

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدُوا زَادُهُمْ هُدًى﴾<sup>۱</sup>

کسانی که هدایت الهی را بپذیرند، خداوند بر هدایت آنها می‌افزاید.

کسی که هدایت الهی را به جان بپذیرد، خداوند به لطف خود، او را بیش از پیش هدایت می‌کند. و این اعطای درجات رانهاست نیست، چون بنده در هر حال بنده است و مخلوق هرگز خالق نمی‌شود.

«موالات» نیز چنین است: هرگز یک محب عادی خاندان پیامبر را نمی‌توان با بزرگانی همچون ابوذر و سلمان در یک درجه دانست. شاعر نیکو گفته است که:

نه هرکس شد مسلمان، می‌توانش گفت سلمان شد  
پس در همان درجات نیز پیوسته می‌توان بالا رفت.

اما از سوی دیگر، دست خدا بسته نیست که آنچه را به رحمتش داده، نتواند به حکمتیش پس گیرد. لذا می‌تواند همان نعمت ولایت، هدایت و تقوا را که به انسان داده و چه بسا افزون ساخته، از انسان پس گیرد. این زمانی است که انسان خودش ظرف وجودی خود را - به سوء اختیار - از این عطیه الهی تهی سازد. به این هشدار الهی دقت شود:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسْأَوْا السَّوْءَيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>

سپس فرجام کارکسانی که کار را زشت کردند، چنان شد که آیات خدا را دروغ شمردند.

تکذیب آیات الهی - که مصدق روشن آن، ذوات مقدسة معصومین علیهم السلام هستند - نتیجه گناه است که انسان به سوء اختيار خود مرتكب می شود.

جنگ اُحد، جلوه‌ای باز از عدم قبول ولايت رسول الله توسط مسلمانان بود. فرار آنان از جایگاه خود، که منجر به شکست شد، نیاز به توضیح ندارد. مهم این است که قرآن، عامل چنین وضعی را «گناهان مسلمانان» می داند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّוْا مِنْكُمْ يَوْمَ التَّقْيَادِ إِنَّمَا اسْتَرْهَمَ الشَّيْطَانُ بِعِصْمٍ مَا كَسَبُوا﴾<sup>۱</sup>

کسانی که در روز برخورد دو گروه (روز اُحد)، از همراهی با شما سر پیچیدند، شیطان آنها را به لغزش کشانید به دلیل پاره‌ای از گناهانی که به سوء اختيار خود مرتكب شده بودند.

پس هرگز نمی توانیم به داشتن نعمت ولايت غرّه شویم یا آنچه را واجدیم، آخرین درجه بدانیم. امید است این نکات به توضیح حدیث یاد شده امام باقر علیه السلام کمکی کرده باشد، گرچه ادعای بیان تمام حقایق آن در میان نیست.

ادامه این پاسخ را در بخش بعد، پی می گیریم.

پرسش هفتم - آیا صحیح است که افراد غیر شیعه، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح، به جهنم می‌روند و شیعه‌ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می‌رسند؟ [۲]

ادامه پاسخ:

۵-الف. گفتیم که:

- ضابطه بررسی حق و باطل، اصل عقیده است نه عملکرد پیروان آن عقیده.

- مقایسه‌ها باید عقلی باشد و نه احساسی، و از سر خود باختگی نباشد.

- در مورد عمل، کیفیت (مطابقت آن با سنت) و نیت صحیح شرط است، نه کمیت آن. همان مطابقت و نیت، قلب و روح عمل است، که از آن به تقوا، تعبد و تسلیم تعبیر می‌شود.

- بارزترین جلوه تقوا و تعبد و تسلیم، قبول ولایت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام است، که با تداوم در عمل خیر، خداوند، انسان را در آن

درجات بالا می‌برد، همان گونه که با اتكاب کار زشت، خوف آن می‌رود که خداوند، آن نعمت والا را از انسان سلب کند.

ب. در ادامه آن توضیحات، به حدیث کلیدی دیگری از امام صادق علیه السلام گوش جان می‌سپاریم:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مَنْ فَرَوْعَانَا كُلًّا بَرٌ. فَنِنَ الْبَرُّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسْئِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعْهِدُ الْجَارِ وَ الإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ.

وَ عَدُونَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مَنْ فَرَوْعَاهُمْ كُلًّا قَبِيحٌ وَ فَاحِشَةٌ. فَنِنُهُمْ: الْكَذَبُ وَ الْبَخْلُ وَ النَّيْمَةُ وَ الْقَطْعِيَّةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتَمِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ تَعْدِي الْحَدُودُ الَّتِي أَمْرَ اللَّهُ بِرِكْوبِ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ الزَّنا وَ السَّرْقَةُ وَ كُلُّ مَا وَاقَفَ ذَلِكُ.

فَكَذَبُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعْنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفَرْوَعِ غَيْرِنَا.<sup>۱</sup>

ما ییم ریشه هر خیر. و تمام نیکی‌ها، از شاخه‌های ماست. از جمله این نیکی هاست:

تَوْحِيدُ، نَمَازُ، رُوزَهُ، فَرُونَخُورَدُنُ خُشْمُ، گَذَشْتُ از بَدْكَارَانُ، مَهْرَبَانِی بَرَ نِیازِمِنَدانُ، سَرَپِرَسْتِی امُورِ هَمْسَايِه، اقْرَارُ بِهِ فَضْلُ بَرَای اهْلِ آنُ.

هَمِينَ گُونَهِ دَشْمَنِ ما رِيشَهُ هَر شَرِّی اَسْتُ. وَ از شاخه‌های آنها تَمَامُ زَشْتِی‌ها وَ بَدْكَارِی هَاسْتُ، از جَلَهِ: دَرُوغُ، بَخْلُ، سَخْنُ چَینِی، قَطْعُ رَحْم، رِبَا خُورَدُنُ، خُورَدُنُ مَالِ يَتَمِ بِنَاحِق، تَعْدِي از حَدُودِی کَه خَدَاوَنَد بَدَانُ اَمْرَ فَرْمُودَه، مُرْتَكَبُ شَدَنُ تَمَامُ کَارَهَای زَشْتُ، از ظَاهِرَ تَا بَاطِن، زَنا،

۱. کافی ۸ / ۲۴۲ و ۲۴۳ (روضه)، حدیث ۳۳۶، بحار الانوار ۲۴ / ۳۰۳.

سرقت، و هرچه در این ردیف باشد.

پس دروغ می‌گوید هر کسی که پندارد با ما همراه است، ولی به شاخه‌های درختِ دیگران آویخته است.

در این حدیث شریف، امام صادق علیه السلام دین را به درختی تشبیه کرده‌اند.

- ریشهٔ درخت دین حق، قبول ولایت اهل بیت در تمام شئون است.

- شاخهٔ این درخت، عقاید صحیح و اعمال خیر (واجب و مستحب) است.

- اعمال خیر و شرّ، در این حدیث شریف، منحصر به موارد عبادی فردی نیست. بلکه انجام وظیفه اجتماعی نیز در این میان، جایگاهی والا دارد.

- ریشهٔ درخت آیین باطل، قبول ولایت دشمنان اهل بیت است.

- شاخه‌های آن درخت، عقاید باطل و اعمال زشت (حرام و مکروه) است.

- کسی که می‌پندارد ولایت اهل بیت را دارد، ولی در عمل، کارهای گروه دوم را مرتکب می‌شود، دروغ می‌گوید. ریشهٔ درخت اول، با شاخه‌ها و میوه‌های درخت دوم سازگار نیست.

این حدیث، -که نقش بنیانی ولایت نسبت به عمل و جایگاه عمل در نظام دینی را به خوبی می‌رساند - تفسیری است روشن بر این مضمون که در قرآن، فراوان آمده است: «آمنوا و عملوا الصالحات». که

ایمان و عمل صالح را همواره در کنار هم می‌نشاند و جای می‌دهد.  
 ج. بر این مبنای، فتوای علامه محمد تقی مجلسی (پدر صاحب  
 بحار الانوار) -که از بزرگان فقهاء و محدثان قرن یازدهم بوده - خواندنی  
 است و به ویژه در این زمان جای تأمل دارد. براساس فتوای آن فقیه  
 بزرگ برای کسانی که با دیدن برخی از عبادات‌های بدون ریشه،  
 مفتوح‌دن دشمنان ولایت و امامت می‌شوند، نرفتن به حجّ مستحب  
 (عمره) اولی است.<sup>۱</sup>

مطلوب کاملاً روشن است: عمره، یک عمل مستحب با فضیلت  
 زیاد است، ولی شاخه‌ای از درخت دین است، در حالی که ریشه  
 درخت دین، ولایت است. اگر با غبان یک شاخه درخت را پر آفت  
 ببیند، به گونه‌ای که آن آفت می‌تواند ریشه را به فساد بکشاند، برای  
 حفظ ریشه، آن شاخه را قطع می‌کند. این کار را هیچ کس زشت  
 نمی‌داند و «غلو» نمی‌شمارد!

حاجیان و عمره گزاران باید این هشدار را جدی بگیرند و بدانند  
 آسیبی که دین و ایمان انسان را تهدید می‌کند، باید به اندازه ویروسی  
 که جسم و جان او را هدف می‌گیرد، - بلکه مهم‌تر از آن - باید جدی

۱. روضة المتقين (شرح من لا يحضره الفقيه) / ۴، علامه مجلسی اول، پس از  
 اتمام این شرح - به زبان عربی که در ۱۴ مجلد چاپ شده - شرحی دیگر به زبان فارسی بر  
 کتاب من لا يحضره الفقيه نوشته به نام «لوعات صاحبقرانی» که ظاهراً فرصت اتمام آن را  
 نیافته و مقدار موجود آن در ۷ مجلد چاپ شده که تا باب حجّ و مزار را در بر دارد. در آن  
 کتاب نیز همین مطلب را تأکید بیشتر تکرار می‌کند، به نوعی که از آن کراحت داشتن  
 عمره را در این صورت، می‌توان فهمید.

گرفته شود و باید برای مقابله با آن، راه حل یافت. یکی از پیامدهای این آسیب عقائدی، همین است: در زمانی که این سطور نگاشته و تدوین می‌شود، یعنی اوایل ماه ذی الحجّة الحرام، سعودی‌ها، حتّی به آیین پسندیده انسانی دورهٔ جاهلی نیز حرمت نمی‌گذارند و در ماه حرام به کشتار کودکان و زنان بی دفاع یمن می‌پردازند. با این همه، به عمران و آبادی و انتظام امور مسجد الحرام و مسجد النّبی دست می‌زنند که از یک سو وظیفه آنهاست و از سوی دیگر، راه درآمد زایی آنها. ضمناً در خلال این تعمیرات، تمام آثار مربوط به پیامبر و خاندانش را محو می‌کنند و پیشینه‌های فرهنگی و تمدنی صدر اسلام را از میان می‌برند. تنها برای حفظ ظاهر، نماز جماعت را - که بخشی از آن به زور جرمیه متخلفان است - در حرمین شریفین برپای می‌دارند. و متأسفانه سوغاتِ حاجی ما از این سفر معنوی - که باید بالا رفتن درجات او در ولایت اهل بیت یعنی روح حجّ باشد - ویروس معنوی خوش بینی به چنین کسانی می‌شود، که این ویروس را به شهر و دیارشان انتقال می‌دهند!

۶- در حدیث معتبر، از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است:

هل الدين الأحب و البعض؟<sup>۱</sup>

آیا دین، چیزی غیر از حبّ و بعض است؟

روشن است که مراد از این حدیث، دوستی افراد خاصی و

۱. مستدرک الوسائل ۱۲ / ۲۲۶ حدیث ۱۲۸ / ۱۵، ۱۳۹۵۰ حدیث ۱۷۷۵۰، بحار الانوار ۶۸ / ۶۳، تفسیر فرات / ۴۲۸.

دشمنی افراد خاصی است، که در این نوشته، نمی‌خواهیم به تبیین و تعیین مصداق پردازیم. بلکه هدف، توضیح چند نکته است:  
 الف. در بعضی از نوشته‌های اخیر - که متأثر از فضای صلح کل صوفیه است - اوّلاً کلمه «البغض» را حذف می‌کنند، ثانیاً الف و لام در کلمه «الحب» را به عنوان استغراق جنس می‌گیرند، به این معنی که: «دین تماماً عشق است و جز عشق چیزی نیست!».

در پاسخ می‌گوییم: اوّلاً کلمه حب در روایات، هیچگاه به معنای عشق نبوده و نیست.

ثانیاً مراد از روایت، محبت افراد خاصی است نه عشق به همگان و رسیدن به صلح کل.

ثالثاً در برخی موارد، از این مرحله نیز می‌گذرند. و بحث دیگر صوفیه را پیش می‌آورند که عشق، مقامی فراتر از عقل است و کار امام حسین علیه السلام نیز فقط با عشق سازگار است نه عقل. در حالی که عقل، همواره حجّت باطنۀ خدا است که پاداش و کیفر بر مبنای آن انجام می‌شود و هیچگاه تعطیل نمی‌پذیرد.

رابعاً گاهی این تأویل باطل از حدیث معتبر یاد شده را با حدیثی ضمیمه می‌کنند که از جعلیات صوفیه است: «من طلبی و جدنی... من عرفی عشقی و من عشقی عشقته...»، که جای بحث مفصل دارد، ولی به اجمال عرض می‌شود: عبارت «من طلبی و جدنی» کلیّت ندارد. راه یافتن خدا چیست؟ بازی‌های بت پرستان هندو در کنار رودگنگ هندوستان؟ بت پرستیدنِ مشرکان که بت‌ها را وسیله رسیدن به خدا

می دانستند؟ مهم‌تر این جمله است: «من عشقته قتلته». آیا امام زمان ع در طول هزار و صد و هشتاد سال به این درجه نرسیده که عاشق خدا شود و خدا عاشق او؟! اگر چنین شده، پس چرا هنوز او را نکشته است؟ چرا بیهوده شعری بگوییم که در قافیه‌اش بمانیم؟ مفهوم «معشوق عاشق کش»، مفهومی است که از فرهنگ صوفیه وارد دین شده است.

فرهنگ دین با این مضامین بیگانه است. قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مُخْرَجًا﴾<sup>۱</sup>

﴿إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فِرَقَانًا﴾<sup>۲</sup>

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمَنُوا وَأَتَّقُوا لِفَتْحِنَا عَلَيْهِمْ بِرَحْمَةِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup>

در دعای معتبر مسلول، خدا را به این اسماء می‌خوانیم:  
يا رفیق یا شفیق! فکنی من حل المضیق، و اصرف عنی کل هم و غم و  
ضیق، و اکفی شر ما لا اطیق، و اغفی علی ما اطیق.

ب. همین محبت - که در روایت «هل الدین...» یاد شده - خود شیوه و آداب دارد. در قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ إِن كُنْتُمْ تَحْبَّبُونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُنِي بِحُبِّكُمُ اللَّهِ﴾<sup>۴</sup>

دوستی، از یک طرف نیست، بلکه از دو طرف باید باشد. خداوند حکیم، در وصف اولیاء الله می‌فرماید:

۱. انس / ۲۹.  
۴. آل عمران / ۳۱.

۲.. طلاق / ۲.  
۳. اعراف / ۹۶.

### ﴿رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ﴾<sup>۱</sup>

لذا در حدیث دارد که شخصی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمود: اما من تو را دوست ندارم، به دلیل این که برای اذان گفتن و تعلیم قرآن اجرت طلب می‌کنی.<sup>۲</sup> دقت شود! اگر انسان برای این گونه کارها اجرت معین نکند، بلکه مبلغی به او بدهند، اشکالی ندارد که بگیرد. مشکل در این است که مبلغی معین کند که اگر به توافق مالی نرسیدند، اذان و قرآن تعطیل شود.

هشدار! که چنین پاسخی می‌تواند از ناحیه امام زمانمان به ما برسد، که ادعای محبت حضرتش را داریم، مبادا آن بزرگوار به دلیل برخی اعمال ناشایسته ما، از ما روی برگرداند، هم چنان که به جناب علی بن مهزیار اهوازی فرمود:

لکنكم كثركم الأموال، و تجربتم على ضعفاء المؤمنين، و قطعتم الرحيم  
الذى بينكم.<sup>۳</sup>

ج. با مرور مباحث گذشته روشن می‌شود که حب و بغض که در این حدیث آمده، همان است که ما را به عمل صحیح و دوری از

۱. مائده / ۱۱۹.

۲. فقیه ۳ / ۱۷۸، تهذیب ۶ / ۳۷۶، استیصار ۳ / ۶۵، در مورد دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل عدم محبت خود به آن فرد را در این نکته می‌داند که او اهل تبریز نیست. (بحارالانوار ۳۰ / ۳۷۹)

۳. دلائل الامامة / ۲۹۷. توضیح بیشتر را در مقدمه کتاب «روزنایی به خورشید» آورده‌ایم.

کردارهای زشت می‌رساند و زندگی نمونه‌ای در تمام جهات برای ما به ارمغان می‌آورد، از آن‌گونه که امام سجاد علیه السلام در رساله حقوقیه و امام عصر ارواحنا فداه در دعای «اللّهُ ارزقنا توفيق الطاعة و بعد العصية» ترسیم کرده‌اند. بار دیگر این متون را به دقّت بخوانیم، تا درس‌های زندگی را که فراموش کرده‌ایم، به یاد آوریم و در آن مسیر بکوشیم؛ بدآن امید که از درجه محبت فراتر رویم و به درجه «شیعه» - یعنی پیرو راستین اهل بیت علیه السلام - ارتقاء یابیم، با تمام آن ویژگی‌ها که شیخ صدق در کتاب کم حجم و پر معنای «صفات الشیعه» آورده است. راستی! بجاست که عملکرد خود را در آینه مضماین روایات آن کتاب نفییس ببینیم تا روشن شود که آیا در این آزمون، به حداقل نمره قبولی می‌رسیم یا نه. بدین سان، به اندازه واقعیت خودمان اذاعکنیم، نه بیشتر.

۷- چند نکتهٔ پایانی برای تکمیل این گفتار، ضرورت دارد:  
الف. هدف ما در این گفتار، تعیین بهشت و جهنم برای افراد نبوده و نیست. صاحب عنوان «قسم النار و الجنّة»، امام امیرالمؤمنین علیه السلام است نه دیگران! ما، بندگانی هستیم که به قول شاعر:

گهی بر طارم اعلیٰ نشیم      گهی تا پشت پای خود نییم  
خداوند متعال، ما را در میانه خوف و رجاء نگاه داشته است:  
- خوف، یعنی ناامنی از عدل الهی، که اگر تمام طاعات جنّ و انس را به جای آوریم، نگران باشیم که مبادا در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشیم.

-رجاء، یعنی امید به فضل الهی، که اگر تمام معصیت‌های جن و انس را مرتکب شده باشیم، امیدوار باشیم که لطف الهی دست ما را بگیرد، خدایی که نه تنها گناهان را می‌پوشاند، بلکه می‌بخشد، و بالاتر، سیئات را به حسنات بدل می‌سازد.

ب. باید بدانیم که دست خدا همیشه در کار است. و او با دست باز، همواره می‌تواند بداء کند، یعنی نام ما را از فهرست اشقياء به در آورد و در فهرست سعداء بیاورد. او همواره با دو فعل، بندگان خود را به تصریع بر در خانه خود می‌کشاند:

-حبط، یعنی: نابود ساختن حسنات گذشته، فقط و فقط به دلیل ارتكاب یک گناه.

-تکفیر، یعنی: پوشاندن تمام گناهان، فقط و فقط به دلیل انجام یک عمل صالح.

فرصت و مجال تبیین این مسائل نیست. تفصیل این موارد به محل خود موكول می‌شود. هدف از این اشاره، آن است که بگوییم که در پاسخ این پرسش -با وجود تطویل در کلام -هنوز ناگفته‌های بسیاری باقی مانده است.

ج. عدل الهی و نفی ظلم از ساحت قدس او، اقتضای آن دارد که میان دو حالت (اتمام حجّت و عدم آن) فرق گذاریم. تمام آنچه گفته شد، مربوط به حالتی است که حجّت بر فرد، تمام شده و او با علم و عمل، گام در راه باطل می‌نهد. ولی اگر چنین نباشد، این فرد را در لسان روایات، «مستضعف» نماید. ولی چنین کسی در موقف قیامت،

بار دیگر مورد لطف الهی قرار می‌گیرد و در آنجاست که به انتخاب  
نهایی دست می‌زند، چراکه اصل مسلم و قطعی این است که:  
انَّ اللّٰهُ لِيْسَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ.



پرسش هشتم - آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن  
همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتب است؟ [۱]

پاسخ:

۱- ابتدا شیوه های برخورد با این موضوع را بررسی می کنیم. سخن  
در این است که تعزیه امام حسین علیه السلام یک نهاد فرهنگی است که در  
طول صدها سال به تدریج شکل گرفته، در ذهن مردم استوار شده و  
به بخشی از زندگی مردم بدل شده است، به گونه ای که اکنون پاره ای  
جدایی ناپذیر از هویت فرهنگی مردم ما است. آیا این گونه برخورد -  
که از سوی پاره ای از روشن فکران انجام می شود - به تخریب این نهاد  
استوار نمی انجامد؟ در صورت چنین امری، چه جایگزینی برای آن  
داریم؟

پیشنهاد ما این است که اگر براستی قصد اصلاح خالصانه در میان  
است، محسّنات این نهاد را درست بشناسیم، آفات آن را نیز به خوبی  
شناسایی کنیم، آنگاه با شناخت دقیق جامعه خود، در برنامه ای دراز

مدد، به نحوی لطیف در رفع آن آفات بکوشیم.

به یاد داشته باشیم که پزشک دلسوز و حاذق، در مرحله اول می‌کوشد بیماری بیمار را درست بشناسد و راه درمان آن را به خوبی بیابد؛ آنگاه تا حد امکان به مداوای دارویی می‌اندیشد. و در صورتی که آن را کارساز ندید، با چاقوی جراحی او را مداوا کند. هیچگاه شنیده نشده که پزشکی با بیل و کلنگ به جان بیمار بیفتند!

به راستی، از مسخره کردن عقاید و ایمان مردم -که مبنای صحیح دارد، گرچه بعضی از جزئیات آن مورد بحث و بررسی باشد - به کجا می‌رسیم؟ آیا تنها ابزار دستیابی به روشنفکری، این است که نسبت به سنت‌های مردم، ساز مخالف بزنیم؟

گاهی انفاق مردم در مجالس دینی را زیر سؤال می‌برند، به بهانه این که مردم به بیمارستان و مدرسه نیاز دارند. و گاهی عزاداری عاشورا مورد انتقاد قرار می‌گیرد، به بهانه بسته شدن بعضی از خیابان‌های شهر در یک روز تعطیل از ۳۶۵ روز سال.

می‌پرسیم: چرا فقط در زمان بذل مال برای حضرت سید الشهداء علیه السلام به یاد نیازهای رفاهی مردم می‌افتیم؟ و چرا به همین یاداوری نیز واقع بینانه نمی‌نگریم؟ اگر با دیده واقع بینی به این مطلب نگاه کنیم، می‌بینیم که بیشتر افراد خیر مدرسه ساز و بیمارستان ساز، از درون همین مجالس دینی و از کنار همین سفره‌های امام حسین علیه السلام برخاسته‌اند. آیا درست است که به جای برنامه ریزی عملی و اجرایی برای گسترش کار خیر در سطح جامعه -که در جای

خود، ضرورتی انکارناپذیر است - به گونه‌ای عمل کنیم که به فول شاعر: «برسر شاخ، بُن می‌برید»؟ یقیناً با برنامه ریزی صحیح، هر کاری در جای خود قرار می‌گیرد، بدون این که هیچ کاری زمین بماند.

۲- معترضان می‌گویند: از نهضت امام حسین علیهم السلام درس بگیریم نه این که بر آن گریه کنیم. می‌گوییم: درسی که آنها از عاشورا گرفتند و ما گریه کنندگان نگرفتیم، چه بود؟ آیا گریه ما، مانع از درس گرفتنِ ماست؟ مگر اصناف مختلف شیعه (فقها، مهندسان، پزشکان، بازاریان، و...) کار و زندگی و خدمت رسانی خود به جامعه را تعطیل کرده‌اند و از صبح تا شام و شام تا صبح فقط گریه می‌کنند؟ این اشاره، تأکیدی است بر همین واقعیت که برنامه ریزی صحیح، هر کاری را در جای خود قرار می‌دهد، بدون این که هیچ کاری زمین بماند.

۳- اقامه شعائر حسینی، یکی از عبادات است که ائمه معصومین علیهم السلام به آن امر فرموده و خود - تا حد امکان و مقدور - بدان اقدام می‌کردند. روایات مربوط به آن در منابع متعدد آمده است، از جمله:

□ امام صادق علیهم السلام به محض ورود سفیان عبدي کوفى به او امر می‌فرماید که برای امام حسین علیهم السلام مرشیه بخواند. سپس به امفروه (همسر خود) امر می‌کند که پشت پرده بنشینند. در این میان صدای گریه بالا می‌گیرد و همسایگان علت می‌پرسند. حضرتش خادم خود را بر در می‌فرستد که توضیح دهد: «کودکی داشتیم و غش کرده، لذا

گریه می‌کنیم.»<sup>۱</sup> با این تقدیم یا توریه، حضرتش مجلس عزای حسینی را بروای می‌دارد.

□ امام رضا علیه السلام به ابراهیم بن ابی محمد فرمود:  
فعلی مثل الحسین فلییک الباکون.<sup>۲</sup>

تنها بر مانند حسین علیه السلام، باشد اهل گریه بگردند.

□ امام رضا علیه السلام به ریان بن شبیب فرمود:  
يا ابن شبیب! ان كنت باکیاً علی شیء فابک للحسین بن علی<sup>۳</sup>  
ای فرزند شبیب! اگر بر چیزی گریه می‌کنی، بر حسین بن علی علیه السلام گریه کن.

سخن در این است: آیا هر عابدی در هر دینی، فلسفهٔ تک تکی عبادات خود را می‌داند یا اگر بداند، الزامی دارد که آن را به همه بگوید؟

دربارهٔ بسیاری از عبادات، اگر علت - یا به تعبیر رایج: فلسفهٔ آن حکم را ندانیم، اما برخی از فواید آن را می‌توانیم بیان کنیم. در مورد عبادتی ارزشمند به نام اقامه شعائر حسینی، می‌توانیم بگوییم که نماد بازر دو اصل اساسی و ریشه‌ای اسلام - تولی و تبری - است. این عبادت والا سبب می‌شود که نه خودمان، صحنهٔ رویارویی عاشورای ۶۱ را فراموش کنیم و نه دنیا آن را از یاد ببرد، صحنه‌ای که در آن دو

۱. روضه کافی، حدیث ۲۶۳.

۲. بحار الانوار / ۴۴ / ۲۸۳ و ۲۸۴.  
۳. عيون اخبار الرضا علیه السلام / ۱ / ۲۹۹ باب ۲۸، امالی صدوق / ۱۲۹ مجلس ۲۷، اقبال الاعمال / ۵۴۴، بحار الانوار / ۴۴ / ۲۸۵.

گونه مخلوق خدا در برابر هم قرار گرفتند: یکی نماد «احسن تقویم» و دیگری نماد «اسفل سافلین». آن روز، تمام شرارت‌ها در قالب یک سپاه سی هزار نفری به جنگ تمام انسانیت‌ها آمد که در قالب یک مجموعه محدود در کربلا حضور داشت. چنین صحنه‌ای باید همواره زنده بماند. و زنده ماندن آن به برپایی یادبودهای مکرر از آن است. از معترضان می‌پرسیم: چرا پس از گذشت ده‌ها سال از بمباران ژاپن توسط آمریکا، همچنان مراسم یادبود قربانیان ژاپن برپا می‌کنند؟ و چرا یاد و خاطره مرگ فداکارانه سقراط و سهروردی و سوگ سیاوش، پس از گذشت صدها سال همچنان سوژه اصلی ادبیات ملل مختلف شرق و غرب است؟ مگر این سنت عقلایی مورد اعتراض کسی قرار می‌گیرد؟

به مناسبت، به یک نکته مهم تذکر می‌دهد که در بعضی از آثار مکتوب، بزرگداشت حضرت ابا عبد الله علیه السلام را مشابه سوگ سیاوش می‌شمارند و آن را نشانه نفوذ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام در فرهنگ اسلامی می‌دانند، در حالی که چنین نیست. اصل این بزرگداشت‌ها - جدا از تفاوت‌های آنها - یک سنت عقلایی است که در میان تمام ملل واقوام وجود دارد. و هیچگاه دلیل بر آن نمی‌شود که فرهنگ اسلام، از فرهنگ‌های دیگر اثر پذیرفته باشد.

۴- دستور دین ما، بکاء بر شهدای کربلا است.  
گفتیم که این عبادت، فواید مختلف دارد، از جمله: تجدید خاطره دفاع شهدای کربلا از دین مبین در برابر کتمان، تحریف‌ها و تغییر و

تبديل فرهنگ رایج مردم، که این تغییر و تحریف، تحت عنوان «دین» انجام شده بود.

اکنون می‌افزاییم: این کتمان و تحریف و تغییر، در تمام زمان‌ها تکرار شده و می‌شود. استحالهٔ فرهنگی که آن روز مردم مدعی مسلمانی را در برابر فرزند و وارث پیغمبرشان قرار داد، در زمان‌های بعدی نیز روی داد، تا آن‌جاکه:

□ ابن حجر از قول غزالی و دیگر فقهای اهل تسنن نقل می‌کند که:  
بِحَرْمٍ عَلَى الْوَاعِظِ وَغَيْرِهِ رِوَايَةُ مَقْتَلِ الْحَسَنِ وَمَاجْرِي بَيْنِ الصَّاحِبَةِ  
مِن التَّشَاجِرِ وَالتَّخَاصِمِ.<sup>۱</sup>

بر واعظ و دیگران حرام است که رویداد قتل حسین و نزاع‌هایی را که میان صحابه روی داده، نقل کند.

□ ذهبی در ضمن شرح حال شافعی می‌گوید که روش علماء چنین است که هر آنچه به اختلاف صحابه مربوط می‌شود:  
يَلْزَمُ كَتَانَهُ، بَلْ يَلْزَمُ إِعدَامَهُ.<sup>۲</sup>

لازم است که کتمان شود، بلکه باید آن اخبار را از میان برد.

□ ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) در کتاب تهذیب التهذیب خود - که از متون رجالی مورد اعتماد عامه است - امام رضا<sup>علیه السلام</sup> را موثق نمی‌داند، چند حدیث روایت شده از ایشان را به عنوان «منکر» و چند حدیث دیگر را به عنوان «انکر» وصف می‌کند و سپس

۱. الصواعق المحرقة / ۲۲۲ - ۲۲۳ چاپ مصر.

۲. سیر اعلام النبلاء / ۱۰ / ۹۲ [چاپ جدید ۴۱۹ / ۸]

می گوید:

«حقّ لمن کان احادیثه منکر و انکر، آن یُترک و یُحذَر». ۱

کسی که احادیث او، منکر و انکر باشد، شایسته آن است که احادیث او متروک ماند و باید از آنها بر حذر بود.

وی در همان کتاب، عمر سعد را موئّق می داند. و برای این که شبیه تشابه اسمی پیش نیاید، تصریح می کند که منظور وی از عمر سعد، همان قاتل حضرت سید الشهداء علیہ السلام است:

عمر بن سعد... تابعی ثقة، و هو الذى قتل الحسين. ۲

جالب است که بدانیم همان این حجر، ضابطه‌ای کلّی به دست می دهد که:

«اگر کسی یکی از صحابه را سبّ و شتم کند، دجال ملعون است و نقل حدیث از او درست نیست». ۳

حال، چگونه است که عمر بن سعد، با وجود قتل امام حسین علیه السلام - که از سبّ و شتم بالاتر است - همچنان موئّق باقی می ماند؟ شاید از این جهت که اینان، امام حسین علیه السلام را، حتّی یک صحابی هم نمی دانند!

□ ابن خلدون، مورّخ مشهور، چهار بار در ضمن بیان واقعه عاشورا، به امام حسین علیه السلام حمله و جسارت کرده و کار یزید و

۱. تهذیب التهذیب ۷ / ۳۸۷ - ۳۸۹ . ۲. تهذیب التهذیب ۷ / ۴۵۰ - ۴۵۱ .

۳. همان کتاب ۱ / ۵۰۹، رقم ۹۴۸، ضمن شرح حال تلید بن سلیمان.

پیروانش را توجیه می‌کند.<sup>۱</sup>

□ ابوحامد غزالی - که به عنوان استاد اخلاق شهرت دارد - در کتاب احیاء العلوم خود، نه تنها از لعن یزید، به شدت نهی و منع می‌کند، بلکه حتی انتساب قتل امام حسین علیہ السلام به یزید را جزء گناهان به شمار می‌آورد و می‌گوید که مسلمانی یزید هرگز جای تردید نیست، همان‌گونه که دخالت داشتن او در قتل حسین بن علی، ابدأ صحیح نیست.<sup>۲</sup>

□ ابن تیمیه، در مورد اسارت اهل بیت و گرداندن آنان در شهرها می‌گوید که همه این سخنان، دروغ و باطل است، بلکه یزید، از آنان تجلیل و احترام کرده و آنان را میان اقامت در دمشق و بازگشت به مدینه مخیر کرد که آنان بازگشت به مدینه را برگزیدند.<sup>۳</sup>

□ تبرّک به قتل امام حسین علیہ السلام که بنی امية رواج دادند، همچنان در برخی از کشورها ادامه دارد. در این جهت، احادیثی جعل کردند که روزه روز عاشورا مستحب است، به این دلیل که خداوند، در این روز، فرعون و پیروان او را غرق کرد و موسی و یارانش را نجات داد. در ادامه این حدیث جعلی از پیامبر اسلام نقل می‌کنند که: ما از بهود به موسی سزاوارتیم و به اصحاب خود دستور داد که آن روز را روزه

۱. مقدمه ابن خلدون / ۲۰۸ (ترجمه فارسی محمد پروین گتابادی: ص ۴۱۵).

۲. احیاء علوم الدین، جلد سوم، باب آفات اللسان.

۳. مختصر منهج السنة / ۳۵۰.

بدارند.<sup>۱</sup>

مرحوم میرزا ابوالفضل تهرانی در کتاب *نفیس شفاء الصدور فی شرح زیره العاشر*، ذیل جمله «اللّٰهُمَّ انْ هٰذَا يوْمٌ تبرکتْ بِهِ بَنُو امِّيَّةٍ» در این زمینه، به تفصیل توضیح داده است. به خوانندگان گرامی توصیه می‌شود که آن توضیحات را بخوانند و در آن دقت کنند.

و امروز نیز، همان تحریف و استحاله در کسوت پدیده طالبان؛ غیر انسانی ترین، خشن‌ترین و زشت‌ترین چهره را به دین رحمت و مهربانی نسبت می‌دهد. لذا در این زمان نیز، باید با اقامه عزای مظلوم کربلا، تبری خود را نسبت به آن ظالمان و وارثان آنها نشان داد. این نکته، بیانی است از یک جمله که در زیارت معتبر امام حسین علیه السلام آمده است:

قتل الله من قتلك بالأيدي والأسن.<sup>۲</sup>

خدا بکشد کسانی را که تو را به دست و زبان کشند.

قتل با دست، کار ظالمان لشکر بنی امية بود. و قتل به زبان، کار عقبه فرهنگی آنها که همچنان ادامه دارد. و در بیان امام حسن عسکری صلوات الله علیه نسبت به عالم نمایان دشمن خط روشن ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌خوانیم:

۱. برای تفصیل بنگرید به مقاله «فرهنگ عاشورا در سیره معصومین علیهم السلام» نوشته دکتر سید مهدی صانعی در *فصلنامه مشکوکه (چاپ مشهد)* شماره ۵۳، زمستان ۱۳۷۵، ص ۴۲ - ۵۹.

۲. *کامل الزيارات / ۱۹۶* باب ۷۹ حدیث ۱.

هم اضرّ على ضعفاء شيعتنا من جيش يزيد عليه اللعنة على الحسين بن على و اصحابه، فانهم يسلبونهم الأرواح و الأموال، و هؤلاء علماء السوء الناصبون المتشبّهون بأنهم لنا موالون و لأعدائنا معادون يدخلون الشكّ و الشبهة على ضعفاء شيعتنا، فيصلونهم و يمنعونهم عن قصد الحق المصيب<sup>۱</sup>

زیانی که از اینان بر مؤمنان می‌رسد، بیش از زیان لشکر یزید اموی بر سپاه فداکار امام حسین علیه السلام است، زیرالشکر یزید، جان آن فداکاران را گرفتند و روح آنها به بهشت اعلیٰ پرواز کرد؛ اما تحریف کنندگان که مردم را به گمراهی می‌کشانند، ایمانِ مؤمنان را هدف می‌گیرند و آنها را به راه ضلالت سوق می‌دهند.

گریه، پاسخی است روشن، ساده، عمومی، همه فهم، مردمی و فطری به آن همه لباس توجیه که بر قامتِ ستم‌های یزیدیان دوخته‌اند و می‌دوزنند.

۵- گریه ما، اطاعت امر خدا است که در برابر تمام زحمات رسولش، از ما فقط یک اجر می‌خواهد: دوستی نزدیکان حضرتش؛ «قل لا اسئلکم عليه اجرًا الا المودة في القربي»<sup>۲</sup>

این نزدیکان - به تصریح روایات معتبر - اهل بیت پیامبر رحمت علیه السلام هستند، به ویژه چهار بزرگوار که در زمان حضرتش حیات داشتند: امیرالمؤمنین، صدیقه کبری، امام حسن و امام حسین علیهم السلام.

۱. احتجاج ۲ / ۴۵۸، بحار الانوار ۲ / ۸۸.  
۲. سوری / ۲۳.

حضرت ابا عبد‌الله علیه السلام، پنجمین تن از پنج تن نورانی است که همواره در کنار هم حضور داشتند، و خط روشن نور در دنیای ظلمت زده آن روز را نشان می‌دادند. مردم در برابر چنین بزرگواری صرف کشیده بودند، تا میزان اطاعت خود از امر «مودت قربی» را نشان دهند! باری، تفسیر این آیه را می‌توان در این کلام رسول خاتم ﷺ دید که فرمود:

ایمان به من نیاورده کسی که مرا بیش از خودش، خاندان مرا بیش از خانواده خود، و فرزندان مرا بیشتر از فرزندان خود دوست ندارد.<sup>۱</sup> این حدیث شریف - که محدثان شیعه و سنّی روایت کردند - یکی از مبانی اقامه عزا و گزیه بر امام مظلوم علیه السلام است. از معترضان می‌پرسیم: کیست که در عزای فرزندش گریه نکند؟ و اگر چنین کسی را بتوان یافت، درباره او بجز صفت «سنگدل» چه می‌توان گفت؟ آنگاه بر اساس این حدیث معتبر می‌گوییم: اگر کسی در سوگ فرزند پیامبر، بیش از سوگ فرزند خود گریه نکند، ایمان او به دلیل حدیث یاد شده، کامل نیست.

۱. منابع شیعه: امالی صدوق / ۳۲۴ مسجیس ۵۴، بشارة المصطفی / ۵۲، علل الشرایع / ۱۴۰ باب ۱۱۷، مجتمع البیان طبرسی ذیل آیه ۶۹ نساء، روضة الوعاظین ۲ / ۲۷۱، فلاح السائل / ۱۰۱، مشکاء الانوار / ۸۱، بحار الانوار ۲۷ / ۷۵ و ۸۶ و ۱۱۲. منابع تسنّن در کتاب ملحقات احقاق الحق ۹ / ۳۹۲ - ۳۹۳ نوشته آیت الله مرعشی نجفی و کتاب «سیرتنا و سنتنا» نوشته علامه امینی آمده است.



پرسش هشتم - آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن  
همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتب است؟ [۲]

ادامه پاسخ:

۶- سؤال بعدی این است که: آن همه فضایل که برای گریستان بر  
امام حسین علیه السلام یاد شده، آیا به راستی چند قطره اشک چنین اثری دارد؟  
آیا نقل و ترویج این گونه روایات، مشوّق ترک واجبات و مستحبات و  
عمل به محرمات و مکروهات نیست؟

در پاسخ به این سؤال می‌گوییم:

الف. گنهکاران دو گونه‌اند: یکی آنها که منکر خدا و معاند او  
هستند. دیگری آنها که منکر و معاند با خدا نیستند، بلکه با وجود  
ایمان به خداوند متعال و وحدانیت حضرتش، گاهی به سبب سهو یا  
غفلت یا غلبه شیطان یا سلطه هوا نفس، گناهی مرتکب می‌شوند.  
اما به سبب همان ایمان صحیح و عقیده روشن، از کار زشت خود

پشیمان می شوند.

وصف اینان را می توان در دعای ابو حمزه ثمالي خواند:

الهی لم أعصك حين عصيتك، وأنا بريوبیتك جاحد،

خدا يا! در زمانی که عصیانست کردم، ریوبیت حضرت را منکر نبودم.

وقتی کسی چنین رفتاری برگزید، خداوند به لطف و رحمت خود،

در برابر او راهی می گشاید که «توبه» نام دارد. امام سجاد علیه السلام در

توضیح این نکته، ضمن دعای ۴۵ صحیفه عرضه می دارد:

الهی، انت الذى فتحت لعبادک باباً الى عفوک سمیته التوبه

خدا يا! تو برای بندگانست دری به سوی عفو و گشودی که نام آن را «توبه»

نهادی.

پیام خداوند متعال به بندگان، بسیار شگفت است. خطاب به

پیامبرش می فرماید:

«نبیء عبادی انی انا الغفور الرحيم و ان عذابي هو العذاب الالیم»<sup>۱</sup>

به بندگانم خبر ده که من به راستی آمر زنده مهر بانم، و نیز (به آنها خبر ده

که) عذاب من عذابی در داور است.

اگرچه عذاب او در دنیا است، اما آن را پس از آمر زش و رحمت

بیان می دارد، و صفت خود را «غفور رحیم» می داند نه «معدّب»،

یعنی که عذاب، ویژه افراد معدودی است، در حالی که غفران و

رحمت، صفت همیشگی او است که پر تکرارترین نام خود در قرآن را

«رحمان و رحیم» می داند. و به راستی:

سیقت، حمته غضبه.

امتحان و غضیش سهت گ فته است.

همچنین خطاب یه یه پیامبر ش فرمود:

﴿وَإِذَا سَأَلَكُ عَبْدٌ عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ إِجِيبْ دُعَوَةَ الدَّاعِ إِذَا دُعَانَ

**فليست جبوا الي و ليؤمنوا في** ٢

هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسیدند، من به راستی بدانها نزدیکم،  
دعای فردی از آنها را - وقتی مرا بخواند - پاسخ مثبت می‌دهم. پس باید  
به ندای من پاسخ دهنده و باید به من ایمان آورند.

آنگاه برای این که روشن شود کلمه «عبدی» منحصر به نیکان و صالحان نیست، خداوند از طریق پیامبر رحمت، با «بندگان گنهکار» سخن می‌گوید و آن‌ها را دلداری می‌دهد تا به راه آورد: «قل يا عبادی الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً»<sup>۳</sup>

**بگو:** ای بندگان من که بیر خود ستم کردند! از رحمت الهی نومید مشوید، که خداوند، تمام گناهان را محو آمرزد.

ذیل این آیه نقل است که فردی گنهکار در زمان رسول خدا پس از نزول این آیه صیحه زد، به این جهت که خداوند، او را نیز - با وجود گناهان فراوان - بندۀ خود خطاب کرده است.

ب. در اینجا از معتبرضان می پرسیم: آیا این پیامها - که در قرآن و

١. دعای روز عرفه: اقبال الاعمال / ٣٦٢، بحار الانوار / ٩٨ / ٢٣٢.

.٥٣ زمر / .١٨٦ بقره .

احادیث فراوان است - موجب تشویق گناهکاران به ادامه گناه نمی شود؟ آیا حق داریم به صرف مصلحت اندیشی روش نفکرانه، این آیات و روایات را از قرآن و کتب حدیثی خط بزنیم تا زمینه تشویق به گناه پیش نیاید؟

شگفتا! خداوند متعال به گناهکاری که دهها سال معصیت کرده، می فرماید:

﴿لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، أَنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

از رحمت الهی نومید مشویل، که جز کافران کسی از رحمت الهی نومید نمی شود.

و امام صادق علیه السلام پس از بر شمردن گناهان مختلف، پاره‌ای از آنها را «گناه بزرگ» (معاصی کبیره) می داند که بدترین آنها - پس از شرک به خدا - «یأس از رحمت خدا» است.<sup>۲</sup>

امیدوارکردن مردم به رحمت الهی، تا آن‌جا اهمیت دارد که امیر المؤمنین علیه السلام آن را یکی از معیارهای اصلی فقاهت (یعنی شناخت دقیق و ژرف دین) می داند:

الفقيه كل الفقيه من لم يقنت الناس من رحمة الله، ولم يؤيدهم من روح الله، ولم يؤيدهم من مكر الله.<sup>۳</sup>

۱. یوسف / ۸۷

۲. وسائل الشيعة / ۱۵ / ۳۱۹ حدیث ۳۰۶۲۹.

۳. نهج البلاغه / حکمت ۹۰، بحار الانوار ۲ / ۵۶.

کسی به راستی فقیه (ژرف نگر در دین) است که:

- مردم را از رحمت خداوند، نوミد نسازد؛
- آنان را از لطف الهی مأیوس نگرداند؛
- آنان را از مکر الهی (عکس العمل خداوند در برابر مکر و خدعا که در مقابل خداوند، به کار می بردند) در امان ندارد.

سخن در اینجا فراوان است که برای رعایت اختصار، به چند نکته آن اشاره می شود.

یکی از مهمترین گناهان، شرک به خدای واحد است. با این همه، اگر کسی پس از یک عمر شرک به درگاه خدای واحد بازگردد و خداوند رحیم این تویه را بپذیرد، دوست معتبرض ما چه می گوید؟ در تاریخ آمده که فضیل بن عیاض پس از عمری کار زشت، از درون خانه‌ای، صدای فردی را شنید که این آیه را تلاوت می کرد:  
﴿إِنَّمَا يَنْهَانَ اللَّهُ عَنِ الْمُحْسِنِينَ مَنْ يَتَوَلَّ مِنْهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾<sup>۱</sup>  
آیا زمان آن نرسیده که دلهای مؤمنان در برابر یاد خدا و حمی که فرود آمده، بزرد...؟

فضیل به خود آمد، توبه کرد و از نیکان روزگار خود شد.  
آیا این مطلب به نظر معتبرضان، تشویق خداوند به دزدی و کارهای خلاف است؟

جادوگران فرعون - پس از آن که سالها بساط او را آراسته بودند - با دیدن معجزات حضرت موسی ﷺ ایمان آوردن و از گذشته خود

توبه کردند و به فرعون گفتند:

﴿إِنَّا آمَّا بِرِبِّنَا لِيغْفُرْ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا اكْرَهْنَا عَلَيْهِ مِنَ السُّحْرِ﴾<sup>۱</sup>

ما به خداوندگارمان ایمان آورده‌یم تا خطاهای ما را بیامرزد، و سحری را که ما را بدان ناگزیر ساختی، نیز مشمول غفران خود گرداند.

آیا با چنین نگرشی به مقوله ایمان و توبه، می‌توان پذیرفت که سالها سحر در دستگاه فرعون، با یک لحظه ایمان و تصمیم جدی برای آینده، آمرزیده می‌شود؟ اما خداوند متعال، از این رویداد به عنوان نقطه‌ای روشن در قضایای حضرت موسی علیه السلام خبر می‌دهد.

مهم‌تر از آن، توبهٔ حربن یزید ریاحی است. همان کسی که با آمدن خود به کربلا در رأس سپاهی از نیروهای اموی مانع رفتن حضرت ابا عبد الله علیه السلام به کوفه شد، از راه باطل بازگشت و حضرتش - به عنوان حجت معصوم خداوند - توبهٔ او را پذیرفت. آیا این کار به معنای تشویق دیگران به مقام گرفتن در سپاه یزید بود یا اعلام آمادگی برای بازگشت تمام افراد، حتی در جایگاه حرّ و حتی در آخرین لحظات عمر؟

خداوند متعال، واقع بینانه با انسانها برخورد می‌کند، چراکه وضع انسان چنین است که:

گهی بر طارم نشیند      گهی تا پشت پای خود نمیند  
در تمام این احوال، خداوند ناظر بر احوال انسان و مشوق او به بازگشت بشر به راه راست است، همان خدایی که:

گناه را می‌پوشاند، بلکه آن را محظوظ می‌کند، آثار آن را می‌زداید، و بالاتر این که «سیئات را به حسنات تبدیل می‌کند». <sup>۱</sup>

ج. تمام آنچه درباره توبه گفته شد - که قطره‌ای از دریای حقایق دین بود - زمانی کامل می‌شود که شروط کمال توبه را بدانیم. واقع این است که درجات توبه، از استغفار لفظی آغاز می‌شود و تا درجه‌ای می‌رسد که به تعبیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، باید چنین فردی شش کار را به خوبی انجام دهد:

- پشمیمانی نسبت به کارهایی که در گذشته انجام داده است.

- عزم بر عدم بازگشت به آن در آینده.

- ادای حق الناس به مردم، تا آن‌جا که حقی از مردم به گردن فرد گنهکار باقی نماند.

- قضای واجب الهی که به عهده دارد.

- گوشتی را که در گناه به دست آورده، با استغفار ذوب کند و به جای آن گوشت جدید پدید آید.

- دشواری طاعت را به بدن برساند، چنان‌که لذت گناه را به آن رسانده است.<sup>۲</sup>

این نکات را برای آن بیان کرده‌اند که انسان را در حالتی میان خوف (عدم اطمینان از قبول توبه توسط خداوند متعال) و رجاء (امید به قبول توبه) نگاه دارند. گرچه خداوند، توبّاب است (یعنی فراوان توبه‌پذیر) ولی اگر به حکمت خود اراده کند که توبه کسی را

---

.۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷

.۱. فرقان / ۷۰

نپذیرد، دست او باز است و این کار، هرگز ظلمی به کسی نیست چون باب توبه، اساساً باب فضل و رحمت است نه استحقاق و شایستگی بندۀ. به هر حال، خداوند، توبه را مانند حمامی قرار داده که فرد آلوده وارد آن شود و پاک و پاکیزه از آن بیرون آید. خدای ما، برای این کار، در طول عمر یک شخص، بارها به انسان فرصت می‌دهد، از جمله هر سال در سراسر ماه رمضان و روز عرفه و مانند آن، تا انسان تسليم وضع نامطلوب خود نشود و از هر فرصتی برای بازگشت بهره گیرد. اگر خداوند، در صحرای عرفات به انسانها مهلت داد (یعنی بخشیدن تمام گناهانشان در پی چند ساعت عبادت)، و همان کار را در مجلس عرض ادب به ساحت مقدس امام حسین علیه السلام نیز انجام داد، چه چیزی از کیسه من کم می‌شود که نسبت به آن بخیل ورز؟  
 البته عفو و بخشش الهی موكول به کاری از بندۀ نیست. و گاهی اوقات حتی بدون توسل و استغفار، نیز به او لطف می‌کند:  
 يا من يعطى من سأله، يا من يعطى من لم يسأله و من لم يعرفه، تحنا منه و رحمة.

همچنین باید به این نکته مهم توجه شود که عفو و مغفرت الهی به معنای تضمین عصمت بندۀ نیست که پس از آن مرتكب خلاف و معصیت نشود؛ چرا که باب اختیار، همواره گشوده است و انسان همواره در معرض امتحان الهی قرار دارد که در هر لحظه کدامیں امر را بر می‌گزینند: امر خدای حکیم یا امر هوای نفس و شیطان؟ پس انسان، همواره در دو حالت قرار دارد: حبط (نابود شدن کارهای خیر به سبب

ارتكاب کار زشت) یا تکنیر (نابودی سیئات به دلیل حسنات). لذا سخت باید مراقب باشد، به خصوص پس از موارد عفو و بخشش مانند ماه رمضان و روزها و مکان‌های الهی، که شیطان سخت به تکاپو می‌افتد تا عمل انسان را به نابودی بکشاند. پس از این که ظرف دل را به آب توبه شُستیم، باید بیش از گذشته مراقب آن باشیم که آلوگی به آن راه نیابد. و این یک مراقبت همیشگی است.

تمام این نکات بیان شد تا بگوییم: گریه بر مصائب حضرت سیدالشهدا<sup>علیهم السلام</sup>، عبادتی است مانند توبه، که انسان را مطهر می‌سازد. البته هرچه معرفت انسان نسبت به شئون حضرتش بیشتر باشد - که در عمل نمودار می‌شود - فضیلت آن عبادت بالاتر می‌رود. طبعاً مواردی مانند رعایت حق الناس، در این میان جایگاه بسیار مهمی دارد که عزاداران آن حضرت باید نسبت به آن دقّت کنند. پس از دستیابی به این همه فضائل، تازه زمان مراقبت از این دستاوردها فرامی‌رسد که مبادا با هجوم لشکر شیطان به درون و برون انسان، این گوهه‌ها را از او بستانند.

د. امام صادق<sup>علیه السلام</sup> به عزاداران حضرت سیدالشهدا<sup>علیهم السلام</sup> نویدی داده که پاسخی روشن به سؤال است:

انّالحسين بن علي...ليرى من يبكيه، فيغفر له ويسئل آبائه ان يستغفرونه.<sup>۱</sup>

به راستی، حسین بن علی<sup>علیهم السلام</sup>... می‌بیند کسانی را که بر او می‌گریند، آنگاه برای آنها استغفار می‌کند، و از پدران (اجداد) خود نیز می‌خواهد

---

۱. بحار الانوار / ۴۴ و ۲۹۲ / ۲۸۱

که برای آن فرد، از خدا آمرزش طلبند.

البته دست خدا باز است که چنین شفاعتی را پذیرد یا نه. ولی غالباً بر اساس لطف و کرم به مردم - خصوصاً در جنبه تشویق آنها به بازگشت و توبه - معمولاً<sup>۱</sup> این شفاعت را می‌پذیرد. بنگریم به عبارات امام سجاد علیه السلام که سرمشق و الگو به ما می‌دهد و در دعای روز عرفه، درس زندگی و عبادت به ما می‌آموزد:

و اَنِّي وَ اَنْ لَمْ اَقْدُمْ مَا قَدَّمْتُ مِنَ الصَّالَاتِ، فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدِكَ، وَ نَفْيِ  
الْاَضْدَادِ وَ الْاِنْدَادِ وَ الْاَشْبَاهِ عَنِّكَ، وَ اتَّبَعْتُكَ مِنَ الابْوَابِ الَّتِي امْرَتَ اَنْ  
تَؤْتَى مِنْهَا.<sup>۱</sup>

من، گرچه اعمال نیکی را که مؤمنان صالح به بارگاه الهی عرضه کرده‌اند، پیش نفرستاده‌ام، اما توحید حضرت را - ای خدا - تقدیم می‌دارم، و نفی اضداد و مانندها و شبیه‌ها از حضرت را عرضه می‌کنم. و از راه‌هایی به بارگاهت وارد می‌شوم که امر فرمودی که باید از آن راه‌ها برآستانت وارد شد.

امام سجاد علیه السلام در این جملات - که برای رعایت اختصار، تمام آنها نقل نشد - به ما می‌آموزد که این گونه به درگاه خداوند برویم:

- اقرار کنیم به این که تهی دستیم؛
- عقیده به توحید و نفی شریک از خدای واحد را بسیار ارج نهیم؛
- راهی برای توسل پیماییم که خداوند حکیم، خود ما را بدان فرا خوانده است؟

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.

- توبه و انبه و خواری در پیشگاه خداوند را جدی بگیریم؛  
- درون خود را از ظن و امید و عفو و فضل الهی آکنده سازیم؛  
- در برابر خداوند متعال، احساس بزرگی و غرور نکنیم.  
کسی که این گام‌ها را می‌پیماید، گویی که با دست خود کلید برق را  
می‌چرخاند، و با این کار کوچک، خود را به نیروگاه عظیم برق پیوند  
می‌دهد که معدن سرشار نیرو است و کارهای مهمی با آن می‌توان به  
سامان آورد.

تعزیه حضرت سیدالشهدا، منبع مهم نیرو و انرژی معنوی است،  
گنجی که با رنج پیشینیان به دست ما رسیده است. و امانتی که آنان  
بامشقت فراوان به ما سپرده‌اند تا ما نیز به نسل‌های بعدی بسپاریم.  
انصاف نیست که آن را به باد این حملات بگیریم و به باد دهیم.  
فراموش نکنیم که شیطان سوگند یاد کرده که بر صراط مستقیم  
عبودیت بنشیند و رهروان این راه را بفریبد:

﴿لَا قَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكُمُ الْمُسْتَقِيمُ، ثُمَّ لَا تَتَيَّبِّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ  
وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَ لَا تَجِدُ اكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>  
به یقین و حتم، بر صراط مستقیم حضرت - ای خدا - می‌نشینیم، سپس  
از پیش روی آنها، از پشت سر آنها، از سمت راستشان و از جانب  
چپشان بر آنها وارد می‌شوم، و می‌بینی که بیشتر آنها شاکر نیستند.  
مبادر که در این آزمون، به ورطه ناسپاسی بیفتیم و گوهر ارزنده شکر  
نعمت را از دست دهیم.

## «فهرست مطالب»

- پرسش اول - در یادبود رویداد کربلا، باید خنده دید یا گریست؟ ..... ۷
- پرسش دوم - آیا امامان علیهم السلام علم غیب داشتند؟ ..... ۱۵
- پرسش سوم - اگر امام حسین علیه السلام علم غیب داشت، چگونه سفر کربلا را با چنین پایانی برگزید؟ ..... ۲۳
- پرسش چهارم - ما می توانیم از غیر خدا حاجت بخواهیم؟ آیا این کار شرک است یا نه؟ ..... ۳۷
- پرسش پنجم - چرا بعضی دعاهاي ما مستجاب نمی شود؟ ..... ۵۳
- پرسش ششم - رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۱] ..... ۶۳
- پرسش ششم - رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۲] ..... ۷۹
- پرسش ششم - رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۳] ..... ۹۱
- پرسش هفتم - آیا صحیح است که غیر شیعه ها، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [۱] ..... ۱۰۳
- پرسش هفتم - آیا صحیح است که افراد غیر شیعه، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح، به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [۲] ..... ۱۲۱
- پرسش هشتم - آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک متربّ است؟ [۱] ..... ۱۳۳
- پرسش هشتم - آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک متربّ است؟ [۲] ..... ۱۴۵